



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

حسن کیانی

# بجایی

از کجا و چگونه پیدا شد؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بهای از کجا و چگونه پیدا شده؟

نویسنده:

حسن کیائی

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۵  | فهرست   |
| ۹  | بهایبی از کجا و چگونه پیدا شده؟                               |
| ۹  | مشخصات کتاب   |
| ۹  | اظهار نظر درباره‌ی این کتاب                                   |
| ۱۱ | پیش‌گفتار   |
| ۱۴ | مقدمه   |
| ۱۴ | آغاز کتاب   |
| ۱۵ | شیخ احمد احسائی   |
| ۱۵ | سید کاظم رشتی   |
| ۱۵ | مدعیان امام زمانی   |
| ۱۶ | بابی شدن برادران نوری   |
| ۱۶ | فرار سید باب از شیراز به اصفهان                               |
| ۱۶ | اعدام سید باب در تبریز  |
| ۱۶ | سوء قصد به ناصرالدین شاه                                      |
| ۱۷ | دخالت سفارت روسیه تزاری                                       |
| ۱۷ | اجتماع بابیان در بغداد  |
| ۱۷ | کلاه گذاری برادر به سر برادر                                  |
| ۱۸ | خروج از بغداد به مقصد اسلامبول                                |
| ۱۸ | بی‌رحمی بهائیان و انسانیت بابیان                              |
| ۱۸ | سکوت بابیان و میدان داری بهائیان                              |
| ۱۹ | خدا شدن بهاء الله و مرگ خدا                                   |
| ۱۹ | جنگ بر سر ارث خدائی   |
| ۱۹ | اشغال مسند خدائی به دست عبدالبهاء و مسافرتش به اروپا و آمریکا |

- ۲۰ ..... مسلمان دو آتشه بودن بهاء و عبدالبهاء
- ۲۱ ..... عشق آباد بزرگترین مرکز بهائیت
- ۲۱ ..... تحفه‌های پیغمبر یا خدای قرن بیستم
- ۲۲ ..... بهائی انسان نیست حیوان است
- ۲۲ ..... ناموس بهائی نه مثقال طلا است
- ۲۳ ..... فقط زنان پدران حرامند
- ۲۳ ..... زنده زنده بسوزانید
- ۲۴ ..... فقط دو زن
- ۲۶ ..... زر و سیم یا دوشیزه شهری و دهاتی
- ۲۶ ..... روزه نوزده روزه
- ۲۷ ..... نام ماه‌ها
- ۲۸ ..... حکم قتل و زنا
- ۲۸ ..... ارث عجیب خیلی هم عجیب
- ۳۱ ..... شیون اولاد در پشت پدران
- ۳۲ ..... ترجیح بلا مرجح
- ۳۵ ..... خانه‌ی داد یا بیت العدل
- ۳۵ ..... حج دو خانه
- ۳۶ ..... تا هزار سال پیغمبر نخواهد آمد
- ۳۷ ..... کسی حق تأویل ندارد
- ۳۷ ..... زینت سر
- ۳۸ ..... داغ باطله
- ۳۹ ..... غنا حلال رقص حرام است
- ۴۰ ..... تناقض آشکار
- ۴۰ ..... جریمه نامعین یا خدای فراموشکار

- ۴۱ ..... میهمانی با آب
- ۴۲ ..... قرارداد بین زن و شوهر
- ۴۲ ..... حق هیچگونه ایراد به زمامدار ندارید
- ۴۳ ..... طلا یا معبود بهاء الله
- ۴۵ ..... استحمام غیر عملی
- ۴۶ ..... دو عید بزرگ
- ۴۷ ..... حل مسئله خیلی بغرنج
- ۴۷ ..... اجازه‌ی مضحک
- ۴۸ ..... مشروبات الکلی
- ۴۹ ..... آزادی شیوه حیوانات است
- ۵۰ ..... آزادی پیروی احکام بهاء الله است
- ۵۰ ..... تابوت بلور
- ۵۱ ..... پنج کفن حریر
- ۵۱ ..... یک ساعت راه
- ۵۲ ..... بیت العدل نیم بند
- ۵۴ ..... دو جا و جاها
- ۵۴ ..... بوی خدا در زندان
- ۵۵ ..... یک آیه بهتر از تمام کتب
- ۵۷ ..... آمیزش با ادیان
- ۵۸ ..... بدون اجازه داخل نشوید
- ۵۸ ..... زکات بدون نصاب
- ۵۸ ..... گدایی جز برای بهاء الله حرام است
- ۵۹ ..... دل شکستن با طلا جبران شود
- ۶۰ ..... الواح باسمع خوانده شود

- ۶۰ ..... مصیبت بزرگ بهائیان
- ۶۱ ..... پاها را بشوئید
- ۶۱ ..... صعود بر منبر حرام است
- ۶۲ ..... حمل اسلحه حرام است
- ۶۲ ..... حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنیم
- ۶۳ ..... یک خط و زبان انتخاب کنید
- ۶۳ ..... علامت بلوغ عالم تکمیل علم کیمیا است
- ۶۴ ..... چند سؤال از روشنفکران بهائی
- ۶۵ ..... مطالعه از جنبه‌های سیاسی
- ۶۶ ..... لوح زرر پنجم انگلیس
- ۶۶ ..... نامه با قراف
- ۶۷ ..... پایان گفتار مؤلف
- ۶۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## بهای از کجا و چگونه پیدا شده؟

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کیائی، حسن

عنوان و نام پدید آور: بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟/ نوشته حسن کیائی

وضعیت ویراست: [ویرایش ۴۲]

مشخصات ظاهری: ۳۲۶ ص.عکس

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۹۱۹

### اظهار نظر درباره‌ی این کتاب

سخت گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است مولوی من تا کنون درباره‌ی بهائیت کتابهای متعددی خوانده‌ام، چه موافق و چه مخالف. مثلا- اگر روزی «کشف الحیل» آواره را دیده‌ام در قبال آن «مفاوضات» را هم از نظر گذرانده‌ام. یا اگر کتاب مستدل «بهائی گری» کسروی را مطالعه نموده‌ام، از خواندن «فرائد» میرزا ابوالفضل نیز غافل نبوده‌ام، چنین است داستان کتابهای دیگر از قبیل «ایراد» تالیف مهین پور و «شیخیگری - بهائیگری» تالیف مدرس چهاردهی و کتاب «فلسفه نیکو» و امثالهم. این کتاب را که دوست دیرینه‌ام آقای سید حسن کیائی (خرازی سابق) تألیف نموده و نام آن را «بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟» گذارده است، [صفحه ۴] برای آن نزد من آورده بود که هزینه چاپ آن را برآورد نموده و از حیث نحوه‌ی چاپ ایشان را راهنمایی کنم. او، نه از من خواسته بود که آن را بخوانم و نه قصد مشورت داشته است که چاپ بکند یا نکند؟ و شاید احتیاجی نیز به این کار نداشته است، زیرا کسی که به اعتراف خودش ۷۴ سال عمر کرده و سالها در روسیه و ترکمنستان و ترکستان و غیره گذرانده و یا سر تا سر ممالک اروپا را گشته و در خود ایران هم به همه جا رفته و با همه کس معاشرت داشته و در احزاب و دستجات سیاسی و اجتماعی در سیر سلوک دائم بوده است، بهتر از من می‌داند که چه می‌کند و برای چه می‌کند. من اگر بیست سال دیگر زنده مانده و مثل او اندیشه پیمای و جهانگرد باشم شاید بتوانم به تجربه و دریافت او برسم یا هیچ نرسم. من از ایشان تقاضا کردم که آیا اجازه دارم این کتاب را قبل از چاپ بخوانم؟ گفت: چرا نتوانید؟ این کتاب را برای خواندن مردم تالیف کرده‌ام چه قبل از چاپ و چه بعد از چاپ، شما هم یکی از آن کسانی هستید که باید آن را بخوانید. سعادت یاری کرد و تعطیل دو روزه‌ی پیش آمد و من فرصتی یافتم که آن را بخوانم، و خوب هم بخوانم و پس از خواندن به این نتیجه رسیدم که «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید... نه آنکه بگویم «بی نظیر است» یا «عالمانه است» یا «ابتکار آمیز»، خیر هیچکدام از اینها نیست، کما آنکه خود مؤلف نیز در پایان کتاب اذعان به بی‌بضاعتی خود نموده و هرگز خود را نویسنده مقتدر و عالم بی‌نظیر نخوانده و بلکه اعتراف دارد که «بضاعت مزجات آورده» و اینکه [صفحه ۵] می‌نویسم «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید» از این جهت است که این کتاب دلسوزانه و عقیده مندانه نوشته شده و مطالبی از دل برخاسته دارد که در کمال هوشیاری و بیداری تنظیم یافته و استنباطات صحیح مؤلف نیز بدان افزوده گشته است. همچنین معلومات گرد آمده در این کتاب عموماً مستند است و مؤلف همه‌ی آن مآخذ را دیده و تجارب شخصی و مشهودات عینی خود را نیز با آنها تلفیق کرده است. از طرفی آنچه این کتاب را جالب ساخته، استفاده مطلوب از محتوای کتبی است که مؤلف در این زمینه خوانده و آن مطالب را طوری تنظیم و از نظر خوانندگان گذرانده است که گوئی معلمی درس می‌دهد. یعنی بر خلاف سایر نویسندگان و مخالفان که به فحاشی می‌پردازند او، اول ریشه‌ی

موضوع را روشن کرده بعد شاخه‌ها را نشان داده و سپس میوه‌ی آن را که نتیجه‌ی کار باشد ارائه داده است، و اگر در برخی جاها عباراتی چون «گوسفندان» به کار برده مستخرج از گفتار خود ز عمای قوم است که خود آنان مریدان را «اغنام الله» خوانده‌اند. محسنات دیگر این کتاب بیان ساده و همه فهم آن است که قضیه بغرنج و سرپوشیده «بهائیت» را گام به گام پیموده و با بیان ساده موضوع را شیر فهم ساخته است. از این جهت می‌توان گفت خواندن این کتاب برای همگان به ویژه برای نوجوانان و نوآموزان ضرورت کامل دارد، تا آنان به خوبی بدانند که ریشه‌ی درخت بهائیت، «شیعیگری» و بعد از آن «شیخیگری و کریمخانی‌گری» است و از روی آنها است که «باییگری» جوانه زده و از روی آن نیز دو شاخه‌ی جداگانه به نام «ازلیگری» و «بهائی» [صفحه ۶] «گری» بالا آمده است. با خواندن این کتاب به خوبی دانسته می‌شود که چرا «سید علی محمد شیرازی» خود را «باب» خوانده و نیز برادران مازندرانی به نامهای «یحیی و حسین علی» چگونه به میدان آمده و برای چه با یکدیگر جنگیده‌اند؟ و چطور شده است که میرزا حسین علی» به برادرش فایق آمده و توفیق یافته که خود را «من یظهر الله» بخواند و بعد عنوان «خدائی» پیدا کند؟! این کتاب نشان می‌دهد که پس از فوت «میرزا» جانشینان او چه کسانی بوده‌اند و با چه سرنوشتی؟ مهمتر از همه «باب» و «جانشینان» او چه می‌خواسته‌اند و سرمایه‌ی علمی و عملی و معنوی‌شان چه بوده و چه چیزهایی را در چنته داشته‌اند؟ و دقیق‌تر آنکه چه موجب شده است که کتابهای «اقدس» و «بیان» را جمع‌آوری نموده و ممنوع‌المطالعه گردانیده‌اند؟ از این روی خواندن این کتاب نه تنها برای جوانان مسلمان زاده لازم است بلکه برای جوانان بهائی زاده لازمتر می‌باشد. به دلیل آنکه اگر بچه مسلمان در کناری ایستاده و مردد است که آیا وارد این غرقاب بشود یا نشود؟ ولی بچه بهائی وارد شده و دارد در میان گرداب دست و پا می‌زند و باید این غریق نجات داده شود که بمانند پدران‌شان زیر خیز آب نادانستگی خفه نشود. بنابراین عقیده داشتیم که نام کتاب «چرا بهایی شده‌ای؟!» گذارده شود تا در درجه‌ی اول آنها بخوانند و آنها بدانند. آن هم به خاطر جلوگیری از جدا شدن آن قوم از ملت ایران و ممانعت از به هم خوردن [صفحه ۷] یکپارچگی ملی... تکرار می‌کنم که طرز تالیف این کتاب طوری است که خواننده را به کنه مطلب سوق می‌دهد و او را به پاره‌ی از مطالب سر بسته و نقاط ضعف اساسی قضیه روشن می‌گرداند. یکی از آن افراد این جانب هستم که با وجود اهل مطالعه بودم به کنه پاره‌ی قضایا پی نبرده و حتی نتوانسته بودم به کتابهای «اقدس» و «بیان» دسترسی پیدا کنم. و هر وقت از آشنایان بهائیم خواسته بودم. گفته بودند: در کتابخانه مبارک که ضبط است و ما اجازه خواندن آنها را نداریم. یعنی کیش ما محرمانه است. اما در این کتاب احکام «اقدس» و سایر احکام و الواح مربوط به بهائیان آمده و به فارسی ترجمه‌ی زیر لفظی شده، در اطراف هر یک از آیات، ایرادات ژرفا و آفرین آمیزی شده است. این ایرادات و خرده گیریهای مدلل می‌رساند که مؤلفین کتبی که مورد مطالعه آقای کیانی قرار گرفته عموماً مردمان عام و ژرف بین بوهاند. آری همین ایرادات است که با لحن طنز آمیز این مؤلف عجین شده خواننده را به به‌به گوئی توأم با خنده‌های تاسف آور وادار می‌سازد.. به علاوه نفع دیگر این کتاب این است که پاره‌ای از اشکالات حاصله از تبلیغات بهائیان را از مغز خوانندگان بیرون می‌ریزد. نمونه این اشخاص باز خود نگارنده هستم که تا کنون نخواسته بودم ماجرا را شکافته و به متن قضیه وارد شوم، زیرا که بود و نبود بهائیت را برای خود علی السویه می‌دانسته‌ام، از طرف دیگر در میان [صفحه ۸] بهائیان آشنایانی داشتم که اخلاق و رفتار شخصی‌شان طوری شیفته‌ام کرده بود که گاه و سوسه در دلم ایجاد می‌شد یعنی کردار فردی آنها را ناشی از تعلیمات کثی‌شان می‌دانستم نه از محافظه کاری منبعث از اقلیت بود نشان که در این کتاب به طور عقل پذیری بدان اشاره شده است. هکذا سالها در این اندیشه بودم که قطعاً در تعلیمات و تلقینات و افکار ارائه شده از ناحیه «باب» چیزهایی وجود داشته که توانسته است افرادی چون قره‌العین‌ها و بشرویه‌ها و سلیمانخانها و تا اندازه میرزا آقاخانها و یا بعضی از رجال قدیمی ایران را جذب کرده و به سوی خود بکشاند؟ و یا همان قره‌العین شاعره معروف را با آن شوریدگی و سراندازی بسرودن اشعاری چون «گر بتو افتدم نظر...» و «جذبات عشقک...» وادار سازد؟ (اگر چه برخی آن اشعار را اقتباس و التباس از گفته‌های صحبت لاری می‌دانند) در این فکر بودم تا در کسی یک نوع آتش گرفتگی وجود نداشته

باشد، نمی‌تواند یک چنین احساساتی از خود بروز بدهد. خوشبختانه کتاب حاضر به همی این پرسشها جواب می‌دهد و برای خوانندگان یادآور می‌شود که چگونه در زمان بروز (باب) مغزهای شیعیان آکنده از خرافات سنگین بوده و چگونه مسئله «ظهور» از نظرگاه آنها اهمیت داشته است، و چسان این گرانباری مغزی با آرزوی رستن از زیر بار فشار استبداد و بی‌قانونی و ستم و ستمکاری دست به هم داده و موجب آن شده بوده است که از طرف هر کسی روزنه نجاتی به آنها نشان داده شود و یا عده‌ای و لو سرخرمن به میان آید به سوی وی سرازیر [صفحه ۹] شده و به او امید می‌بستند. در واقع عدم رضایت ملت ایران از اوضاع و احوال زمان ممد و مؤید قضیه بوده است. به علاوه دامن زدن سیاستهای شمال و جنوب به این آتش، نه آنکه تصور کنیم افکار آوردنده‌ی کیش موثر بوده است. چه آنکه اگر احکام و دستورات بهائیت همین‌ها باشد که در «اقدس» و «بیان» و سایر الواح منزل وجود دارد باید گفته شود که هیاهویی به این زندگی برای «هیچ» بوده است. قطعاً همین‌ها بوده که در این کتاب آمده است و همین سبکسریها است که آئین زندگی گروهی را تشکیل می‌دهد، و از همین گفتارهای سست و نامعقول است که انتظار دارند مذهبشان جهانگیر و گیتی پذیر گردد! دریغا از بشری که زود باور است و گول خور.. حال که چنین است باید با کمال تأسف سخن خود را با جمله معروف آن دانشمند ایرانی به پایان برده و در نهایت غمخوارگی بگوئیم: چه نادانی، ای آدمی زاده، چه نادانی!! نصرت الله فتحی «آتشباک» اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ [صفحه ۱۱]

### پیش‌گفتار

آقایان بهائیان ما با شما هیچ گونه خصومت و دشمنی به خصوصی نداریم، شما هم وطنان عزیز ما هستید در یک خانه و در یک خانواده با هم بزرگ شده نسبت به هم مهر ورزیده برادروار یکدیگر را دوست داشته حتی وصلت و زناشویی هم با هم کرده خانواده‌ها تشکیل داده‌ایم، اختلاف عقیده و سلیقه نباید روابط به این نزدیکی و اساسی را از بین ببرد. این کشور خانه ما است، و ما را در دامن پر مهر و عطف خود پرورانده، حق بزرگی به گردن ما دارد، ما هم باید اختلاف مذهبی را کنار گذاشته دست در دست هم داده هر چه بهتر و آباد ترش ساخته و در بین ملل دیگر سر فرازتر و آبرومند ترش گردانیم. حال که خداوند تفضلی فرموده، رهبر و پیشوای لایق و توانائی مانند شاهنشاه آریا مهر به ما ارزانی داشته و تکانی در جسم و روح مردم به وجود آمده، چرخهای زنگ زده و از کار افتاده به حرکت در آمده است، باید ما هم به کمکش شتافته ملت خود را از زیر بار [صفحه ۱۲] خرافات و موهومات نجات دهیم، آنچنان موهوماتی که مثل موربانه جان و روانش را خورده و از کار و فعالیت بازش داشته است، و تا ما این فداکاری را نکرده‌ایم ملت ما به شاه راه سعادت و نیکبختی نخواهد رسید. مگر در کشورهای دیگر همه دارای یک کیش و یک عقیده‌اند؟ بین کشورهای مسیحی هم فرقه‌های مختلف زیادی وجود دارد که هیچ یک با هم دشمن نبوده، رفت و آمد و آمیزش و حتی وصلت با هم دارند، برای پیشرفت و آبادی کشور خود از هیچگونه فداکاری دریغ نورزیده در امور اجتماعی کاتولیک و پرتستان نمی‌شناسند. پس این کناره‌گیری و خودخواهی شما برای چیست؟ شما که می‌گوئید انسان تعصب نباید داشته باشد، و بلکه باید با ادیان با روح و ریحان رفتار نماید، پس این تعصب خشک چیست که شما را از سائر هم وطنان دور نگه داشته و همیشه سعی دارید همه چیزتان سوا باشد و تنها زندگی کنید؟ در خوف تعصب ندارید اما در عمل از تمام ملت‌ها و کیش‌ها متعصب‌تر می‌باشید، چرا اینطورید؟ چرا با سائر هم وطنانتان نمی‌جوشید؟ چرا به حرفهای حساسی و منطقی آنان توجه نداشته و می‌گوئید مرغ یک پا دارد؟ مخصوصاً در امور اجتماعی که نفع فردی هم در آن مستتر است، چرا به کلی کنار گرفته بلکع در بعضی مواقع مخالفت و دشمنی شدید هم می‌نمائید؟ شما روی گفته رهبر یا خدای خودتان که می‌گوید «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم» از وطن پرستی که اس اساس بقای یک ملت است کناره گرفته حتی به اندازه‌ی خروس و کبوتر به خانه و [صفحه ۱۳] لانه خود علاقه نداشته ناسونالیستی را فراموش بلکه به دور انداخته‌اید! شما در انتخابات مجالس شورا و سنا و حتی

شهرداری و غیره که مقدرات مملکت را تعیین می‌کنند، نباید هیچ گونه دخالتی داشته باشید و هم ندارید، آیا این عمل شما از نظر عقلانی درست است؟ مگر شما فرزندان این آب و خاک نیستید مگر نباید در امور زندگی خود دخالت داشته باشید، مگر صغیر هستید که مقدراتتان باید در دست دیگران باشد؟! دیگران برای شما تکلیف معین می‌کنند و شما بالاجبار آن تکالیف را بدون لا و نعم عمل می‌نمائید. زمانی زنان مملکت ما از حقوق اجتماعی محروم بودند اکنون به حقشان رسیده‌اند، و شما که این حق را دارا بوده‌اید از دست داده کنار رفته نشسته نظاره می‌کنید. در دنیا می‌توان جمعیت دیگری را پیدا کرد که این قدر بی‌حال و بی‌حس بوده با دست خود، خود را از حقوق اجتماعی محروم کند؟ یا بر عکس برای به دست آوردن آن از هیچ گونه کوشش و فداکاری دریغ نکرده حتی از خون خود هم می‌گذرد؟ همین زنهای خودمان برای به دست آوردن این موهبت خدادادی جلو چشمان دیدیم چندین سال کوشش و دوندگی کرده سرزنش‌ها شنیده ملامت‌ها و تهمت‌ها دیده و گاهی هم چه از اولیاء خود و چه از اجتماع عقب مانده کتک‌ها نوش جان کرده‌اند تا عقربه‌ی ساعت زمان به نفع آنها به حرکت در آمده حقوق خود را از دست توانای پیشوای عظیم الشان خود گرفته از ردیف دیوانگان و مجانین خارج شدند. انسان زنده اختیار خود را، خود باید داشته باشد. مجانین و دیوانگان و اطفال صغیر هستند که قیم داشته و از خود اختیاری ندارند، [صفحه ۱۴] شما که به حمدالله کبیر و عاقل هستید پس چرا به خود نمی‌آئید؟ این کیش شما را از کانون خانواده میهن خود جدا کرده، افکار شما را توی قالب پرس گذاشته آنقدر فشرده که یک هندوانه را به اندازه‌ی یک گردو در آورده است، شما از دنیا و اجتماع به کلی به دورید؛ افکار شما در محور خیلی کوچکی می‌چرخد. آرزو و امید دنیاگیر شدن بهائیت جای تمام صفات خوب انسانی را که خدمت به بشریت عشق و علاقه به هم نوع، ترقی وطن و هموطنان، نیکی و انسان دوستی، مهر و محبت با بناء بشر و غیره باشد گرفته و پر کرده و دیگر محلی برای کارهای عام المنفعه اجتماعی باقی نگذاشته است. این امید و آرزو را که روزی بهائیت جهان گیر گردد، پدران شما هم داشتند ولی با خود به گور بردند، گذشته از اینکه شما با هموطنان خود معاضدت و همکاری ندارید باطنا هم بدخواه و دشمن جامعه هستید اگر فرصتی به دست آید از وارد کردن ضربتی به مغزش مضایقه نمی‌کنید. تعجب نکنید که از باطن شما خبر می‌دهم این کینه و عداوت منحصر به شما نیست، تمام اقلیت‌ها در دنیا با اکثریت بدند، علت هم معلوم است چون شب و روز می‌تازند تا به اکثریت برسند و موفق نمی‌شوند، کینه اکثریت را در دل گرفته می‌گویند چرا به جرگه‌ی ما وارد نمی‌شوی؟ چرا به ما نمی‌پیوندی؟ (همین در اقلیت ماندن) عقده شده که همه عقب ماندگی‌های خود را از چشم اکثریت می‌بیند، بدین جهت است که نمی‌خواهند سر به تن اکثریت باشد. کینه شما شدیدتر است. شما اقلیت بسیار کوچکی هستید و از توی [صفحه ۱۵] این توده بیرون آمده‌اید، در این راه کشته داده‌اید، کتک خورده‌اید، به غارت رفته‌اید، صدمات و خسارات از این اجتماع بزرگ خود زیاد دیده‌اید، شب و روز هم برای تبلیغ خود را هلاک کرده و نتیجه نگرفته و گاهی هم تو دهنی‌های محکم خورده‌اید، بدیهی و قطعی است که کینه اجتماع در دل شما خیلی بیشتر و بزرگتر از اقلیت‌های دیگر است. هنوز هم سر سختی می‌کنید، مثلاً این کتاب که با بی‌طرفی و بی‌نظری فقط برای روشن شدن افکار شما و مطلع گرداندن سائر هموطنان نوشته شده چون خیال می‌کنید که ممکن است بر ضرر جمعیت شما تمام شود، حکم تحریم آن را محفل روحانی صادر و با حبای الهی ابلاغ خواهد کرد که از خواندن و مطالعه آن خودداری نمایند، این الهامی است که از عبدالبهاء و شوقی افندی به محفل روحانی رسیده است که اغنام را از مطالعه و داشتن کتاب اقدس که برای همین مردم نازل شده منع نموده و حرام کرده‌اند، گویا این کتاب آسمانی که یک آیه آن بهتر از تمام کتابهای اولین و آخرین است، برای ضبط در صندوقخانه نازل گردیده است نه برای مردم روی زمین همین جلوگیری از مطالعه دلیل بر بی‌بودن کیش شما است، زیرا اگر هر کیشی پایه و اساس محکمی داشته باشد و حرفهایش روی عقل و منطق قرار گرفته باشد از جایش تکان نخواهد خورد، بلکه گفتار مخالف ایمان و عقیده ایمان آورندگان را استوارتر گردانیده ثابت و محکم در جای خود خواهد ماند. دین قلابی و ساختگی که از روی هوا و هوس درست شده [صفحه ۱۶] باشد و با حرفهای بی‌معنی بی‌سر و ته عده‌ای را دور خود

جمع نماید، البته خواندن این قبیل کتابها به ضررش تمام شده عاقبت متلاشی گردیده و از بین خواهد رفت... آقایان بهائی، به خدا و به شرف و وجدان قسم، مقصود و منظور از نوشتن این کتاب نه قصد استفاده مالی نه عناد و دشمنی با شما، نه محرک داخلی و خارجی، نه خودستائی و جاه طلبی، نه عنوان نه مقام هیچ یک از اینها نبوده و نیست. منظور و مقصودم به همان خدای نادیده فقط و فقط اول برای اطاعت امر خدا و بعد شما بهائیان و بهائی زادگان عزیز که از کیش خود خبر نداشته و ارثا به شما رسیده و شما نیز مثل سایر ادیان چشم بسته قبول کرده و در راهش خودکشی و فداکاری می کنید نوشته شده است. جمال مبارک شما در اول کتاب اقدس می فرماید: همه کس باید مرا بشناسد و سپس اوامر را اطاعت نماید هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است، ولو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد، بنا به فرموده‌ی ایشان تولستوی، جرجی زیدان، گاندی، شبلی شمیل، سید جمال الدین، اتاترک، شاهنشاه فقید، پرفسور برون، شیخ محمد عبده، جمال زاده، پروین اعتصامی، خلاصه تمام مخترعین و مکتشفین علماء و نویسندگان که هر یک در مقام خود از رجال و صلحا و خدمتگزاران عالم شمرده شده و مثل ستاره روشنی در آسمان علم و ادب دنیا می درخشند و مورد تقدیس و احترام تمام ملل جهان می باشد و از خود بهاء الله خیلی معروف تر و محترم تر و با ارزش تر و عالی مقام ترند، نزد شما بهائیان بفرموده [صفحه ۱۷] پیشوا و رهبرتان از اهل ضلال محسوب و وجودشان پیشیزی ارزش ندارد. زیرا جمال مبارک را به خدائی قبول نکرده اند ولی در میان شما اشخاص کلاه بردار، حقه باز، سرمایه دار، جانی، خائن، سارق همه جور فاسد الاعمال و الاخلاق به فراوانی وجود دارد، ولی چون به خدائی جمال مبارک ایمان آورده و او را شناخته از تمام علماء و دانشمندان عالم مقدم تر و در دستگاه الهی مقرب تر خواهند بود. از شما خواهش دارم، استدعا و تمنا می نمایم ولو برای یک دفعه هم شده مندرجات این کتاب را از نظر بگذرانید و وقتی هم می خوانید با دقت بخوانید چون اکثرا آیات جمال مبارک شما است، سبک سنگین کنید، تجزیه و تحلیل نمائید، در اطراف همین یک آیه قدری بیندیشید، به بینید شما خودتان اگر ادعای نبوت بکنید از او بهتر نخواهید نوشت؟! هیچ شخص عاقلی ممکن است چنین حرفی بزند؟! این کتاب برای باطل بودن کیش شما و یا روی عداوت و دشمنی با شما نوشته نشده در این کتاب آنچه به نظر شما خواهد رسید تماما از آیات و احکام و گفته و فرموده های پیشوای شما است. شما چون از کیش خود اطلاع ندارید یا کورکورانه قبول کرده و یا ارثا به شما رسیده است، برای اینکه بدانید به چه گردابی فرو رفته اید نوشته شده است. با نظر بغض و عداوت نگاه نکنید، از نظر انصاف و وجدان و بی طرفی مطالعه فرمائید، وقتی که خواندید خواهید دید که هیچ کدام جواب ندارد. شما که نمی خواهید با خدا بجنگید شما برای تقرب به او به این کیش در آمده اید، به شرافت و انسانیت قسم، من شخص بی نظری [صفحه ۱۸] هستم مثل شما تعصب ندارم، شما دارای هر مذهب و کیشی باشید برای من بی تفاوت است با هیچ کدام از شما خصومت و دشمنی ندارم، بلکه شما را هم مثل سایر مردم دوست دارم در بین شما دوستان و رفقای چندین ساله دارم، رفقای بسیار خوب مخصوصا رفیقی داشتم که در بهائیت مقام و منزلتی ارجمند داشت، این دوست و رفیق را با هیچ یک از دوستانم حاضر نبودم عوض کنم، مرد بسیار نیک، مهربان، صمیمی و راست گو، با عاطفه دارای اکثر صفات انسانی بود با انتشار این کتاب می دانستم که رنجیده خاطر گشته و احتمالا روابطش با من به سردی خواهد گرائید. زیرا در عقیده خود سخت استوار بود. هیچگونه تحقیق و تفحص در صحت و سقم کیش خود نکرده و شاید تحقیق و تفحص را یک نوع گناه می دانست، خود بهائی زاده و کیشش موروثی و در این راه شهید هم (به قول شماها) داده بود، و مسلما از رفیق چندین ساله اش انتظار انتشار این چنین کتابی را نداشت، راستش من هم دو دل بودم نمی خواستم رفیق چندین ساله ام را برنجانم و نه می توانستم از یک سلسله حقایق صرف نظر کرده جماعتی گمراه را به بینم که درصدد شکار دسته دیگر در تلاش می باشند، اگر خاموش بنشینم گناه کرده ام، لذا تصمیم به انتشار گرفتم و در ضمن از او عذرخواهی مفصلی نموده و قسمش دادم که کتاب را خوانده و اگر تقصیر و گناهی متوجه من دانست هر نوع مجازاتی را با جان و دل حاضرم قبول کنم و در ضمن چون به پاکی طینت او واقف بودم بسیار امید داشتم که پس از مطالعه کتاب و آشنائی به قضایا ترک کیش آبا



اجدادی خود گفته راه صحیح و درست را در پیش گیرد. در این حیث و بیص که تصمیم به انتشار گرفته [ صفحه ۱۹ ] بودم غفلتا خبر مرگ این رفیق شفیق و دوست با وفایم را در روزنامه خواندم، بسیار گریستم، چون خاطرات ۴۵ سال بسیار مفصل و شیرین از او از اخلاق حسنه او اثبات و مردانگی، صمیمیت و وفایش، انسانیت و صفایش وجدان بیدار و بشر دوستی اش نزد خود داشتم، گریستم خیلی هم گریستم، چون دیگر دست رسی به او ندارم، به درگاه خدای بزرگ پناه برده و عاجزانه طلب می‌نمایم که در زیر سایه پر عطوفت خود پناهش داده و اگر هم گناه و تقصیری داشته باشد، به کرم و بزرگی خود قلم عفو بر تقصیراتش کشیده به بخشایش، انشاء الله. س. ح. کیائی [ صفحه ۲۰ ]

## مقدمه

خدایش بیامزد شادروان حسن نیکو را، عکسی که سال‌ها از سرادق اسرار خدا بازی مستور و در حجاب سیاست شریعت سازی مخفی و محبوب بود، با دریدن نقاب تزویر و ریا و چاپ در کتاب فلسفه نیکو و سرودن اشعار شیرین که در این صفحه از نظر قارئین محترم می‌گذرد ما را به یاد آن مرحوم انداخته است که بگوئیم: روانت شاد ای مرد نیکو. عکس خدای بهائیان هله این است عکس خداوند آسمان و زمین است مرسل پیغمبران و آدم و خاتم خالق ارض سماء و عرش برین است مژده که معبود انبیاء همه یکسر جلوه انوار این جمال مبین است ذات خدایست می‌دهیم بشارت یوم لقاء الله است و وعده همین است آنکه منزله ز لوت فرش مکان است بهر تفضل بعرض جسم مکین است حین که خدایست بر تمام خدایان صاحب روز جزا و مالک دین است طعنه به آنان سزد که از ره اوهام می‌نستایند هیکلی که چنین است قامت رعناى اوست عین قیامت خلق ندانند روز باز پسین است ناله بلبل به چهره‌ی گل از آن شوخ نرگس فتان و لعبت نمکین است ملک سلیمان به یاد اهرمنی شد ملک دو عالم تو را به زیر نگین است محتجبین راست حور و جنت و ما را روی دل آرام او بهشت برین است مطلع مردود بین بگفته نیکو عکس خدای بهائیان هله این است [ صفحه ۲۱ ] تا کوری مازندرانی است که کلاه نمدی درویشی بلند یا به قول پسرش عبدالبهاء «تاج مبارک» بر سر دارد بهاء الله است. جمال قدم است. جمال مبارک است. جمال مبین است. غیب منیع است، نور لمیع است. مرسل رسل است. منزل کتب است. مکلم [ صفحه ۲۲ ] طور است. منور نور است. مسجود انبیاء است. مقصود اولیاء است. خدای لم یلد و لم یولد است. ذات لا-یعرف و لا-یوصف است... خلاصه این عکس بهاء الله است که خود را ظهور کل و من یظهر الله به اغنام قالب کرده و می‌گوید: من خدا هستم همه کس باید مرا به خدائی بشناسد و اوامر را اطاعت کند، هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است ولو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد، بنابراین تمام مخترعین و مکتشفین و دانشمندان بزرگ عالم که بهاء الله را به خدائی نشناخته‌اند اهل ضلال می‌باشند. کمال و علم و معرفت و انسانیت و غیره در بست متعلق به اغنام است که جمال مبارک را به خدائی شناخته و می‌شناسند! [ صفحه ۲۳ ]

## آغاز کتاب

بسم الله تعالی شانه بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟ اگر چکیده و خلاصه‌اش را بخواهیم بدانیم باید گفت بهائی تخم بابی و بابی جوجه‌ی شیخی و شیخی طفل ناقص الخلقه شیعه‌ی اثنا عشری است، چه آنکه از قدیم الایام معمول بوده علماء مراجع تقلید شیعیان اکثرا در عتبات عالیات (نجف کربلا کاظمین سامرا) که سابقا بین النهرین و حالیه کشور عراق گفته می‌شود ساکن بوده دستورات دینی را به وسیله‌ی رسالاتی صادر و به شیعیان که در بلاد دیگر بودند می‌رساندند، در واقع عراق کانون و مرکز روحانیت و پایتخت پیشوایان مذهب جعفری بوده است. علماء مراجع تقلید به دو گونه بوده‌اند: یک دسته اخباریون که به اخبار و احادیث سخت پای بند بوده حتی گاهی اوقات اخبار را بر آیات قرآن هم مقدم می‌داشته‌اند به طوری که معراج پیغمبر را هم روحانی

می‌دانند و این دسته به شیخی معروفند... دسته‌ی دیگری که اصولی گفته می‌شوند زیاد به اخبار و احادیث توجه نداشته به آیات و دستورات قرآن بیشتر عقیده مند [صفحه ۲۴] بوده و معراج را جسمانی می‌دانند به متشرع مشهورند. اینها یعنی متشرعین اصولی امام زمان را پسر بلافضل امام حسن عسکری دانسته زنده و غائب از نظرها می‌دانند، و آنها یعنی شیخیه معتقدند که امام زمان به عالم «هور قلیا» که عالم برزخ باشد رفته یعنی مرده و روحش در کالبد دیگری پیدا خواهد شد، و کارهایی که باید بکند خواهد کرد. بین این دو دسته همیشه کشمکش و گفتگو و منازعه بوده است.

### شیخ احمد احسائی

تقریباً در صد و شصت سال قبل دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار در رأس علماء اخباریون در کربلا شخصی به نام شیخ احمد احسائی که مرد پارسا و فاضل و تیزهوش و در عین حال مجتهد مسلم و مرجع تقلید آن دوره بوده قرار داشته است. همان او بوده که مکتب شیخیه را پایه گذاری نموده، حرفهای تازه‌ای که بامذاق آن دسته‌ی دیگر از علماء ناسازگار بوده ساز کرده، نزدیکی ظهور امام را بشارت داده و چنین گفته است «و اما مولای صاحب الزمان فخاف من اعدائه و فرو دخل فی العالم الهور قلیائی» یعنی آقای من صاحب الزمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هور قلیائی رفت، از این قبیل حرفهای تازه که با عقاید شیعه اثنا عشر ناسازگار بوده گفته، خصومت و کشمکش بین پیشوایان دین شدیدتر شده، عداوت و دشمنی به جایی رسیده که علماء متشرع، شیخ را بی‌دین و مرتد خوانده تکفیر نموده مطرود از اسلام دانسته‌اند، [صفحه ۲۵] ولی شیخ و هوا خواهانش که بسیار بوده‌اند عقیده و راه شیخ را تعقیب و ترویج نموده‌اند تا اینکه در سال ۱۲۴۲ هجری شیخ بدورد زندگی گفته.

### سید کاظم رشتی

پس از فوت شیخ احسائی یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی جای او را گرفته، مجلس درسش را اداره و مکتب شیخیه را هر چه گرمتر می‌گردانید، این سید کاظم رشتی حرفهای عجیب و غریبی در کتاب شرح القصیده‌اش گفته و نوشته است که برای نمونه یکی از آنها را بازگو می‌کنم: جمله‌ی (انا مدینه العلم و علی بابها) را چنین گفته مدینه العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می‌دارد و به هر کوئی هزاران هزار کوچه می‌باشد، من نامهای همه‌ی این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم ولی شمردن همه آنها بسیار دراز است. بشمردن برخی از آنها می‌پردازیم: «عقد صاحبه رجل اسمهُ شلححون» یعنی کوچهای است که دارنده‌اش مردی به نام شلححون است. «عقد صاحبه کلب اسمهُ کلححون» کوچهای است که دارنده‌اش کسی به نام کلححون است. و از این قبیل حرفها زیاد دارد که فرصت نوشتن آنها را فعلاً نداریم... این جناب سید که تمام آسمانها را گشته کوچه و محله‌ها را با اسامی که ذکر شد دیده، تقریباً ۱۷ سال جانشین شیخ می‌بوده، و در سال ۱۲۵۹ هجری در گذشته است. یکی از سخنان او در زندگی‌اش این بوده که زمان پیدایش امام نزدیک است و بعد از مرگ [صفحه ۲۶] من ظاهر خواهد شد و به همین جهت هم جانشینی برای خود معین نکرده است.

### مدعیان امام زمانی

بعد از مرگ سید، سه نفر از شاگردانش که اولی حاجی کریم خان نوه‌ی فتحعلی شاه در کرمان، دومی حاج میرزا شفیع در تبریز، و سومی سید علی محمد در شیراز، بدعوی برخاسته هر یک ادعائی داشتند، چون سید کاظم جانشینی برنگزیده و این به زبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام بعد از مرگ من است و از آن سوی گفته شیخ احمد درباره‌ی مرگ امام محمد بن الحسن العسکری «امام زمان» و اینکه گفته هر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید، راه دعوی مهدی‌گری یا امام زمانی را بروی هر کس

باز می‌داشت. اینها چیزهایی بود که سید علی‌محمد را که جوان بیست و چند ساله و مغز پر از خرافاتی داشت به آرزوی امام زمانی و امیدداشت، ولی جرئت نمی‌کرد علنا اظهار کند خود را «در» امام زمان معرفی کرده که باب باشد، ولی بعدا جنونش گل کرده خود را امام دانسته و مبشر خوانده مهدی موعود دانسته، ادعاهای جور واجور نموده، در شیراز زیر شلاق غلط کردم و توبه نمودم گفته، بعدا در تبریز توبه نامه نوشته و از گفتار و ادعای خود اظهار ندامت کرده و استغفرالله و اتوب الیه فرموده که شرحش در کتابها موجود است. خلاصه هر چه بوده، دسته‌ی از شیخیه به حاج کریم خان گرویده و به کریم خانی معروف شدند، و عده‌ی [ صفحه ۲۷ ] به حاج میرزا شفیع گردن نهادند به نام شیخی شناخته گردیدند، و جمعی هم از آخوندهای شیخی که از شاگردان شیخ احسانی و سید رشتی بودند به سید علی محمد تسلیم شده به نام (بابی) معروف گردیدند.

### بابی شدن برادران نوری

از اشخاصی که به باب گرویده و بابی شده بودند دو برادر بودند که یکی میرزا یحیی نام داشت و دیگر میرزا حسن علی نوری مازندرانی که بعدا این شخص (بهاء الله) لقب گرفت این دو برادر از بایان سرشناس و معروف گردیدند. میرزا یحیی که معروف «بصبح ازل» شده بود خیلی مورد توجه سید باب بوده و از طرف او به حضرت «ثمره» ملقب گردید، این مرد کمتر میان مردم می‌آمد، تابستانها در شمیران و زمستانها را در نور مازندران می‌گذرانید و با سید باب، باب مکاتبه مفتوح و روابط این دو به هم خیلی نزدیک بود، تا جائی که باب میرزا یحیی را وصی و جانشین بعد از خود قرار داد که در واقع رهبر و پیشوای (بایان) بعد از باب این شخص می‌بود، برادرش بهاء الله در خدمت برادر مطیع اوامرش بوده و دستورات او را با دل و جان انجام می‌داده است.

### فرار سید باب از شیراز به اصفهان

سید باب که در شیراز تحت نظر بوده (به واسطه‌ی ناخوشی و با و درهم ریخته شدن اوضاع حکومتی و فرار مردم به کوهستانها و دهات) [ صفحه ۲۸ ] با کمک منوچهر خان معتمدالدوله «گرچی الاصل» حاکم اصفهان به وسیله‌ی سواران او شبانه از شیراز گریخته به اصفهان آمد، که مخفیانه در خانه حاکم زندگی می‌کرد، پس از مرگ معتمدالدوله و آفتابی شدن سید باب بر اثر فشار علماء اصفهان به فرمان محمد شاه قاجار و دستور حاج میرزا آغاسی صدر اعظم، تحت الحفظ به تبریز و از آنجا هم به ماکو برده شده در قلعه چهریق زندانی گردید.

### اعدام سید باب در تبریز

چون بابی‌ها در بعضی شهرها آشوب پیا کرده مخصوصا ملا حسین بشرویه‌ی در قلعه شیخ طبرسی مازندران با دولت به جنگ برخاسته امنیت و آرامش از میان رفته و ناصر الدین شاه که تازه به سلطنت رسیده بود و خطر تاج و تخت را تهدید می‌کرد، به دستور دولت وقت و امر شاه سید را از چهریق به تبریز آورده، پس از محاکمه و مواجهه با علماء تبریز محکوم به مرگش نموده تیربارانش کردند.

### سوء قصد به ناصرالدین شاه

چند نفر از جوانان متعصب بابی که نام یکی از آنها صادق تبریزی بود، به خونخواهی سید باب در نیاوران شمیران به شاه تیراندازی کرده شاه جان به سلامت برده و آنها گرفتار و نابود شدند. از طرف دولت دستور دستگیری بابی‌ها صادر و بابی کشی راه افتاد، بابی‌ها را دستگیر کرده هر کدام از عقیده خود برگشته باب را [ صفحه ۲۹ ] سب و لعن می‌کرد از مرگ معاف و زندانی می‌نمودند،



و هر یک در عقیده خود راسخ بوده و حاضر به لعن و سب و بدگوئی نمی‌شد، با وضع بسیار فجیعی مهارش کرده با دهل و سرنا دور شهر گردانده و به سبزه میدان برده سر از نشان جدا می‌کردند.

## دخالت سفارت روسیه تزاری

این کشتار بی‌رحمانه مورد اعتراض سفارت روسیه تزاری قرار گرفته، پس از مذاکره و گفتگو مقرر شد که با نظارت و کنترل نماینده سفیر بابی‌های زندانی را به عراق تبعید نمایند و همین کار را هم کردند. بین بابی‌های زندانی که سیدر العن و انکار نموده و از او برگشته بودند یکی همین میرزا حسین علی نوری مازندرانی (بهاء الله) بود که به بغداد تبعید گردید. میرزا یحیی صبح ازل پیشوای بایبان آن موقع در مازندران سکونت داشت، به محض شنیدن دستگیری بایبان از همانجا با کشکول و تبرزین ناشناخته با لباس درویشی پای پیاده راه بغداد را در پیش گرفته قبل از رسیدن تبعیدی‌ها در بغداد سکونت اختیار کرده بود. در مدتی که این جمع تقریباً ده سال در بغداد بودند، میرزا یحیی همیشه از انظار دور بوده و در پشت پرده (دری) دستورات و اوامر را به وسیله‌ی برادرش (بهاء الله) که پیشکاری برادر را داشت به بایبان می‌رسانید. حضرت «ثمره» را کمتر کسی می‌توانست زیارت کند، چون [ صفحه ۳۱] جانشین و قائم امام زمان یعنی سید علی محمد بوده، تماس بایبان با میرزا حسینعلی (بهاء الله) که رابط بین مرید و مراد باشد بوده، و برای برادر که پشت پرده اسرار قرار گرفته خیلی عنوان و احترام قائل بوده‌اند، و مقام او را تقریباً مقام خدائی می‌دانسته‌اند و با آنکه سید باب به او اجازه داده بود، که دعوی خدائی کند ولی او از حدود وصایت خارج نشده و دعوی الوهیت ننموده، اما برادرش بدون اجازه و پروانه خود را بروی مقام خدائی انداخته و نگذاشت از این مقام چیزی نصیب برادرش که جواز هم داشت بشود.

## اجتماع بایبان در بغداد

بعد از اعلام سید باب و منکوب شدن بایبان، بایبان بی‌سرپرست که در گوشه و کنار ایران پراکنده و مخفی می‌زیستند، هر یک به نحوی پیاده و سواره یک پا گیوه یک پا چاروق گرسنه و سیر به هر شکلی که ممکن می‌شد، خود را به بغداد رسانده و به جمع بایبان می‌پیوستند، تا آنکه عده‌ی نسبتاً قابل توجهی جمع و بغداد تقریباً کانون و مرکز بایبان گردیده. ناراحتی‌هایی برای حکومت ایجاد کرده بودند، و نیز سر و صدای علماء شیعه کاظمین و کربلا بلند شده بود، و آنها از حکومت بغداد دفع شر یک مشت مردان از جان گذشته را تقاضا داشتند، بهاء الله که نقشه مرادی در سر می‌پروراند و از یک مشت بابی و گیج و بی‌سرپرست که در هیچ جا راه نداشته و تکلیف خود را نمی‌دانستند و در پی یک مراد و سر می‌گشتند، می‌خواست حداکثر استفاده را ببرد، بنای زد و بند را [ صفحه ۳۲] با آنهایی که سرشان به کلاهشان می‌ارزید گذاشته، صحبت‌ها و نقشه‌ها کشیده می‌شد، تا آنکه طرفداران و مؤمنین میرزا یحیی از توطئه با خبر شده به حضرت ثمره گزارش و تذکر دادند، قریباً برادر دست به کودتا زده و خود به جای تو خواهد نشست. میرزا یحیی برادر را مورد بازخواست قرار داده یا از دستگاه اخراجش نمود، و یا بهاء الله زمینه را نامساعد دیده از بغداد خارج و به سلیمانیه رفته با دراویش و قلندران انیس و جلیس شد. تقریباً دو سال دوره‌ی درویشی را گذرانده، بعداً با وساطت ز عمای قوم، میرزا یحیی از تقصیرش گذشته به وسیله‌ی نامه مجدداً به سر خدمت دعوت نمود، و ایشان هم به بغداد آمده این دفعه با نقشه دقیق‌تر و همدستانی مطمئن‌تر پروژه و نقشه را عملی کرده کلاه را تا پیشانی به سر برادر بیچاره گذاشت.

## کلاه گذاری برادر به سر برادر

روزی از ایام بهار (گویا اردیبهشت ماه بوده) با مقدمه‌ای که با همدستان فراهم کرده بودند در غیاب میرزا یحیی و بی‌خبر از او به

عنوان گردش و تفریح با جمعی بابی به باغی می‌روند، در آن باغ که اسباب کار همه قبلاً آماده شده بوده، بهاء الله لب به سخن گشوده می‌گوید: نایب و قائم مقام امام زمان من هستم، ولی برای آنکه من از مخاطرات محفوظ بمانم برادرم به این عنوان معرفی شده بوده است. البته تعزیه گردان‌ها و یا آنهایی که قرار مدار گذاشته شده بود ادعای او را [ صفحه ۳۳ ] قبول و جمعی دیگر که مؤمنین ازل باشند مخالفت می‌نمایند، زد و خورد از همان روز شروع مجادله و کشمکش دو برادر علنی گشته کار به ضرب و شتم و کشتار می‌کشد، همه روزه یکی دو نفر از طرفین مضروب و گاهی مقتول می‌شدند. حاکم بغداد از این جنگ و جدل به ستوه آمده به باب عالی اسلامبول «عراق آن موقع جزء امپراطوری عثمانی بود» گزارش داده کسب تکلیف می‌نماید دستور می‌رسد همگی را روانه اسلامبول نمایند.

### خروج از بغداد به مقصد اسلامبول

دو دسته‌ی که به خون یکدیگر تشنه بودند داخل یک کشتی با هم در زد و خورد تا به اسلامبول می‌رسند از آنجا هم مجدداً به ادرنه تبعید می‌گردند، در اینجا بوده است که بهاء الله خواسته است برادر را با زهر مسموم کند که برادر فهمیده و بهاء الله موفق به جنایت خود نگشته و بعد طرفین به مباحله دعوت می‌شوند خلاصه طرفداران بهاء الله البته به اشاره خودش چند نفر از مؤمنین میرزا یحیی را به قتل می‌رسانند، که حاکم ادرنه هم مثل حاکم بغداد خسته شده از اسلامبول کسب تکلیف می‌نماید. باب عالی کمیونی از قضاة تشکیل و کمیسیون این دو دسته را از هم جدا کرده بهاء الله را با اعوان و انصارش به قلعه «عکا» و میرزا یحیی و مؤمنینش را به جزیره قبرس تبعید و در آنجا زندانی می‌شوند. [ صفحه ۳۴ ]

### بی رحمی بهائیان و انسانیت بایان

نکته جالب این است که چهار نفر از بابی‌ها را جزء بهائی‌ها به عکا و چهار نفر از بهائی‌ها را جزء بابی‌ها به جزیره قبرس کسب می‌دارند از چهار نفر بابی به نامهای حاجی سید مهدی اصفهانی و میرزا آقا خان کج کلاه و میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصر الله اول یکی را که میرزا نصر الله باشد قبل از حرکت از ادرنه مسموم و معدومش می‌کنند و چندی بعد در عکا غفلتاً با شمشیر و خنجر و کارد و ساطور به سر سه نفر بابی دیگر ریخته با کمال قساوت تکه پاره‌شان کرده به قتل می‌رسانند که به واسطه‌ی این جنایت بی‌رحمانه علنی شخص بهاء الله مدتی گرفتار بازپرسی و دادگاه و غیره بوده است ولی چهار نفر بهائی در میان بایان قبرس هیچگونه مزاحمت و ناراحتی برایشان پیش نمی‌آید و به سلامتی زندگی می‌کنند.

### سکوت بایان و میدان داری بهائیان

میرزا یحیی صبح ازل از روز تبعید به جزیره قبرس هیچگونه فعالیتی از خود نشان نداده حتی طرفدارانش که ازلی نامیده می‌شوند تا به امروز فعالیتی نداشته بلکه می‌توان گفت کیش خود را فراموش کرده‌اند. دولت آبادیها و ثمری‌ها از بازماندگان آنها می‌باشند که هیچگونه فعالیت دینی ندارند. ولی بهاء الله که مثل عباس افندی (عبدالبهاء) پسر جوان و با [ صفحه ۳۵ ] هوش و زرنگی داشت، دست به کار شده با ایران مشغول کاغذ پرانی و جمع آوری مرید و نزول الواح و آیات گشته روز به روز بر دامنه‌ی فعالیت افزوده بایه‌های پراکنده‌ی توسری خورده بی‌سرپرست را که در گوشه و کنار ایران گمنام و مخفی زندگی می‌کردند با بشارتها و وعده‌های تو خالی امیدوار نموده داخل گله کرده از پشم و کشک و پشگلشان بهره برداری نموده یواش یواش دستگاه را توسعه داده و ادعایش را هم بالا برده (من یظهر الله) شده، موعود کتاب بیان «سید باب» گشته، سید مبشر و خبر دهنده‌ی این ظهور اعظم شده، تمام انبیاء بنده و چاکرش گردیده، احکام خود را مایه سعادت بشر و کلید هدایت مردم جهان دانسته تا جایی که به مقام خدائی

رسیده و فرموده:

### خدا شدن بهاء الله و مرگ خدا

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی كان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز لقد فاز بكل الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال و سوانی بكل الاعمال). ترجمه: اول چیزی که خدا به بندگان خود واجب گردانیده شناختن من است که از سوی او وحی آورده‌ام و در آفریدن جهان و گردانیدن آن جانشین خدا بوده‌ام» و در جای دیگر کتاب اقدس ص ۴ سطر ۷ می‌گوید: «ان الذی وجد عرف الرحمن و عرف لمطلع هذا البیان انه لیستقبل بعینه السهام لاثبات الاحکام بین الانام طوبی لمن اقبله و فاز بفضل الخطاب» [ صفحه ۳۶ ] ترجمه: کسی که بوی خدا را استشمام نمود و به شناسائی شخص من (میرزا حسینعلی نوری) نائل گردید هر آینه چشمان خود را در راه استوار ساختن احکام من در بین مردم هدف تیرها قرار خواهد داد. خوشا به حال کسی که روی آور شد و به فضل خطاب (به من) رسید خلاصه موعود تمام کتب آسمانی گردیده و در سال ۱۳۱۲ هجری در عکا بدرود زندگی گفت و در بیت مبارک یا مقام اعلی به خاک سپرده شد.

### جنگ بر سر ارث خدائی

پس از فوت بهاء پسرش عبدالبهاء که گرداننده اصلی دستگاه بود جای پدر را اشغال و بین او و برادرش میرزا محمد علی که مرد با سواد و هم بسیار خوش خط بود چنان که هفت نوع خط را با استادی می‌نوشته که اکنون پنج نوع آن را می‌شناسند و خوانده می‌شود و دو نوع دیگرش را نمی‌توانند خواند مخصوصا خط شکسته را به حد اعلی استادانه نوشته و شکایت از روزگار کرده که حقش را غصب نمودند این برادر خدا زاده گی برادر را قبول نداشته و خود را صالحتر برای این مقام می‌دانسته و بر سر ارث و میراث دعوی و کشمکش شروع می‌شود طرفین به یکدیگر اتهامات ناروا و کلمات خیلی زشتی گفته و نسبت‌های بسیار بدی به هم داده آبروی یکدیگر را هر چه بیشتر در نزد دوست و دشمن به خاک ریخته‌اند ولی عباس مثل پدرش برادر را از میدان به در کرده او را ناقض اکبر و شیطان و فلان خوانده مقام را اشغال و به چرای گوسفندان مشغول گردیده، روی کینه و عداوتی که از برادر در دل [ صفحه ۳۷ ] داشته بر خلاف گفته پدرش که می‌گوید: «قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم» که باید بعد از خودش که «غصن اعظم» می‌بود میرزا محمد علی «غصن اکبر» جانشین گردد حکم خدا را که در کتاب اقدس نازل شده زیر پا گذاشته شوقی افندی نوه دختری خود را به جانشینی تعیین و برادر را از این حق مسلم هم که جزء احکام الهی است محروم گردانیده.

### اشغال مسند خدائی به دست عبدالبهاء و مسافرتش به اروپا و آمریکا

پس از واژگون شدن رژیم استبدادی سلطنتی آل عثمان و برقراری مشروطیت در کشور ترکیه زندانیها نیز آزاد گردیده عبدالبهاء خود شخصا به میدان آمده الواح و مناجاتها صادر احبای الهی یا به قول بهاء الله اغنام الله را به اتحاد و یگانگی دعوت و به تبلیغ امر الله تشویق و مبلغینی به گوشه و کنار فرستاده میرزا ابوالفضل گلپایگانی را به نوشتن کتاب فرائد در جواب ردیه شیخ الاسلام تفسیری مأمور، آواره را به کشورهای عربی و نیکو و صبحی را به هندوستان سید مهدی گلپایگانی و شیخ محمد علی قانتی و میرزا منیر نبیل زاده و چند مبلغ دیگر را به عشق آباد و ترکستان برای تبلیغ گسیل داشته خلاصه بازار گرمی به وجود آورده تا خود شخصا در تاریخ ۱۳۲۸ هجری به مصر و اروپا و آمریکا مسافرت نموده پدرش را مبتکر یک عده تعالیمی که اساس آن را فلاسفه بزرگ قرن نوزدهم نهاده و رفته‌اند نسبت داده و او را مرد مصلح بزرگ عالم بشریت معرفی ولی در همه جا به محاسن [ صفحه ۳۸ ] مبارک و گیسوان درویش منش روی شانه ریخته شده‌اش تبسم نموده به زبان حال گفته‌اند خدا روزیت را جای دیگر حواله کند چنان که

این مطلب را خود درک کرده و در سفرنامه خویش می‌نویسد مردمان پاریس بسیار مادی هستند از دین و معنویات بوئی نبرده‌اند اگر برای سائر ممالک و شهرها صد درجه حرارت لازم باشد برای پاریسیان هزار درجه لازم است. مع ذلک قابل نیستند و و... همچنین در آمریکا احدی جز تفریح از شکل و هیکل مبارک مقصود دیگری نداشته و اعتنائی به حرفهای پوچ و بی‌مغز که مکرر شنیده و خوانده بودند نکرده روزی‌اش را به جای دیگر حواله نمودند آخر چیز تازه‌ای در چپته نداشته که به مردم ارائه کند خود مردم بیشتر از او حرفها و مطالب سودمندی داشتند که لازم بود ایشان یاد گرفته و در الواحی که برای گوسفندان ایران صادر می‌نمودند از آن کلمات سود جسته به حساب پدر خود می‌گذاشتند. باز در همان سفرنامه می‌نویسد سفری که هیکل مبارک به قصد آمریکا به کشتی نشست و دریاها را می‌پیمود در موقع صرف نهار به سالن کشتی تشریف فرما شدند تمام میز و صندلیها را قبلا مسافرین اشغال کرده بودند و هیکل مبارک با اینکه مبتلا به زکام بودند ناچار پشت میزی که در مقابل کوران در واقع شده بود قرار گرفت و احدی از مسافرین کوچکترین اعتنائی را به هیکل مبارک ننموده و حضرتش ناچار در پست‌ترین مکان جای گرفت و فرمود (خطاب به ملتزین) مقصود از بیان این لاطائلات این است که در مدت یک‌صد و خورده سال در عین آزادی عقاید در دنیا و اعزام مبلغین و طبع و نشر کتاب و مجلات به اکثر [صفحه ۳۹] زبانها و پشتیبانی سیاست خارجی احدی از مردم متمدن جز معدودی شیعه بدبخت ایرانی به دام اینها نیفتاد در هیچ جا نتوانستند جای پائی برای خود باز کنند الا ایران این سرزمین مفت خور پرور هر چه بایی و بهائی بوده و هست از شیعیان مرتضی علی می‌باشند از مسلمانان تسنن حتی یک نفر را هم نتوانستند تبلیغ کنند آنچه بوده و به دست آمده ایرانی شیعه بوده و بس، بهاء الله به جای قدردانی و تشکر در الواح خود چندین دفعه به شیعه فحش داده و شیعه شنیعه گفته است در عین حال همین بهاء الله مخصوصا عبدالبهاء همه روزه برای اغنام ایرانی الواح نازل فرموده و مژده شرق منور شد و غرب معطر گردید پرچم یا بهاء الابهاء در بیشتر از چهل اقلیم در نهایت عظمت و جبروت باهتر از در آمده چندین هزار نفر در فلان کشور دسته جمعی به امر مبارک ایمان آوردند، ملکه هلند بهائی و تصدیق امر الله نموده در آمریکا چندین صد هزار آمریکائی در اندونزی چندین قبیله چند هزار نفری در ژاپن چندین پرفسور عالی مقام و چه و چه و چه تماما از مؤمنین شده به دیانت مقدسه ایمان آورده‌اند. این لاف‌ها و دروغهای شاخدار فقط برای ایرانیان بوده و بس.

### مسلمان دو آتشه بودن بهاء و عبدالبهاء

در خود مرکز امر که عکا و حیفا باشد مطلقا از این حرفها خبری نبود بلکه در آنجا جناب بهاء الله و سر کار عبدالبهاء یک فرد مسلمان بسیار مؤمنی بوده که هر جمعه مرتب در مسجد مسلمین حاضر [صفحه ۴۰] شده و پشت سر امام سنی اقتداء و نماز خوانده در ماه مبارک رمضان روزه گرفته و یک نفر قاری قرآن خوش صدا استخدام کرده بود که در منزلش همه روزه به صدای بلند قرآن بخواند تا صدایش را همسایه‌ها شنیده و به مسلمانی خدا و خدا زاده یقین حاصل کنند، اصولا مردم آنجا کلمه‌ی بهائی به گوششان نخورده اگر از همسایه یا بقال سر کوجه عبدالبهاء سؤال شود در عکا چند نفر بهائی هست تعجب خواهد نمود، چون تا کنون اسم بهائی را هم نشنیده‌اند. پس از قرار گرفتن در زیر پرچم یهودیان که دشمن آشتی ناپذیر مسلمانند اطلاع صحیحی ندارم که عقیده خود را آشکار نموده‌اند یا هنوز هم مسلمانند. غرض این است که این سر و صداها فقط در ایران بوده است، جمعی شیعه عده‌ی کمی کلیمی همدانی و کاشانی و چند نفر هم زردشتی که تماما ایرانی می‌باشند جمعیت بهائی را تشکیل می‌دهند. بیچاره ایرانی بیچار ایرانی اینها که نوشته می‌شود افسانه نیست حقیقت است پرسید تحقیق کنید. همین میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بهائی‌ها پرفسور شرق نامش داده‌اند در مدت دو سال توقف در بخارا که مشغول تألیف کتاب فرائد و تبلیغ امر الله بود یک نفر را به نظر خودش تبلیغ نموده بوده است و او را بهائی دو آتشه می‌دانسته روز حرکت از بخارا مشارالیه را مخاطب قرار داده می‌پرسد شما به توفیق الهی به حقانیت نقطه اولی (سید علی محمد باب) و جمال مبارک (بهاء الله) اقرار و اعتراف دارید انشاءالله؟ بخارائی می‌پرسد

اینها که شما نام بردید مسلمان بودند یا کافر؟ میرزا ابوالفضل جواب می‌دهد البته مسلمان بودند، بخارائی می‌گوید: خوب الحمدالله که ما هم مسلمانیم این بود نتیجه دو سال فعالیت یک مبلغ زبر دست [صفحه ۴۱] در بین اهل تسنن که نقل از خود میرزا ابوالفضل است. اکثر بهائیان عشق آباد از وی شنیده‌اند و برای اثبات بی‌علاقه‌گی اهل تسنن به مذهب نقل مجالس کرده‌اند که نگارنده مکرر از زعمای بهائی بلکه از مبلغین بزرگ شنیده‌ام و من خود چهار و پنج سال در ترکستان بوده‌ام و یک نفر بهائی غیر ایرانی ندیده‌ام.

### عشق آباد بزرگترین مرکز بهائیت

عشق آباد مرکز ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین سرمایه داران و دانشمندان بهائی چندین سال در آنجا ساکن بوده حتی اولین مشرق‌الاذکار در آنجا ساخته شده و در الواح به نام ارض (خا) عنوان گردیده ترقیات و پیشرفتهای بزرگی برای احبای آنجا وعده داده شده و حتی خود عبدالبهاء مژده مسافرت و دیدن روی احبای عشق آباد را در لوحی صریحا وعده داده که برای ورودش بهائیان عشق آباد نقشه‌ها و پروژه‌های وسیعی تهیه می‌دیدند که خبر مرگش تمام امید و آرزوهایشان را نقش بر آب کرد، غرض این است همین عشق آباد که مرکز ترکمنستان است و چندین سال هم بهائی‌ها آنجا سکونت داشته و دولت ترازوی روس هم آزادی کامل به آنها داده و پشتیبانی جدی هم از آنها می‌نمود و بهترین و بزرگترین مبلغین بهائی مقیم آنجا بوده‌اند در این مدت شصت و هفتاد سال نتوانستند حتی یک نفر ترکمن را برای نمونه تبلیغ و بهائی نمایند اینک می‌نویسم حتی یک نفر به معنی راستش نوشته می‌شود واقعا با آن التهاب و عشق و علاقه و تأکیدی که [صفحه ۴۲] در هر لوح برای تبلیغ می‌شد با فراهم بودن تمام اسباب و ابزار کار موفق به تبلیغ یک نفر آری یک نفر هم نگردیدند بیچاره ایرانی بیچاره ایرانی در تمام ترکمنستان و ترکستان از شمال دریای خزر تازه شهر (گراسنا و داسکی) گرفته تا عشق آباد و مرو و تجن و بخارا و سمرقند و تاشکند و فرغانه و غیره از ترکمن و تکه و سارت و تاجیک و ازبک که تمام مسلمان سنی هستند با فراهم بودن تمام ابزار کار و فعالیت شبانه روزی در مدت هفتاد سال یک نفر آری فقط یک نفر هم بهائی نشد که نشد

### تحفه‌های پیغمبر یا خدای قرن بیستم

خوب حالا که فهمیدیم بهائی از کجا و چگونه پیدا شده به ببینیم این پیغمبر و خدای قرن بیستم برای بندگانش چه تحفه‌هایی آورده است؟ ما با عنوان و مقامش که پیغمبر یا به قول خودش خدا یا هر چه ادعا می‌کند کاری نداریم ما به گفته‌ها و احکام آسمانی‌اش که در کتاب اقدس یا قرآن بهائیان که برای حداقل یک هزار سال نازل شده کار داریم پیغمبری آمده با کتاب و احکام آسمانی، به بینیم چه چیز تازه‌ای آورده که انبیاء سلف نیاورده باشند چون بهائیان معتقدند ادیان گذشته کهنه شده سطح فکر بشر هم بالا آمده هیچ یک از قوانین آسمانی قابل هضم بشر امروزه نیست. قوانین توره و انجیل و قرآن نمی‌تواند دنیای امروزه را اداره کند مثلا قرآن که بهترین و کاملترین احکام آسمانی را دارد امروز عمل نمی‌شود چنان که طبق حکم قرآن دست سارق باید [صفحه ۴۳] قطع شود و در هیچ یک از کشورهای اسلامی باستثناء کشور سعودی این حکم خدا اجری نمی‌گردد چرا برای آنکه سطح فکر بشر بالا آمده و یک فرد انسان را برای یک عمر نباید از داشتن دست محروم نمود و امثال این حرفها، خلاصه ادیان گذشته کهنه و پوسیده و قابل استفاده نیست تنها احکام کتاب اقدس بهاء است که مطابق اقتضای زمان نازل گردیده و می‌تواند در دنیای امروز عرض اندام نموده در زیر سایه خود امن و امان و آسایش را فرام و بشر را برادر وار گرد هم جمع کرده زندگی سرشار از نشاط و خوشبختی را فراهم نماید، این حرف مکرر در الواح آمده و مبلغین بهائی همین چرندیات را به رخ مردم ساده لوح کشیده و مثل خودشان گمراه و بیچاره می‌کنند، برای اثبات گفتار خود چند آیه از اقدس را من باب نمونه اینجا می‌آوریم: ص ۳ سطر ۱ یا ملاء الارض ان اوامری سرچ عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک نزل الامر من سماء مشیت ربکم مالک الادیان). ترجمه: ای مردم روی

زمین احکام و فرمانهای من بمنزله چراغهای یاری و راهنمایی بندگانه بوده و کلیدهای بخشش برای مخلوق می‌باشد. بدین گونه فرود آمد فرمان از آسمان خواست پروردگار شما که صاحب و دارنده کیش‌ها است. (ص ۳ سطر ۱۱ لعمری من شرب الرحیق الانصاف من ایادی الالطاف یطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع لا- تحسبن انا نزلنا لکم الاحکام بل فتننا ختم الرحیق المختوم باصابع [ صفحه ۴۴] القدره و الاقتدار یشهد بذالک ما نزل من قلم الوحی تفکر و یا اولی الابصار). ترجمه: به جان خودم سوگند کسی که از شربت زلال انصاف با دستهای ظریف چشیده باشد هر آینه گرد احکام فروزنده و تابان من که از ابتکار فرود آمده خواهد گردید گمان نکنید که ما فقط احکامی برای شما نازل کردیم بلکه به وسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده سر به مهر برداشتیم اگر اندکی بیندیشید به درستی و صحت گفتار آنچه از قلم وحی نازل شده گواهی خواهید داد). (ص ۴۲ سطر ۶ طوبی لمن و جد عرف المعانی من اثر هذالقلم الذی اذا حرکت فاحت نسمة الله فیما سواه و از اتوقفت ظهرت کینونته الا طمینان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الفضل العظیم) ترجمه: (خوشا به حال آن کسی که بوی خوش معانی را که بر اثر حرکت این قلم منتشر شده استشمام کند قلمی که هر گاه به جنبش آید نسیم خدا را در جهان پخش کند و هر گاه بایستند چگونگی اطمینان در جهان هستی آشکار سازد بزرگ و بلند است مظهر این بخشش بسیار بزرگ) ملاحظه فرمودید آیات سه گانه مذکور و یکی دو آیه دیگر که خواهد آمد جان کلام و عصاره ادعای بهاء الله است بهائیان که من غیر تعقل همین حرفها را به رخ مردم می‌کشند و شاید اکثر آنان نیز به واسطه‌ی عدم اطلاع به این حرفها عقیده داشته باشند. [ صفحه ۴۵]

### بهائی انسان نیست حیوان است

خوانندگان عزیز، باید بدانند این جناب خدا امت و بندگان خود را از جرگه انسانها خارج و در ردیف حیوانات قرار داده و همگی را بدون استثناء اغنام الله (گوسفندان خدا) گفته است ما هم به متابعت از ایشان گوسفند یا غنم می‌گوئیم اگر اعتراضی داشته باشند به مولا و پیشوایشان باید رجوع کنند، به قول ترکها منیم تقصیرم یوخذور خودش سر خورده..... فام الاحکام: احکامی که سعادت بشر منحصر در قویل و عمل و به جا آوردن آن است به این شرح می‌باشد؟

### ناموس بهائی نه مثقال طلا است

(ص ۱۵ سطر ۱۲ قد حکم الله لكل زان و زانیه دیه مسئلة الی بیت العدل و هی تسعته مثقالا من الذهب و ان عاد امرنة اخرى عور و بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی و فی الاخری قدر مما عذاب مهین) ترجمه: به تحقیق حکم کرده است خداوند برای مرد و زن زنا کننده دیه که به بیت العدل تسلیم نمایند و آن دیه عبارت از نه مثقال طلا است اگر دوباره تکرار کردند شما هم تکرار کنید به دو برابر جزا (هیجده مثقال) این است آنچه حکم کرده است به آن دارنده نامها در دنیا و در آخرت مقدر شده برای آنان عذاب بزرگ) به عبارت خیلی ساده هر کس توانست ۹ مثقال طلا فراهم نموده [ صفحه ۴۶] به صندوق بیت العدل بپردازد می‌تواند به ناموس هر کسی تجاوز کند آخرین و بزرگترین مجازاتی که برای زنا کننده در نظر گرفته شده فقط پرداخت ۹ مثقال طلا به بیت العدل است. برای زنا هم «محصنه و غیر محصنه» قائل نشده و از نظر بهاء الله زنا زنا است یا با مادرش باشد یا با زن شوهر دار و یا بی شوهر یا دوشیزه یا دختر خودش یا خاله و عمه و غیره، عمده فراهم کردن ۹ مثقال طلا است، با داشتن ۹ مثقال طلا هر دختر و زنی که نظرش را جلب کرد می‌تواند کام دل ستانده و هم بستر شود، پسر و دختر بدون هیچگونه ترس و وحشتی طرفین ۹ مثقال طلا تهیه و با خاطر آسوده به مقصود و منظور خود رسیده دعا به ذات بی‌مثال خواهند نمود. با این حکم حضرت بهاء الله دست اغنیا را نسبت به ناموس فقرا باز گذاشته چون از نظر او تنها اغنیا هستند که حق حیات داشته و از تمام مزایا و خوشی‌های دنیا باید بهره‌مند شوند، بی‌چیزان و فقیران باید خار خورده بار بکشند. با این فرمان آسمانی ثروتمندانی که مثلا روزی ده هزار تومان



عایدی دارند می‌توانند همه روزه صبح به بیت العدل رفته (۹۰) مثقال طلا به صندوق پرداخته ۱۰ قبض رسید ۹ مثقال طلا گرفته در بغل گذاشته درب دبیرستانهای بهائی یا به خانه‌های امنای بیت العدل یا به منازل اعضاء محترم محافل روحانی و ایادی امر الله رفته با اسناد آزادی که در بغل دارد شکار دلخواه خود را به دست آورده و دعا به ذات با برکات جمال مبارک می‌نماید. [ صفحه ۴۷ ]

### فقط زنان پدران حرامند

(ص ۳۰ سطر ۱۰ قد حرمت علیکم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر ذکر الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان و لاتر تکبو مانهیتیم عنه فی اللوح و لا تکونو فی هیماء الشهوات من الهائمین) ترجمه: به تحقیق حرام شد بر شما زنهای پدران شما ما حیا می‌کنیم آنکه ذکر کنیم بچه‌ها را (لوط) به پرهیزید خداوند را ای مخلوق دنیا و مرتکب نشوید آنچه را نهی شدید از آن در لوح و نباشید در وادی شهوات از حیرت زدگان. در این حکم حضرت بهاء الله غیر از زنهای پدران، سائر زنها را حرام ندانسته است چون فقط زنهای پدران را اسم برده و حرام کرده است اگر سایرین را هم حرام می‌دانست مثل زنهای پدران اسم می‌برد، حرام دانستن یک نفر از محارم بهترین دلیل بر غیر حرام بودن سائر محارم است. بنابراین برای یک فرد بهائی به موجب این آیه مبارکه جز زنان پدران، کلیه محارم از مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و خواهرزاده و برادرزاده به طور کلی تمام طبقات محارم در قانون اسلام حلال و قابل تمتع می‌باشد برای توضیح مطلب فرض کنید پاسبان دو نفر به نام حسینعلی و علیمحمد را به عنوان دزدی دستگیر نموده ولی چون برای پاسبان معلوم نبود کدام از این دو نفر مرتکب دزدی شده هر دو را به دادگاه جلب، قاضی پس از تحقیق و رسیدگی دزد را تشخیص و بی‌گناه را [ صفحه ۴۸ ] تبرئه و به پاسبان می‌گوید حسینعلی دزد است پاسبان، به محض شنیدن این حرف بلادرنگ علیمحمد را آزاد و حسینعلی را دست بند زده به زندان می‌برد، دیگر لازم نیست قاضی محکمه تصریح کند علیمحمد دزد نیست، زیرا مفهوم حسینعلی دزد است می‌رساند که علیمحمد بی‌گناه و بی‌جهت دستگیر شده، با این مثال ساده معلوم می‌شود که حضرت بهاء الله چون فقط از طبقات محارم به ذکر حرمت زنان پدران پرداخته مفهوم صریح آن می‌رساند که سائر طبقات عموماً حلال و قابل استفاده می‌باشند. لواط را هم آزاد فرموده‌اند زیرا حکم لواط تنها حیامی کتم است اگر کسی با یکی از آقازاده‌های امنای بیت العدل عمل خلافی مرتکب شد و او را پلیس بهائی دستگیر و نزد امنای بیت العدل برد امنای بیت العدل دسته جمعی باید بلند شده در مقابل مرد دستگیر شده دست به سینه گذاشته هم صدا با هم بگویند من حیا می‌کنم مرد مقصر آزاد شده بشکن زنان از آنجا خارج و به کار مشروع خود ادامه داده به سراغ آقازاده‌های دیگر می‌رود.

### زنده زنده بسوزانید

(ص ۱۸ سطر ۵ من احرق بیتا متعمدا فاحرق قوه و من قتل نفسا فاقتلوه خداو سنن الله با یادی القدره و الاقنادر ثم اتر کوسنن الجاهلین) ترجمه: کسی که عمدا خانه را بسوزاند او را بسوزانید و کسی که قتل نفس کند او را بکشید بگریید روشهای خدائی را با دستهای توانا [ صفحه ۴۹ ] سپس ترک نمائید روش‌های نادانان را) در این حکم می‌فرماید هر کسی خانه‌ای را بسوزاند او را زنده زنده بسوزانند قیمت خانه را هم معین نمی‌کنند که خانه صد هزار تومانی یا خانه ۱۰ تومانی حصیر آباد آبادان، در هر صورت سوزاننده هر نوع خانه‌ای باشد باید در میدان عمومی شهر نفت به سرش ریخته کبریت زده و به آتشش کشید. از ابتدای تشکیلات بشری تا کنون احدی جرئت گفتن چنین حرفی را نکرده که در برابر سوزانیدن خانه «ولو یک خانه گلی رعیتی یا حصیری» یک انسانی را زنده زنده بسوزانند. در قرن بیستم و عصر تمدن که قاتل را زندانی کرده و نمی‌کشند، جناب بهاء الله که خود را مبعوث از طرف خدا دانسته و خویشتن را مظهر کل پنداشته تمام انبیاء را بنده و چاکر خویش می‌شمرده احکام خود را مایه سعادت بشر و کلید هدایت مردم انگاشته در مقابل یک خانه گلی حکم سوزاندن انسانی را می‌دهد. اگر شما امروز همین حکم را در آمریکا و یا اروپا

یا در بحبوحه توحش افریقا بر زبان آورده و از فوائد و محسنات و نتایج اجرای آن در جوامع بشری سخن رانید شنوندگان شما را بلادرنگ دستگیر و به تیمارستان جلب نخواهند کرد؟ مغز شما را مورد آزمایش قرار نخواهند داد تا بدانند چنین مغزی از چه موادی ترکیب یافته که محل تراوش این افکار واقع شده تا باب تازه‌ی در علم طب و روانشناسی بگشایند؟! عجب است که عده‌ی مردمان بیچاره کورکورانه به چنین شخص و چنین احکامی گرویده و این احکام را مایه سعادت بشر می‌پندارند! عجب تر این است که حاضر نیستند اندکی در اطراف این احکام فکر [ صفحه ۵۰ ] کرده با موازین عقلی بسنجند. حال آنکه عباس افندی یکی از اصول دوازده گانه را تحری حقیقت دانسته یعنی بر هر فرد بهائی لازم دانسته که در درک حقیقت بکوشد، بخواند، بشنود، به پرسد، تا حقیقت را در یابد ولی متأسفانه اینان نه برای شنیدن حاضرند نه خواندن نه تفکر، نه اندیشیدن نه گفتن و نه نوشتن، صم بکم عمی فهم لا یعقلون خوانندگان گرامی پس از اطلاع بر شمه‌ای از احکام بهاء الله بالطبع به فکر و حیرت دچار خواهند شد که چگونه با این احکام و این روش فریفته چنین کیش و آئینی شده‌اند؟ باید به عرضتان برسانم که نود و نه درصد بهائیان از این احکام مشعشع بی‌اطلاعند زیرا کتاب اقدس خیلی کمیاب و از دست رس عموم خارج است، بر فرض دست رسی عموماً به عربی آشنا نیستند تا بر مطالب آن آگاهی یابند و اگر تک و توکی هم عربی بدانند به قصد و نیت چیز فهمیدن مطالعه و تحقیق نمی‌کنند لذا می‌توان گفت بهائیان عموماً از احکام آسمانی خود بی‌خبرند، عباس و شوقی افندی با زبردستی و زرنگی تمام نام اقدس را از میان بهائیان برانداخته و آن را متروک و ترجمه و چاپش را ممنوع ساختند و اغنام را با الواح سرگرم نمودند. اگر در اقدس مطلب جالب یا خیر چشم‌گیری بود تا کنون به همه‌ی زبانهای دنیا ترجمه و با دهل و سرنا به گوش همه عالمیان رسانده بودند چون انتشارش باعث رسوائی و تمسخر و خنده مردم دنیا می‌گردید با لطایف الحیل به جمع‌آوری اش همت گماشته اغنام الهی را محروم از اطلاع چنان احکام درخشانی نمودند، عباس و شوقی افندی حتی در الواحی [ صفحه ۵۱ ] که نازل می‌فرمودند ابدان نامی از اقدس نبرده همه‌اش همان جملات مبتذل همه باریک دارید و برگ یک شاخسار با ادیان با روح و ریحان معاشرت کنید، بادهای صرصر امتحان وزیدن گرفته مبدا از راه راست منحرف شوید، تبلیغ امر الله نمائید قریباً دنیا در مقابل تعالیم مبارکه سر فرود آورده و پرچم یا بهاء الابه‌ا در تمام جهان به اهتزاز در خواهد آمد، همت کنید و تبلیغ نمائید که بزرگترین خدمت به امر مبارک امروز تبلیغ است و بس. گذشته از اینها بهائیان امروز بهائی زاده‌هائی هستند که هیچ خبر از کیش خود نداشته در خانواده بهائی به دنیا آمده در محیط بهائیت نشو و نما کرده بزرگ شده همان کلمات مبتذل را همه روزه از طفولیت در کلاس درس اخلاق و بعد از پدر و مادر و خانواده و مجالس تبلیغ شنیده و ملکه‌شان شده با ادیان دیگر به کلی بیگانه و تنها بهائیت را دین کامل و جامعی می‌دانند که قریباً دنیاگیر شده شرق و غرب عالم را منور خواهد نمود. بیچاره ترو گوسفندتر از این دسته گمان نمی‌کنم در دنیا جمعیتی را پیدا نمود که با دست خالی و نداشتن هیچ چنین گنده...هائی داشته باشند، کیش موروثی از پدر و مادر رسیده که خواهی نخواهی در آن غوطه ورنند. بلاهت و سادگی و حماقت فوق‌التصوری که در عموم بهائیان مشاهده شده به حدی است که می‌توان گفت بهائی‌ها بی‌مغزتر و بی‌فکرتر از تمام مذاهب و ادیان شمرده می‌شوند، یکی به یک شعر نامعلوم و یکی به یک حدیث مجهول مغلوط و یکی به یک سور چرب و شیرین و جمعی هم به صرف توارث به این وادی ضلالت کشیده شده‌اند خداوند خودش تفضلی فرموده نجاتشان بدهد. [ صفحه ۵۲ ]

### فقط دوزن

(ص ۱۷ سطر ۸ قد کتب الله علیکم الانکاح ایکم ان تجاوز و عن الاثین و الذی اقتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمه لا بأس علیه کذالك کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما). ترجمه: به درستی که نوشته است خداوند بر شما زناشوئی را مبدا از دو تجاوز نماید و کسی که به یکی از کنیزکان اکتفا نماید آسایش یافته خودش و زنش و کسی که دوشیزه را



برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست چنین بوده است فرمان از قلم وحی به حق نوشته شده) به نص صریح این آیه داشتن دو زن در یک زمان جائز است ولی شوقی افندی ولی امر الله برخلاف فرموده خدا و حکم کتاب آسمانی اقدس دو زن گرفتن را ممنوع ساخته باید دید شوقی حق لغو و نسخ و اصلاح احکام الهی را دارد و می‌تواند تصرفاتی در کلمات خدا بنماید یا خیر؟ مطابق قاعده‌ی کلی و عقلی صرف نظر از بطلان یا حقانیت بهاء الله و احکامش هیچ یک از اوصیا و اولیاء هیچ پیغمبری چنین حقی را نداشته‌اند زیرا تغییر و اصلاح امری پس از برخورد به اشتباه اصلاح می‌شود. ولی احکامی به خدا منسوب است در آن خطا و اشتباه راه ندارد تا اصلاح شود. حالا که شوقی افندی جسارت نموده احکام آسمانی اقدس را [ صفحه ۵۳ ] نسخ و لغو کرده یا باید بهاء الله را از طرف خدا ندانسته و کتاب او را آسمانی ندارد (که مطمئناً چنین است) و اگر او را فرستاده از طرف خدا دانست علاوه بر آنکه حق هیچگونه دخالت در احکام او را ندارد ناچاراً باید به کفر خود اعتراف کند در آن صورت صلاحیت ولایت امر بهائی را نخواهد داشت، یعنی اصلاً بهائی نخواهد بود. شاید هم چنین بوده که توفیق دفن در جوار خدا در بیت مبارک و مقام اعلا در عکا نیافته و در لندن کعبه‌ی آمالش به خاک سپرده شد. باز به موجب صراحت همین آیه شریفه کذب و دروغ عباس افندی که یکی از اصول دوازده گانه منسوب به پدرش را تساوی حقوق زن و مرد دانسته ثابت و آشکار می‌گردد. بهاء الله دو زن را در یک زمان جائز می‌داند، پس اگر اصول دوازده گانه را چنان چه پسرش گفته، بهاء الله بدانیم بهاء الله دو جور حرف زده هم اجازه گرفتن دو زن را داده و هم تساوی بین زن و مرد قائل شده که این دو با هم مغایرت کلی دارد. پس ناچاریم بگوئیم عباس افندی دروغ گفته و این حرف را به پدرش نسبت داده تازه به فرض اینکه پدر یا پسر هر یک گفته باشند خانه از پای بست ویران است، وقتی که مرد اختیار گرفتن دو زن در یک زمان را داشته به زن هم باید این اختیار داده شود که در یک زمان دو شوهر اختیار کند تا تساوی برقرار شود اگر زن چنین حقی را نداشته باشد تساوی معنی و مفهومی نخواهد داشت. اصولاً بهاء الله هیچ به فکر تساوی زن و مرد نبوده و در همین آیه زنان را کنیزکان خوانده در موضوع ارث هم پسر را بر دختر مقدم داشته [ صفحه ۵۴ ] راجع به حج هم فرق قائل شده زن را پست‌تر و کوچکتر از مرد دانسته و خود در موقع مرگش دارای چهار زن می‌بوده این سر هم بندیها و اصول دوازده گانه درست کردن‌ها کار جناب عباس افندی عبدالبهاء است چون در موقع مسافرت اروپا و امریکا چیزی جز هیکل مبارک در دست نداشت که به رخ مردم کشیده و به دام بیندازد با سران قوم نشسته فکر کرده این اصول دوازده گانه که تجدد مآبانه به نظر می‌رسید از گفته‌های فلاسفه قرن نوزدهم دزدیده اصول پدر خود قرار داده، خوشبختانه هیچگونه نتیجه‌ای هم تا به امروز حاصل نشده. به یاد دارم در چهل و چند سال قبل روزی در مشرق الاذکار عشق آباد یکی از مبلغین بزرگ یکی از الواح عبدالبهاء را خوانده و تفسیر نموده و نتیجه گرفت که به زودی تا یکی دو سال دیگر بهائیت عالم گیر خواهد شد و بنا به فرموده سر کار اقا (عبدالبهاء) از ماها خوشبخت‌تر و سعادت‌مندتر نسلی تا کنون به دنیا نیامده و نخواهد آمد که هم در چنین دوره نورانی پا به عرصه وجود گذاشته و هم ناظر و شاهد این همه پیشرفت سریع بوده‌ایم، شنوندگان که همگی اشک در چشم داشته و پشت سر هم الله ابهی گفته به آرزوی آن روز به هم تبریک می‌گفتند امروز نه از گوینده و نه شنونده (به استثناء چند نفری که هنوز در انتظار آن روز هستند) اثری نیست، همگی این آرزو را با خود به گور بردند این سعادت را به بازماندگان نشان گذاشته و بازماندگان هم به نسل بعد حواله داده غزل خداحافظی را خواهند خواند و وعده عبدالبهاء روی کاغذ باقی خواهد ماند، مثل موضوع سال ۱۳۳۵ که بهائیان انتظار جهان گیر شدن بهائیت را داشته و خیلی‌ها آرزوی رسیدن آن سال را می‌کشیدند ولی [ صفحه ۵۵ ] سال ۱۳۳۵ آمد و گذشت و اثری ظاهر نگشت. شوقی افندی برای آرام کردن اغنام روی حسابهای که فعلاً از تفصیلش می‌گذریم هفت سال بر ۱۳۳۵ اضافه نموده سال ۱۳۴۲ را سال ظاهر شدن وعده‌های جمال مبارک و عبدالبهاء و خودش معین نموده که تمام اغنام الهی برای رسیدن به سال ۱۳۴۲ دقیقه شماری می‌نمودند سال ۱۳۴۲ هم رسید و گذشت آب از آب تکان نخورد و رو سیاهی به ذغال ماند. بیچاره‌ها فکر نمی‌کنند که با چه وسیله پیشرفت باید بشود؟ باید چیزی در دست باشد که به امید و اتکاء به او شخص امیدوار

شود که به مقصود می‌رسد با حلوا حلوا گفتن که دهن شیرین نخواهد شد خدا عقیلی بدهد. باز در همین آیه نامبار که استخدام زن بیوه برای بهائیان حرام است حتما باید دوشیزه و باکره باشد زیرا استخدام را فقط به دوشیزه منحصر نموده و اگر منظور هر دو بود بایستی به جای کلمه‌ی بکرا امرئته بگوید تا بیوه و دوشیزه هر دو را شامل شود علاوه بر این مگر استخدام دوشیزه در سائر ادیان ممنوع بوده که بهاء الله بر اغنام منت گذارده و اجازه استخدام داده است، همین اجازه استخدام دوشیزه خود دلیل بر حرام بودن استخدام غیر دوشیزه است زیرا اگر استخدام زن بیوه مانعی نداشت ذکر اسم دوشیزه لزومی پیدا نمی‌کرد واقعا مسخره عجیبی است چگونه اینها را می‌خوانند و می‌بینند و به خود نمی‌آیند؟ و نمی‌خواهند در اطراف این حرفها و احکام که اگر از یک بچه دبستانی چنان چه شنیده شود او را مورد ملامت و سرزنش قرار خواهند داد، یک خورده فکر [ صفحه ۵۶ ] کنند که آیا ممکن است این پرت و پلاها را روی هم انبار نموده اسمش را دین گذاشت؟

### زر و سیم یا دوشیزه شهری و دهاتی

حکم دیگر: (لا یحقیق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالا من الذهب ابریز و للقری من الفضه و من اراد الزیاده حرم علیه ان یتجاوز عن خمس و تسعین مثقالا کذلک کان الامر بالعز مسطورا) ترجمه: زناشوئی صدق نمی‌کند مگر به مهریه مقرر شده از برای شهرها نوزده مثقال زر ناب و از برای دهات نوزده مثقال سیم، کسی که بخواهد زیاد نماید حرام است بر او که از ۹۵ مثقال تجاوز کند چنین بوده است فرمان به گرامی نوشته شد) جناب بهاء الله زناشوئی را بدون مهریه باطل دانسته و بین زنان شهری و دهاتی به اندازه زر و سیم تفاوت قائل شده مهریه حداقل ۱۹ و حداکثر ۹۵ مثقال تعیین نموده شهری زر دهاتی سیم. باید از این جناب پرسید چرا زناشوئی بدون مهریه صدق نمی‌کند مگر زن یا دوشیزه کالای بازرگانی است که در برابر زر و سیم خرید و فروش شود. بشر به دوره جاهلیت برگشته و یا برده فروشی آزاد شده که زن حتما مثل برده باید با پول معامله شود، از یک طرف دم از تساوی حقوق زن و مرد می‌زنند و از طرفی زن را در ردیف بردگان و چهار [ صفحه ۵۷ ] پایان قرار می‌دهند یا للعجب؟ چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا زنان امروز با مردان همدوش در دانشگاه‌ها به تحصیل و تدریس مشغول و در بعضی مواقع معلم و آموزگار مردان بوده در بیمارستانها دهها دکتر و صدها مریض زیر نظرش قرار گرفته و در مقام پرفسوری انجام وظیفه می‌کنند برای آنها عیب و کسر شأن است که خود را پست‌تر از مرد دانسته و در مقابل پول خود را بفروشند مسلما به زودی موضوع مهریه از بین رفته و زن متمدن امروز خود را از زیر بار ننگ مهریه رها خواهد نمود زن تحصیل کرده و متمدن امروز حاضر نخواهد شد در مقابل مرد این اندازه کوچک و برده‌وار خود را به بیند. اصولا- زناشوئی در نظر بهاء الله غیر از تعریفی است که بزرگان عالم نموده‌اند، در نظر او زن فقط برای شهوت رانی است به همین نظر هم دوشیزگان شهری را دلربا تر و طناز تر و برای عیش و خوشی مناسبتر و شایسته‌تر از دوشیزه‌گان دهاتی تشخیص داده و ارزش بیشتری برای آنان قائل شده و الا شهری و دهاتی چه معنی دارد؟ در احکام و قوانین اجتماعی تبعیض نمی‌تواند وجود داشته باشد.

### روزه نوزده روزه

(ص ۶ سطر ۸ یا قلم الاعلی قل یا ملاء الانشاء قد کتب علیکم الصیام ایاما معدودات و جعلنا النیروز عیدا لکم بعد اکمالها کذلک اضائت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک [ صفحه ۵۸ ] المبدء و المآب و اجعلوا الایام انزائده عن الشهور قبل شهر الصیام انا جعلناها مظاهر الها بین اللیالی و الایام لذا ما تحددت بحدود السنه و الشهور ینبغی لاهل البهائ ان یطعموا فیها انفسهم و ذوی القربی ثم الفقراء و المساکین یحللن و یکبرن و یسجن و یمجدن ربهم بالفرج و الانبساط؟! ترجمه: بلند بگو ای گروه آفریده شدگان نوشته شد بر شما روزه روزهای شمرده شده و قرار دادیم نوروز را عید برای شما پس از پایان آن این چنین بدرخشید

«خورشید بیان» از افق کتاب «مقصود از خورشید بیان سید علی محمد باب است» از نزد خداوند آغاز و انجام و قرار دهید روزهای زیادی از ماه‌ها پیش از ماه روزه ما قرار دادیم آنها را مظهرها (۵) میان شبها و روزها از این رو محدود به حدود سال و ماه‌ها نیست شایسته است برای بهائیان که اطعام نمایند در آن روزها (پنج روز) خودشان را و خویشاوندان خود را پس از آن نیازمندان و بی چیزان را و تهلیل و تکبیر و تسبیح و تمجید نمایند البته پروردگار خود را به خوشی و شادمانی). یکی از احکام مبتکره سید علی محمد باب که واقعا بهترین دلیل بر جنون و دیوانگی اش می‌باشد تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماه به ۱۹ روز است که سید باب آن را ابتکار و میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) تصویب و تسجیل نموده است چون سال را به ۱۹ ماه و ماه را به ۱۹ روز محسوب داریم ۳۶۱ روز خواهد شد و در هر سال چهار یا پنج روز به اختلاف زیادی خواهد ماند. آقای بهاء الله روزهای زیادی را به پنج روز محدود معین و ثابت [ صفحه ۵۹ ] قرار داده‌اند یعنی سال را برخلاف علم نجوم ۳۶۶ روز به طور ثابت محدود ساخته بدون کم یا زیاد «برای سالهائی که ۳۶۵ روز است خورشان به گل فرو رفته» به خیال خودشان پنج روز زیادی را نیز بین ماه‌های ۱۸ و ۱۹ قرار داده نام آن پنج روز را روزهای بخشش نهاده و پیروان خود را به خوردن و خوراندن دیگران مأمور ساخته‌اند. شما را به خدا قدری بهتر و بیشتر در همین موضوع به خصوص خوب تعمق و فکر فرمائید. به بینید از هیچ آدم عاقلی می‌توان چنین عملی را انتظار داشت. وای بر این مردم نفهم و متعصب که با جان و روان خود دشمن می‌باشند.

## نام ماه‌ها

توجه به نام ماه‌ها نموده ولی مواظب باشید که شاخ در نیاورید جناب بهاء الله از بیخ عرب بوده و واقعا این نام‌ها شایسته و سزاوار قرن علم و تمدن است؟! اینک ماه‌ها: ۱ - شهر البهاء ۲ - شهر الجلال ۳ - شهر الجمال ۴ - شهر العظمه ۵ - شهر النور ۶ - شهر الرحمه ۷ - شهر الکمالات ۸ - شهر الاسماء ۹ - شهر الکمال ۱۰ - شهر العزه ۱۱ - شهر المشیه ۱۲ - شهر العلم ۱۳ - شهر القدره ۱۴ - شهر القول ۱۵ - شهر المسائل ۱۶ - شهر الشرف ۱۷ - شهر السلطان ۱۸ - شهر الملک ۱۹ - شهر العلماء ای کاش به همین نامهای ماه‌ها قناعت نموده به روزهای هفته دست [ صفحه ۶۰ ] درازی نمی‌کرد. نامهای هفته را ملاحظه نمائید: شنبه: یوم الجلال یکشنبه: یوم الجمال دوشنبه: یوم الکمال سه‌شنبه: یوم الفضال چهارشنبه: یوم العدل پنجشنبه: یوم الاستحلال جمعه: یوم الاستقلال اگر به یک بچه بهائی دبیرستانی بگوئی برای ماه و هفته اسامی انتخاب نماید. آیا خیلی بهتر و قشنگ‌تر و ظریف‌تر و مناسب‌تر از این اسامی بهاء الله انتخاب نخواهد نمود؟ بهاء الله می‌خواست اسامی ایام هفته‌اش هم با سائر ادیان بالخصوص مسلمانان فرق داشته باشد چون دین و کیش تازه آمده همه چیزش باید تازه باشد ولی لازم بود به جای یوم الفضال و یوم الاستحلال و غیره اسامی فارسی خیلی ساده و آسان و کوتاه و مختصر و مفید مثل مثلا شنبه را شنبه یکشنبه را - یومیه دوشنبه را - دمبه سه‌شنبه را - سبمه چهارشنبه را - چمبه پنجشنبه را - پومبه جمعه را جمعه انتخاب می‌نمودند که هم سهل و آسان هم مقرون به صرفه بود یعنی از ۹ حرف یوم الجلال و یوم الکمال ۵ حرف و از ۱۲ حرف یوم الاستحلال و یوم الاستقلال ۸ حرف صرفه جوئی کرده می‌شد و چون به اسامی ایام هفته اسلامی همه سابقه و آشنائی ذهنی داشتند از شر حفظ نمودن کلمات غیر متجانس قلمبه به عربی هم آسوده می‌شدند به اضافه این اسامی که نظائرش در اقدس به فراوانی موجود است. لایق و سزاوار نزول از آسمان بوده براننده ثبت در کتاب مقدس [ صفحه ۶۱ ] اقدس که (یک کلمه‌اش را اولین و آخرین قادر نیستند بیاورند) می‌بود که گفته شود کلمات خدا است. خواننده عزیز هر که می‌خواهی باش، به هر مذهب و راهی که انتخاب کرده و می‌روی برو، با تو کاری نداریم فقط تمنا دارم اندکی به موضوع توجه فرما، یک نفر ایرانی فارسی زبان اولاً اگر از طرف خدا مبعوث شده چرا به زبان قوم خود سخن نگوید که عالم و جاهل با سواد و بی سواد آن را بفهمند تا حجت خدا تمام شود؟ کدام یک از انبیا به زبان غیر سخن گفته هر کدام به زبان قوم خود که همان زبان مادری باشد حرف زده‌اند و باید هم چنین باشد، ولی بهاء الله به واسطه‌ی کوتاهی فکر نفهمیده و خیال کرده زبان وحی همان زبان

عربی است. ثانياً سال را که تمام ملل جهان به دوازده ماه روی اصل علمی تقسیم کرده‌اند چرا به ۱۹ ماه تقسیم نمایند که پنج روز زیادی بیاورند و مجبور شوند آن پنج روز را جزء ماه و سال نشمارند و از حدود سال و ماه خارج نمایند. اندکی بیندیشید و فکر کنید اگر توانستید برای همین موضوع علتی بیابید جز جنون و دیوانگی گوینده آن نخواهید یافت، عربی گفتن فارسی زبان برای چیست؟ آن هم آن چنان عربی که اگر یغرب بن قحطان واضح لغت عرب می‌دانست که در آینده شخصی به نام بهاء الله و با دعای خدائی به زبان و لغت او سخن خواهد گفت اصلاً چنین لغتی را وضع نمی‌کرد، عربی بهاء الله صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی به اندازه زنده و مهوع است که اگر برای مطالعه به دست یک نفر عرب با سواد [صفحه ۶۲] داده شود از قرائت آن مشمئز شده و به دور خواهد افکند. علت عربی گفتن بهاء الله چند چیز بوده؟ اولاً عربی دانستن در آن زمان خودش نشان عالم بودن بوده است و سخن گفتن به عربی برای شیعیان فارسی زبان دانش به حساب می‌آمده. ثانياً چون قرآن به عربی گفته شده و پیغمبر اسلام هم عرب بوده به علت کوتاهی فکر زبان خدا یعنی زبان وحی را عربی دانسته خود را به زحمت انداخته اقدس را البته با کمک دیگران به عربی نازل و خیال می‌کرده نزول آیات حتماً باید به زبان عربی باشد اگر به زبان دیگری گفته شود آیات آسمانی نخواهد بود و مردم قبول نخواهند کرد هیچ نتوانسته است بفهمد چنانچه زبان مادری پیغمبر اسلام انگلیس بود مسلماً قرآن به انگلیسی نازل می‌شد زیرا پیغمبر هم مثل سایر مردم و با زبان قوم خود حرف می‌زده است. اگر به زبان دیگر می‌گفت حرفش را کسی نمی‌فهمید چنانکه حرفهای بهاء الله قابل فهم نیست و از طرفی هم چون برای ایرانیهای فارسی زبان بوده فهم مطالب اقدس که به عربی آب نکشیده نازل می‌شده برایشان مشکل بلکه نامفهوم بوده است و گفتن و نوشتن هر نوع چرندی به عربی امکان پذیرتر و خود یک نوع علم از نظر شیعیان ایرانی به حساب می‌آمده هر چه دلش خواسته و بفکرش رسیده روی کاغذ آورده و نامش را آیات و احکام الهی گذاشته است، اگر به فارسی این مزخرفات را می‌گفت اولاً عالم به نظر نمی‌آمد ثانياً مشتش زود باز می‌شد. [صفحه ۶۳]

## حکم قتل و زنا

قد حرم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبة و الافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحف و الالواح) ترجمه: حرام شد بر شما آدم کشتن و زنا کردن پس از آن غیبت کردن و تهمت زدن بپرهیزید از آنچه باز داشته شدید از آن در اوراق و برگها) راجع به حکم زنا و کیفیت آن قبلاً گفته و نوشته شده است. اما موضوع حرمت قتل که بدی او به نظر توضیح و اصحات است باید گفت این حکم نسخ یکی از احکام مشعشع و اساسی بیان «کتاب آسمانی سید علیمحمد باب» به شمار است که به موجب آن حکم غیر من فی البیان (غیر بابی) حق حیات و ادامه‌ی زندگی در روی زمین ندارد بر بابیان و پیروان باب واجب است که غیر بابی را هر که و در هر جا باشد بی‌درنگ به قتل رسانده معدوم سازند. آقای بهاء الله چون دیدند این حکم عملی که نیست بر ضرر هم تمام می‌شود هنوز مرکب آن خشک نشده لغو و نسخ نمودند، گرچه تمام احکام سید باب که به عنوان قائم منتظر ظاهر شده بر همین منوال است، مانند سوزاندن تمام کتب آسمانی و زمینی، انهدام تمام معابد، قتل عام عموم افراد غیر بابی و خیلی از این قبیل چیزها، تعجب اینجا است که عده‌ی از پیروان سید باب به نام ازلی وجود دارند که احکام سید باب را موجب سعادت بشر می‌پندارند و یگانه دشمن فطری و سرسخت بهاء الله و بهائیان می‌باشند و بر خلاف رویه بهائیان به تشکیلات و [صفحه ۶۴] تبلیغات عقیده‌مند نبوده و معتقدند عنقریب عموم مردم جهان در مقابل دین و کیش سید باب سر تعظیم فرود خواهند آورد، هر قدر نسبت به بهاء الله دشمن و بدبین هستند صد برابر آن درباره برادر وی میرزا یحیی صبح ازل خوش بین و جان نثارند مقام او را خیلی بزرگ دانسته حضرت ثمره خطاب می‌کنند برخلاف بهائیان که اغنام هستند این طائفه بسیار خشن و درشت و تندخو می‌باشند.

## ارث عجیب خیلی هم عجیب

(ص ۷ سطر ۱۱ قد قسمنا الموارث علی عددالزراء منها قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحا علی عدد التا و الغلاء وللاباء من کتاب الزا علی عدد التاء و الکاف و الامهات من کتاب الوا و ش علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الها علی عدد الشین و للمعلمین من کتاب الجیم علی عدد القاف و الفاء کذالک حکم مبشری الذی یذکرنی فی اللیالی و الاسحار) ترجمه: بخش کردیم ارث را بر شماره زا (۷) از آن جمله مقرر کردیم برای اولاد و از کتاب طا (۹) بر شماره مقت (۵۴۰) از برای شوهرها و زنها از کتاب صا (۸) بر شماره تا وفا (۴۸۰) از برای پدران از کتاب زا (۷) بر شماره تا و کاف (۴۲۰) از برای مادران از کتاب واو (۶) بر شماره رفیع (۳۶۰) برای برادران از کتابها (۵) بر شماره شین (۳۰۰) از برای خواهران از کتاب دال و میم (۴) بر شماره را و میم (۲۴۰) از برای آموزگاران از کتاب جیم (۳) بر شماره [صفحه ۶۵] قاف وفا (۱۸۰) بدین گونه فرمان داد مژده دهنده‌ی من که به یاد من می‌بود، در شبها و سحرگاهان) چنان که از جمله آخر آیه مستفاد می‌شود این حکم ابتکاری عجیب نیز از احکام سید باب است که بهاء الله از روی عجز و ناتوانی آن را به نام خود قلمداد کرده و تصویب نموده است که در واقع یک نوع آکروباسی و معما سازی است. احکام باید ساده و همه فهم باشد نه آنکه با زبان مرغی و زرگری قانون آسمانی نازل کند. واقعا جای تعجب است. بهاء الله در عین آنکه می‌گوید سید باب مبشر و خبر دهنده‌ی ظهور او بوده معذک ناچارا اعتراف می‌نماید که سید باب خود آورنده دین و احکام بوده است. اگر مطابق گفته بهاء الله سید باب مژده دهنده بوده حق نزول احکام نمی‌تواند داشته باشد که هنوز مرکب احکامش خشک نشده بهاء الله آمده آنها را نسخ و لغو نماید، این کار به این می‌ماند پزشکی که بر سر بیماری خواهد رفت. نوکرش را قبلا به خانه بیمار برای اطلاع بفرستد و نوکر بر سر بالین بیمار رفته خود را پزشک معرفی و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خورانده و دستور حجامت دهد، در گرما گرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیهوده شمرده و درمان را از سر گیرد، آیا چنین کار عاقلانه است؟! مبشر و خبر دهنده مأموریتش فقط اطلاع است. نه پایه دین گذاشتن و احکام غلاظ و شداد صادر کردن، آنکه احکام صادر می‌کند [صفحه ۶۶] و آیات نازل می‌نماید خود را آورنده دین می‌داند. ادعای بهاء الله بر اینکه سید باب مبشر و خبر دهنده ظهور او بوده از ریشه دروغ و بی‌اساس و بدون هیچ گونه مدرک و دلیل است. در هیچ جا سید باب اسمی از میرزا حسینعلی نوری نبرده اگر شما در تمام نوشته‌های سید باب توانستید اسمی از بهاء الله یا جمال مبارک یا جمال قدم یا به اسم حقیقی‌اش میرزا حسینعلی نوری مازندرانی پیدا کنید؟ در هیچ جا اسمی از این مرد نبرده است ولی به نام برادرش میرزا یحیی صبح ازل لوح نازل کرده و لقب داده و وصی و جانشین خود گردانیده است. یحیی ازل ۱۳ شسال پیشوا و رهبر بایبان (یعنی رهبر خود بهاء الله هم که یک نفر بابی بوده) بوده است. بهاء الله می‌گوید: من یظهر الهی که ظهورش را سید باب در کتاب آسمانی بیان خود وعده کرده آن منم، این ادعا چه دلیلی دارد؟ هیچ. در صورتی که ظهور من یظهر الله را پس از انقضاء مدت المستعات که بیش از دو هزار سال می‌شود داده و برای آنکه من یظهر الله باید از مادر متولد شده و به دنیا نخواهد آمد، آب منی را پاک اعلام داشته که من یظهر الله از نطفه پاک به وجود آمده باشد، نه از آب منی نجس! حالا بهاء الله چگونه این دو هزار و خورده‌ی سال را با سیزده سال تطبیق داده، خود را ظهور کل و من یظهر الله، موعود کتاب بیان دانسته و روی مقام خدائی افتاده است، معمائی است که فقط گوسفندان باید جواب دهند. [صفحه ۶۷] بهاء الله فردی از مؤمنین ناقض باب بوده شکه شاید باب هیچ او را ندیده و نشناخته باشد، به هر حال بهاء الله به تبعیت از سید باب کلیه وراثت را در یک ردیف قرار داده و به هفت دسته تقسیم کرده است که مجموع سهمیه هفت طبقه وراثت نام برده بر ۴۲ بالغ می‌شود، یعنی مأخذ ارث را ۴۲ وارثه را ۲۵۲۰ قرار داده. برای روشن شدن موضوع فرض کنیم مورث ۲۵۲۰ ریال از خود ارث گذارده این مبلغ را اگر بخواهیم مطابق دستور بهاء الله بین هفت طبقه نامبرده تقسیم کنیم باید عمل زیر را انجام دهیم: ۱ - اولاد ذکور وانات هر چند نفر هستند (۵۴۰) ریال ۲ - شوهران یا زنان (۴۸۰) ریال ۳ - پدران (۴۲۰) ریال ۴ - مادران (۳۶۰) ریال ۵ - برادران (۳۰۰) ریال ۶ - خواهران (۲۴۰) ریال ۷ - آموزگاران (۱۸۰) ریال سهم می‌برند ضمنا تجدد مابی به خرج داده یعنی عوام فریبی نموده به آموزگار هم حقی قائل شده. اینک در در



اطراف این حکم که در دنیا تازگی دارد اندکی دقت نمائید تا علت و حکمت آن را دریافته به جنون ذاتی گوینده آن پی برده و بریش مبارک تصویب کننده‌اش تبسم فرمائید. سید باب و بهاء در طرز نزول و انشاء این حکم زحمت زیادی متحمل شده و به طور رمز این حکم را نازل فرموده‌اند که خود این سبک و انشاء جزء معجزات ایشان است، زیرا اشخاص معمولی و حتی [صفحه ۶۸] انبیاء و نوابغ جهان همیشه کوشش کرده‌اند که به زبان ساده قوم تکلم کنند که فهم مطلب آسان بوده و حجت بر عموم تمام شود. ولی این آقایان خود را پای بند این قیود ندانسته بلکه چون مایه علمی لازم را نداشته‌اند سعی کرده‌اند مطالب را هر چه بغرنج‌تر و پیچیده‌تر گفته و بنویسند که هم فضل و کمالشان در نظر اغنام بالا رفته و هم چیزی فهمیده نشود، همین قدر مطلبی که در کتاب بیان و اقدس نازل شده باشد که فهمیده نشود از نظر اغنام بزرگترین معجزه است که هیچ بشری قادر به فهمش نشده و هر رطب و یا بسی به هم بیافند و نامش را آیات بگذارند، اغنام الهی آنها را احکام آسمانی دانسته بدون لا و نعم و بدون تفکر گوسفندوار قبول داشته و بهتر از کلمات انبیای گذشته تصور کنند. آقایان خواسته‌اند بگویند ارث را بر هفت تقسیم کردیم که از آن جمله برای اولاد ۹ قسمت مقرر شد استیم الی... اکنون ملاحظه فرمائید با چه طرز غریبی داد سخن داده و کتاب ط و عدد مقت و غیره را به میان آورده علوم اولین و آخرین را به عقل خود یک جا از حیث لفظ و معنی در همین آیه جمع نموده‌اند، صرف نظر از طرز اداء مطلب از حیث لفظ و اعجاز آقایان بنا به این حکم اگر مورث ده نفر اولاد داشته باشد سهم هر یک از آنان نسبت به سایرین از دارائی پدر خود به نسبت زیر خواهد بود. نسبت به یک زن متوفی یک هشتم به پدر یک هفتم مادر یک ششم برادر یک پنجم خواهر یک چهارم آموزگار، یک سوم به عبارت دیگر هر یک از اولاد ده گانه ۹ ریال زن مورث ۸۰ ریال پدر ۷۰ ریال مادر ۶۰ ریال برادر ۵۰ ریال خواهر ۴۰ ریال آموزگار ۳۰ ریال [صفحه ۶۹] ارث خواهند برد. یعنی یک پسر یا یک دختر از دارائی پدر خود چهار برابر از آموزگار کمتر ارث خواهند برد (درست دقت فرمائید مجدداً بخوانید) فرض بفرمائید زنی در مدت عمر خود نه شوهر اختیار کرده و هنگامی که در حباله نکاح شوهر دهمی بوده وفات نمود از ترکه او مطابق این حکم هشت سهم به شوهر می‌رسد، شوهر باید هشت سهم ارثیه خود را با نه نفر شوهرهای قبلی عیال خود با السویه تقسیم نماید و اگر مرد باشد زن دهمی باید سهم خود را با ۹ نفر زنهای شوهر خود یعنی با هو وهای خود که مطلقه شده‌اند بالتساوی تقسیم کند، یا اینکه شخص وارث نه برادر مادری داشته باشد پنج سهم از ترکه حق خود را باید با نه برادر مادری بالتساوی تقسیم نماید، این فرضیه بین تمام طبقات وراث مجری است. ملاحظه فرمائید چه خر تو خری می‌شود، چگونه می‌توان ۹ برادر را پیدا کرد و اگر پیدا نشود آن ترکه به چه کسی باید برسد و دست چه شخصی سپرده شود؟ اصولاً چرا ثروت و دارائی متوفی که به موجب ناموس طبیعت (بر اصل احترام اصول مالکیت) مخصوص اولاد اوست بدون منطقی به عده‌ی دیگری که هیچگونه استحقاقی ندارند تخصیص داده ارثیه آنان را به تاراج و یغما برده نام آن را قانون آسمانی گذارند! شما ای آقازاده بهائی، اگر درباره شخص شما پس از فوت پدر همین حکم بهاء الله را اجرا و اموال شما را در پیش چشمتان غارت نموده یک هزارم آن نصیب شما نشود آیا واقعا راضی خواهید بود؟ هرگز، زیرا این عمل بر خلاف ناموس طبیعت است مادام که اولاد [صفحه ۷۰] باشد. برادر و خواهر و آموزگار چه استحقاقی دارند «آنان قبلاً ارث خود را برده‌اند» چرا باید هر یک چندین برابر اولاد ارث برند؟ مخصوصاً ارث بردن آموزگار خیلی مضحک و خنده آور و غیر عملی است، چه آنکه اکثراً آموزگار از شاگرد خود دست کم سی سال بزرگتر و به مرگ طبیعی نزدیکتر است و کمتر اتفاق می‌افتد که ده ساله بمیرد چهل ساله زنده باشد یا چهل ساله بمیرد و هشتاد ساله از وی ارث ببرد، گذشته از اینها یک کودک از سن هفت سالگی شروع به تحصیل می‌کند در طی دوران تحصیلات خود از کودکستان گرفته تا دانشگاه چندین نفر آموزگار، دبیر، استاد خواهد دید و ممکن است هر چندی از شهری به شهر دیگر و از مدرسه‌ای به مدرسه دیگر رفته و برای ادامه تحصیل به کشورهای خارج مسافرت نموده در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا و غیره استادان و معلمان مختلف دیده باشد. در این صورت اگر چنین شاگردی فوت نماید اسامی این همه وراث را به چه وسیله می‌توان به دست آورد و چگونه می‌شود آنها را پیدا کرد؟ اصولاً

چرا باید آموزگار یا دبیر یا استاد از شاگرد خود ارث ببرد؟! آنان اشخاصی هستند اجیر و در برابر دریافت اجرت معین انجام وظیفه می‌نمایند و در مقابل حقوقی که دریافت می‌دارند با سائر کارمندان دولت چه تفاوتی دارند که از ترکه شاگرد خویش چندین برابر اولاد ارث ببرند؟ این بیچارگان چنان در دریای اوهام و خرافات بی‌عقلی و بی [صفحه ۷۱] اطلاعی شناور بوده و به قدری از طرف اغنام خیالشان راحت که هر چه به نظرشان رسیده روی کاغذ آورده، به نام احکام بخورد اغنام داده‌اند. به عوض این همه طول و تفصیل اگر فهم و شعوری در بین می‌بود می‌فرمودند مبلغی از ترکه به وزارت فرهنگ برای آموزگاران و دبیران و استادان فقیر بی‌بضاعت از کار افتاده پردازند، کاری بود عملی ولی با ترتیبی که آقایان گفته‌اند عملی نیست و حکمی هم که قابل اجرا و عمل نباشد در نظر عقلا قبیح بلکه وقیح است، عمل قبیح و وقیح هم هیچگاه موجب سعادت و خوشبختی جامعه نخواهد شد.

### شیون اولاد در پشت پدران

پس از تصویب و تأیید این حکم عجیب حضرت بهاء الله به خود آمده و یا اطرافیان که همیشه مورد مشورت و اصلاح فرمایشاتشان حکم کمک دنده را داشته‌اند متوجه و متنبه‌اش ساخته‌اند که این حکم بسیار ظالمانه و حقوق حقه‌ی اولاد را پایمال خواهد کرد، شما به ظهور کل و فرستنده سید باب هستید اگر احکام او را در بعضی موارد اصلاح یا به کلی منسوخ سازید احدی حق ایراد نداشته و بایان و پیروان وی را نرسد که بر من یظهر الله خورده گیرند، بهاء الله قوت قلبی گرفته و تشجیع شده خواسته است حقوق اولاد را جبران و ضمنا به بایان و ازلیان بفهماند که آنان حق دخالت و فضولی در اوامر او ندارند و او خود مختار است هر چه بخواهد می‌کند، چنانکه این مطلب از آیه زیرین و آیات بعدی کاملاً آشکار است. [صفحه ۷۲] (انا لما سمعنا ذجیح الذریات فی الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری انه لهو المقتدر علی ما یشاء و یفصل بسلطاته کیف اراد) ترجمه: ما چون ناله و شیون اولاد را در پشت پدرها شنیدیم زیاد کردیم دو برابر آنچه برای ایشان بود و کسر کردیم از دیگران او فقط توانا است بر هر چیزی که بخواهد و به جا می‌آورد و به پادشاهی خود هر چه خواسته است). آقای بهاء الله برای جبران حقوق تضییع شده اولاد دو برابر سهمی که قبلاً داشته تعیین می‌کند، حال آنکه خانه از پای بست ویران است اصولاً پدر و مادر و خواهر را در شمار اولاد قرار دادن درست نیست حال چه یکصدم و چه پنجاه صدم این آقای بزرگوار یا ظهور کل اگر به قدر یک فرد آدم معمولی عقل و شعور داشت و منطق سرش می‌شد، برادر - خواهر - آموزگار - عمو و عمه - پسر عمو و پسر دایی و دختران آنان را «چنانچه به زودی خواهد آمد» با اولاد متوفی در یک قطار و یک ردیف قرار نمی‌داد فرضاً سهم اولاد را ده برابر سهم سایر طبقات نماید باز غلط خواهد بود. بیچاره بینوا که از تشخیص یک موضوع پیش پا افتاده عاجز و ناتوان است ادعای غیر معقول می‌کند، ناله و شیون میکروب یا نطفه‌های ذره‌بینی را که هنوز در کتم عدم هستند می‌شنود اگر چنین گوش شنوا داشت چرا به اصل موضوع پی نبرد؟ واقعاً به حال چنین جمعیتی که چنین شخصی را مافوق بشر می‌دانند باید گریست، چقدر باید بی‌شعور و چه اندازه باید گوسفند باشند که یک فرد بشر بیچاره‌تر از خود را که از ترس جان [صفحه ۷۳] بابتی بودن خویش را در زندان تهران انکار و سید باب را سب و لعن نموده و یا در لوح ناصر الدین شاه خود را غلام حلقه به گوش شه‌ریار زمان می‌خواند، مافوق بشر دانسته و در مقام خدائی قبولش داشته باشند. اگر شما با روشن فکرترین و متجددترین بهائی روبرو بشوید فرضاً از اختراعات محیر العقول امروز سخن برانید روشن فکر بهائی با کمال وقاحت و پر روئی خواهد گفت که تمام اینها بر اثر ظهور جمال مبارک است. اگر از جنگ و بدبختی‌های افراد بشر گفتگو کنید جواب خواهد داد. تا افراد بشر قوانین و احکام بهاء الله را پیروی و اجرا نکنند همین بدبختی و مصائب را خواهند داشت، اگر سؤال کنید قوانین بهاء الله چیست و کدام است؟ خواهد گفت: صلح عمومی و تحری حقیقت و تساوی حقوق زن و مرد و غیره که مجموع آنها دوازده اصل است که عباس افندی در سفر اروپا و امریکا به نام احکام پدرش منتشر ساخت. در صورتی که نه تنها روح بهاء الله از این دوازده اصل بی‌اطلاع است بلکه خلاف آن را هم در اقدس گفته است، چنان که

راجع به تساوی حقوق زن و مرد گذشت. احکام بهاء الله همین‌هائی است که در این کتاب با ترجمه‌اش از اقدس کتاب آسمانی گرفته شده و می‌شود. بهاء الله نه در الواح و نه در کتاب آسمانی‌اش و نه در جای دیگر به هیچ یک از آنها تفوه نکرده و عباس افندی به طوری که گفته شد برای [صفحه ۷۴] پیشرفت منظورش چون مطلب چشم‌گیری در اقدس نبوده این دوازده اصل که گفته‌های دانشمندان قرن نوزدهم و از ترجمه‌های مصری که در سوریه و فلسطین منتشر بوده گرفته و صورت‌های دیگری به آن داده به نام پدر خود قالب زده و منتشر کرده است و با این تقلبات و دروغها مرتکب چه جنایاتی گردیده، باعث ریختن چه خونهای بی‌گناهی گشته چه خانواده‌ها نبر باد رفته، چه سرگردانی و در به دریاها دامن گیر یک مشت مردم ساده لوح و مؤمن گردیده است. برگردیم به اصل مطلب، بهاء الله باز هم از رو نرفته در دنبال احکام ارث می‌گوید: (ص ۸ سطر ۴ والذی له ذریه و لم یکن مادونها عما حدد فی الکتاب یرجع الثلثان مما ترکه الی الذریه و الثلث الی بیت العدل کذلک حکم الغنی المتعال بالعظمه و الاجلال و الذی لم یکن له من یرثه و کان له ذوی القربی من انباء الاخ و الاخ و بناتهن و بناتهنم و بناتهنم و الثلث یرجع الی مقر العدل امرا فی الکتاب من لذی الله مالک الرقاب) ترجمه: آن کسی که برای او اولاد است و نیست پائین‌تر از آنها از آنچه محدود شده است در کتاب بر می‌گردد دو سهم از ترکه او به اولاد و یک سوم به خانه داد چنین فرمان داد بی‌نیاز بلند به بزرگی و بزرگواری و کسی که نباشد برای او کسی که ارث ببرد از او و دارای خویشاوندان باشد از پسر برادر و پسران خواهر و دختران آنان پس برای ایشان دو سوم و اگر نبودند یا نباشند از برای عموها و دایی‌ها و [صفحه ۷۵] عمه‌ها و خاله‌ها و بعد از ایشان و پس از آنان برای پسران و دختران ایشان و یک سوم بر می‌گردد به قرارگاه به موجب فرمان در کتاب از نزد صاحب گردنها). توجه فرمائید در اینجا نسبت به اولاد بر سر لطف آمده و ایشان را با پسر دایی و دختر خاله پدر اولاد از حیث ارث پدر خود مساوی قرار داده است. در هر صورت دو ثلث از ترکه رابه ورثه و یک ثلث به خانه داد تخصیص داده است. فاعتبروا یا اولی الابصار

### ترجیح بلا مرجح

ص ۸ سطر ۱۳ و جعلنا الدار المسکونه و الالبسته المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوارث انه هو المعطى الفیاض) خشت اول گر نهاد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج برای اصلاح یک عمل غلط هزاران غلط دیگر مرتکب شدن از عقل و خرد به دور است. آقای بهاء الله برای جبران حقوق اولاد ذکور یکباره تیشه به ریشه حقوق اولاد اناث زده به اصطلاح می‌خواستند ابرو را بسازد چشم را کور کرده. زیرا خانه نشین را ویژه اولاد ذکور قرار داده و اناث را محروم ساخته، غافل از اینکه شاید دارائی عده‌ی نسبتاً زیادی (مانند اکثر کارمندان) [صفحه ۷۶] فقط منحصر به یک خانه نشین باشد لاغیر، فرض بفرمائید شخص متوفی یک پسر و پنج دختر و فقط یک خانه پنجاه هزار تومانی دارد و بس، در چنین موردی دختران بدبخت از ارثیه پدر خود محروم شده و ما ترک مختص همان آقا پسر خواهد بود: این است یکی از قوانین و احکامی که بهاء الله در اول کتاب اقدس وعده داد و این است یکی از قوانین مشعشع که بهائیان بدان می‌نازند و مقتضای قرن بیستم می‌دانند. این است یکی از اصول دوازده‌گانه عباس افندی که عبارت از تساوی حقوق زن و مرد می‌باشد که به پدر خود نسبت داده و بهائیان آن اصول را به رخ همگان کشیده و یکی از قوانین مبتکره بهاء الله می‌شمارند. به موجب این آیه بهاء الله ادعای پسر خود را تکذیب و او را کذاب و دروغ‌گو دانسته و حقوق زنان را به کلی پایمال و لگدکوب نموده و آنان را نه تنها با مردان مساوی ندانسته بلکه زن همان زن است که خودش چهار تایش را در یک زمان در حلیه نکاح خود داشت. زنان را به کلی از جرگه مردان خارج و از همان نصف حقوق هم محروم کرده است. باز هم به دروغگوئی عباس افندی می‌توان تردید داشت؟ یک ذره فکر، یک جو انصاف، یک نخود وجدان، انشاء الله ترجمه‌ی اقدس به انگلیسی که در دست ترجمه است تمام شده و چاپ شود احبای انگلیسی زبان هم به خدعه و نیرنگ این سازان قرن بیستم



آشنا شده و تصدیق خواهند نمود اگر غرب مخترع موشک برای رفتن به کروات [ صفحه ۷۷ ] است شرق هم مبتکر و مخترع دین سازی است. آقایان بهائیان، شما چگونه انسانهایی هستید، اینهایی که تا اینجا گفته و نوشته شده تماما از کتاب اقدس استخراج گردیده و حی آسمانی است، که جمال مبارک نازل فرموده، درست و صحیح است یا ما از خود در آورده و جعل کرده‌ایم؟ آخر شما انسانید چشم و گوش دارید عقل و فهم خدا به شما داده قدری در اطراف این آیات و احکام فکر کنید، تجزیه و تحلیل نمائید، بیندیشید ببینید آن حرفهایی که به شما گفته و معتقدتان کرده‌اند واقعا با این آیات و گفتار جور در می‌آید؟ واقعا پیغمبری که از طرف خدا مبعوث گردیده یا خود خدا در جلد این مرد نوری ظاهر شده آمدنش به این جهان برای همین چرندیات بوده، این همه پرت و پلا- عربی‌های بی‌مزه و غلط ادعاهای خنک و لوس، دستورات غلط و غیر عملی، که از یک بچه نابالغ و یا دیوانه زنجیری شنیدنش به نظر بعید می‌آید از خالق جهان عاقلانه است؟! شما که با بهاء الله قوم خویشی ندارید، چرا اینقدر تعصب به خرج داده حقایق را زیر پا گذاشته و نادیده گرفته نابودش می‌کنید؟ این چه بیماری است که گریبان گیر شما شده است؟ با آفتابی شدن این حقایق شما اگر ذره‌ای شرم و حیا داشته باشید از خجالت نباید سر بلند کرده و خودنمایی کنید، شما به چه رو و با چه تحفه‌ی تازه‌ای دور دنیا به گردش در آمده و مردم را تبلیغ می‌کنید؟ آخر چه چیز را تبلیغ می‌نمائید هیچ خجالت نمی‌کشید؟ آن چیزهایی که شما به رخ مردم می‌کشید مگر همین‌ها نیست که ما از کتاب اقدس شما که یک کلمه‌اش را (به قول بهاء الله) هیچ یک از انبیاء قادر نبوده‌اند بیاورند؟ (رورانگه [ صفحه ۷۸ ] کن) استخراج کرده در این کتاب آورده‌ایم که هنوز عقبه دارد هر قدر پیش برویم به بی‌دانشی و پوکی مغز گوینده و حماقت و بیچاره‌گی معتقدینش بیشتر آشنا خواهیم شد. دست از جان این مردم بردارید، بروید به بیچارگی و گوسفندی خود فکری نکنید، به جوانان و نسل آینده رحم نمائید، گیرم که چند نفر بیچاره‌تر از خود را هم تبلیغ کرده داخل گله‌اش نمودید، آخرش چه با این عمل دنیا بهائی خواهد شد؟! صد سال است که اینکار را می‌کنید چه نتیجه‌ای حاصل شده کجا را گرفته‌اید؟ آزمایش را آزمایش کردن کار شخص عاقل نیست، اگر حرف تازه و عاقلانه‌ای می‌داشتید دنیا که تشنه‌ی یک قانون عادلانه بین المللی است با شوق و علاقه و آغوش باز از شما استقبال نموده بهائیت خود به خود پیش رفته دینا گیر شده و احتیاج به این همه خودکشی شما نمی‌داشت، و این اندازه مورد نفرت دنیا قرار نمی‌گرفتید که دولت‌ها از کشورشان شما را بیرون کنند، بروید جمشید معانی که بهترین خدمتگذار و مبرزترین مبلغ‌اش می‌دانستید جواب او را بدهید که دوره‌ی خدائی بهاء الله را خاتمه یافته دانسته و همان طوری که بهاء الله سید باب را مبشر و خبر دهنده خود به شما قالب کرده او هم جمال مبارک شما را پیش قراول ظهور خود دانسته شب و روز مشغول نزول آیات و جلب بهائیان به کیش خویش است. این همان جمشید معانی است که تا چندی قبل خدماتش به امر مبارک مورد توجه خاص قرار داشته و اینکه چندین هزار نفر را به کیش بهائی در اندونزی تبلیغ نموده، نقل هر محفل و مجلس و نشخوار تمام بهائیان بوده است؟ حال چرا محافل روحانی بر علیه این جوان بیست و چند ساله [ صفحه ۷۹ ] قیام نموده با فعالیت شبانه روزی و خرج پولهای گزاف او را جنایتکار و کلاهبردار بین المللی در نظر دولت اندونزی معرفی و با اقدامات پیگیر اخراجش را از کشور خواستار شده‌اند داستان مفصلی دارد. ولی از این عمل نتیجه معکوس نصیبشان گردیده و دولت اندونزی بهائیان را به خوبی شناخته و تشخیص داده که وجودشان در کشور حکم بیماری سل یا مرض سرطان را خواهد داشت لذا تمام بهائیان را از کشور اخراج و بیرون ریخته و اجازه ورود را هم ممنوع حتی حضیره القدس که مرکز عبادت و تجمعشان است و به مبلغ نسبتا قابل خریداری شده بوده به نفع دولت مصادره و ملت اندونزی را از شر و نحوست این جماعت ابله راحت کرده است. بروید به جمعیت خادمین میثاق که از خودتان است، در نشریه‌های چاپی‌شان هزاران ایرادات منطقی به کیش فعلی بی‌رهبر وارد دانسته و می‌گویند: شطب نص صریح عبدالبهاء و شوقی افندی بیت العدل بدون وجود ولی امر که همیشه ریاست آن را بر عهده خواهد داشت معنی و مفهومی نداشته و بیت العدلی که از چند نفر کلیمی و غیره بدون ولی امر تشکیل شده باشد پشیزی ارزش ندارد، و بر خلاف دستور دینی و گفته‌های پیشوایان کیش است، جواب بدهید. هنوز این مسئله بر شما مسلم نشده که

پیار بهائیت کونه نخواهد کرد؟ چنان که در این مدت یکصد و چند سال نکرده، آخر چیزی در چنته ندارید، آن هم که دارید مایه رسوائی است. دروغ هم باید حد و میزانی داشته باشد، دنیا احتیاج به قوانین و نظامات بسیار محکم و صحیحی دارد که بهائیت فاقد آنها است. [ صفحه ۸۱ ] مگر می‌شود همیشه مردم را گول زد؟ اگر پدران شما گول خوردند و شما وارث آنها هستید آن مردمان و آن زمان گذشته و سپری شده، سطح فکر بالا آمده، درب دانش بر روی مردم جهان باز گردیده، دانش پایه این اوهام و خرافات را خراب کرده و این درخت وهم و خیال را از ریشه در آورده، چرا بی‌جهت خود را به این در و آن در زده و امیدوار می‌سازید و مردم را نسبت به خود بدبین و دشمن می‌نمائید؟ دست بکشید، بروید پی کار و زندگیتان، قدری عاقلانه فکر کنید، فرض کنید یک ملت یا کشوری بهائی شد (که از محالات است) و خواست احکام بهاء الله را اجرا کند، آیا واقعا قابل اجری است؟ این احکام ناقص دم بریده‌ی مضحک خنده آور دنیا را می‌تواند اداره کند؟ آن هم دنیای امروزه را؟ خجالت بکشید، قدری به خود آئید، این کشوری که وطن شما و شما را آزاد و دستتان را برای پول در آوردن به نحوی که هر دو مان می‌دانیم چگونه در می‌آورید باز گذاشته و آن زندگانی که در خواب هم دیدنش برای شما آرزو بود، در بیداری فراهم نموده از حمالی و عمله گی و نوکری و باغبانی و آشپزی پینه دوزی و رانندگی و دلالی و غیره خلاصتان کرده، آقا و تاجر و ملاک صاحب اتومبیل و خانه و مستقلات نموده قدرش را دانسته و شاکر بوده به این قدر گذشت و بزرگواری که کرده شکر خدا را به جا آورید، قدر این مملکت و هم میهنان خود را بدانید که شما را به زندگانی زنده‌ها رسانده و به شما اینقدر فرصت داده که قادر شده‌اید بچه‌های خود را برای کسب دانش به خارج فرستاده [ صفحه ۸۲ ] و خودتان هم هر چند یکی به عنوان سیر و سیاحت و دیگری به قصد تبلیغ امر الله اروپا و آمریکا و خاور دور را از زیر پا گذرانده چیزهای ندیده را دیده نزد اغنام آن حدود که از ایرانیان خودمان هستند و به عنوان مهاجرت به دستور شوقی افندی جلای وطن کرده‌اند پزی داده خودی گرفته یک مقداری شما دروغ به آنها گفته و یک مشت دروغ هم آنها تحویل شما داده هر دو خوشحال و خرسند خود را گول زده، همین که پولها ته کشید و کفگیر ته دیگ خورد مجدداً به ایران این سرزمین خیر و برکت و این بهشت رحمت و سعادت برگشته باز روز از نو روزی از نو، حال دیگر شما آن مرد قبل از سفر نیستید خود را رجلی می‌دانید حرفهای گنده گنده باید بزنید، صحبت از شرکت در کنفرانس «کام بالا» و گفتگو و مباحثه با فلان دانشمند قادیانی یا هندی یا بودائی و مجاب کردن آنها بکنید، یا از تبلیغ چندین نفر ژاپنی و ویتنامی و غیره باید داد سخن بدهید که اغنام بدانند شما آن شخص بیچاره و زبون قبلی نیستید، با به دست آوردن مبلغی پول و گردش در چندین کشور تمام علوم و نقشه‌ها در مغز شما جا گرفته شما مرد مبتکر و خوش فکری شده‌اید دیگران باید از وجودتان استفاده کنند، از پیشرفت امر الله باید صحبت کنید از وحدت و یگانگی احباء و عشق و علاقه خدمت به امر و تکثیر جمعیتشان آنها را دلخوش نمائید تا باز پولی به چنگ آورده گشت دیگری بزنید، شما هیچ فکر کرده‌اید با این عملتان چه خیانتی به وطن خود می‌کنید؟ ارزهای مملکت خود را برده در خارج نفله کرده بر می‌گردید دو مرتبه کیسه‌های خود را پر کرده مجدداً برده به جیب دیگران می‌ریزید و خوشحال هستید که نام بهائی را به گوش مردمان مثلاً فلان [ صفحه ۸۳ ] کشور رسانده‌اید، برای شما همین زاد و ولدی که می‌کنید. از لحاظ تعداد کافی است که دور هم جمع شده مناجات خوانده مثل بچه مکتبی‌ها از پیشرفت امر الله صحبت کرده و لذت برده به امید جهانگیر شدن بهائیت دل خوش داشته باشید، شما که اهل این دنیا نبوده جزء مجانین و صغار می‌باشید دیگران باید مقدرات شما را معلوم کنند، شما خلق شده‌اید برای پول به دست آوردن از هر راهی و هر طریقی ممکن شود مانعی نخواهد داشت برای تطهیر و پاک کردنش هم نگران نباشید، وقتی صدی ۱۹ خدا را پرداختید از شیر مادر هم پاک‌تر و حلال‌تر خواهد بود خاطر آسوده دارید. تماشائی است وقتی اینها دور هم می‌نشینند و صحبت از پیشرفت امرالله می‌نمایند انسان به یاد بچه‌ها می‌افتد که دور هم جمع شده برای یک چیز کوچک و بی‌ارزشی شوق و نشاطی از خود بروز می‌دهند اینها هم این مردان بزرگ ریش و سیل‌دار هم همان حالات و حرکات بچه‌ها را دارند که از کثرت ذوق گاهی بلند می‌شوند گاهی می‌نشینند گاهی به طرف چپ و راست خود نگاه

می‌کنند چنان حرکاتی از خود ظاهر می‌کنند که از بچه‌ها کمتر دیده می‌شود خلاصه تماشائی است.

## خانه‌ی داد یا بیت العدل

(ص ۹ سطر ۹ قد كتب الله على كل مدینه ان يجعلو فيها بيت العدل و يجتمع فيها النفوس على عدد البهاء و ان ازداد لآبأس و يرون كانهم يدخلون محضر الله العلی الاعلی و برون من [ صفحه ۸۴ ] لایبری و ینبغی لهم ان یكونو امناء الرحمن بین الامکان و وكلاء الله لمن على الارض كلها و شاور وافی مصالح العباد لوجه الله كما یشاورون فی امور الله و یختار و ما هو المختار كذلك حکم ربکم العزیز الغفار). ترجمه: نوشته است خداوند بر شهری که قرار دهند در آن خانه‌ی داد و گرد آیند در آن نفوسی به شمار بهاء (۹) هر گاه زیادتر شدند باکی نیست و ببینند مانند آنکه آنان وارد می‌شوند در محضر خداوند بلند بالا و می‌بینند کسی را که نمی‌بینند و سزاوار است برای ایشان آنکه باشند استواران خدا در میان هستی و وکیلان خدا بر کسانی که بر زمین هستند تماما و مشورت نمایند در مصالح بنده گان محض رضای خدا مانند اینکه مشورت می‌کنند در کارهای خدا و برگزینند آنچه را که شایسته برگزیدن است، چنین فرمان داد پروردگار شما که عزیز و آمرزنده است). این آیه و این حکم مربوط به سازمان مجلس شورای ملی یا به قول بهاء الله خانه‌ی داد است که بزرگترین مرجع حل و فصل امور بهائیان می‌باشد که اگر هزاران عیب و نقص بر احکام بهاء الله گرفته شود، مبلغ بهائی رفع و تکمیل آن را به عهده‌ی بیت العدل می‌گذارد و بزرگترین سنگر و تکیه گاه مبلغین است، در صورتی که طبق آیه‌ی نقل شده خود بهاء الله وظائف بیت العدل را تشریح کرده. مع ذلك بهائیان رفع و تکمیل و نواقص بهائیت و همچنین وضع کلیه‌ی قوانین را به عهده‌ی بیت العدل می‌گذارند، حال اینکه چنین عملی را از بیت العدل نخواسته، امنای بیت العدل فقط مجری احکام بهاء [ صفحه ۸۵ ] هستند و بس. نکته قابل توجه این است که صدها سال قبل از تولد بهاء الله این مجالس شورا یا به قول بهاء الله بیت العدل با اساسنامه و نظامنامه صحیح در دنیا وجود داشته و الان هم در اکثر کشورهای جهان پا بر جا و برقرار و قوانین مورد احتیاج کشور و جامعه را وضع و تدوین می‌نمایند، این بیت العدل یا مجلس شورای بهائیان با مجالس شورای کنونی و پارلمان‌ها چه تفاوت و امتیازی دارد؟ اگر وضع قوانین با بیت العدل است پس جناب بهاء الله چرا به خود زحمت داده تشریف آورده‌اند؟! اگر امنای ملت به اقتضای روز باید قوانین تنظیم و تدوین کنند بهاء الله چه کاره است؟ بهائیان می‌گویند قوانینی که مجالس مقننه تدوین کند هر چند که مقتضیات زمان را در نظر بگیرند چون تراوش افکار بشری است سعادت جامعه را تامین نخواهد کرد، در این صورت ادعای بهاء الله به اینکه از طرف خدا آمده یا خود خدا بوده و احکامش مایه سعادت بشر است، با امر به تشکیل بیت العدل و وضع و تنظیم قوانین جدید سازگار نبوده و تناقض بین مشهود است،

## حج دو خانه

ص ۱۰ سطر ۱ قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البیت دون النساء عفی الله عنهن رحمه من عنده انه لهو المعطى الوهاب. ترجمه: حکم کرده است خداوند برای کسانی که توانائی دارند حج خانه را جز زنان بخشیده است، شخداوند از ایشان به صرف بخشش [ صفحه ۸۶ ] از نزد او عطا کننده و بسیار بخشنده است). بهاء الله به تقلید ناقص از اسلام برای اغنام خود حج قائل شده که از قطار عقب نماند، بیچاره چنان در چهار دیوار تقلید محبوس بوده که نمی‌توانسته تصور نماید چنانچه دینش حج نداشته باشد طوری نخواهد شد، فلسفه حج اسلامی را ندانسته و یا لازم ندیده در اطرافش فکر کند، تمام توجهش به اسلام بوده که آنچه برای دین لازم است در کیشش آورده باشد، اصولا معنی دین را جز نماز و روزه و حج و زکات و غیره نمی‌دانسته، دیگر نمی‌دانسته و واقعا نمی‌دانسته است که دین مبارزه با گمراهی‌ها و برقراری و تعادل در زندگانی و زیستن به آئین عقل و خرد و شناختن جهان و راز آفرینش به عبارت الاخری انسان به معنی تمام انسان بودن است نه زیارت خانه خشت و کلی سید باب در شیراز و حسینیه‌ی بغداد

که چندی در آنجا سکونت داشته است. شما را به خدا فکر کنید آیا این شخص را جزء اشخاص معمولی هم می‌شود به حساب آورد؟ ببینید در مغز این مرد چه چیزها خوابیده بوده است. آخر خانه شیراز یا حسینه بغداد که از خشت و گل ساخته شده چه زیارتی دارد؟ زیارت توام با زیارتنامه خود بت پرستی نیست؟ امروز اگر بین ملت‌های متمدن این موضوع گفته شود به ریش گوینده‌اش نخواهند خندید؟ ملتی که دارای چنین افکار و عقایدی باشند وحشی و غیر متمدن [ صفحه ۸۷ ] نخواهند دانست؟ بت پرست و خدانشناس نخواهند گفت؟ از تحمل خرج و رنج مسافرت و زیارت کردن خانه شیراز و حسینه بغداد چه طرفی می‌توان بست و چه سعادت‌ی نصیب زائر بینوا خواهند شد؟ آیا شخص عاقل یا بشر متمدن امروزه چنین عمل بی‌معنی و قبیحی مبادرت می‌ورزد که راه دور و درازی را طی کرده رفته در مقابل خانه پوسیده موریانه خورده‌ی (۱۵۰) ساله گردن کج کرده زیارتنامه خوانده اشک بریزد اگر این بت پرستی نیست پس بت پرستی چیست؟ وای وای از اینقدر جهالت و نفهمی، وای! بهاء الله که بزعم خود احکام اسلامی را نسخ نموده و تعالیم و احکام جدید مطابق مقتضای روز آورده به اغنام خود امر می‌کند در سلیمانیه و ادرنه و اسلامبول و در جاهائی که چند روزی زیسته کاخهای عالی ساخته زیارتگاهش قرار دهند (که به زودی خواهد آمد) این مرد نتوانسته بفهمد که بقای اسلام و نام محمد صل الله علیه و سلم کلمات و گفتار پر مغز اوست که در قرآن آمده نه گنبد و بارگاه ساختن، اگر کسی عمل خیر و خدمتی به جامعه‌اش کرده باشد پس از مرگ او مردم به پاداش خدمات و زنده نگه داشتن نام او مجسمه و یادبودی به پا می‌کنند، ولی کار و عمل بهاء الله همه‌اش باید وارونه باشد، خودش در زمان حیاتش باید دستور دهد که کاخ یا بارگاه بسازند، کدام یک از انبیاء یا ائمه دستور داده‌اند که برایشان بارگاه بسازند اینهایی که می‌بینید و در حال حاضر وجود دارد هیچ کدام را خودشان نگفته‌اند بسازند بلکه [ صفحه ۸۸ ] مردم به پاس قدردانی و حق شناسی بعد از مرگ آنها به وجود آورده‌اند، این است احکام عالی که در اول کتاب اقدس وعده دارد.

### تا هزار سال پیغمبر نخواهد آمد

(ص ۱۱ سطر ۱۴ من یدعی امرا قبل الف سنه کاملته انه کذاب مفتر نسئل الله ان یتویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب) ترجمه: کسی که ادعای امری را نماید (ادعای پیغمبری) پیش از هزار سال کامل (شمسی) به درستی که او دروغگو و مفتری است از خدا می‌خواهم که او را به بازگشت تأیید نماید و اگر توبه کند خداوند توبه پذیر است). از این آیه چنین مستفاد می‌شود که تمام دستورهای اجتماعی را بیان نموده و به اندازه‌ی دستوراتش کامل و تعالیمش برای حفظ نظم عمومی و سعادت بشر جامع و مکفی بوده که تا هزار سال دیگر هیچ احتیاجی به اصلاح و یا تجدید قوانین و احکام او نخواهد بود، ضمنان زندگی مادی اولاد و اعقابش نیز تا هزار سال از برکت اغنام الهی تأمین خواهد شد. بهائیان بر این عقیده‌اند که احکام بهاء الله کاملترین احکام و ناقض تمام کتب آسمانی بوده و به اقتضای زمان نازل گردیده است، بنابراین باید اثری از خود باقی گذاشته جامعه اصلاح شده باشد. در صورتی که همه می‌دانیم و گوینده گان این حرفها خود به خوبی مطلعند که تمام بدیها و پلیدیهای زمان بهاء الله تا به امروز به جای خود باقی و روز به روز هم بر پلیدیها پلیدیهای تازه‌ای از برکت انفاس قدسیه [ صفحه ۸۹ ] حضرت بهاء الله اضافه گردیده است. ظاهر شدن هیکل مبارک جناب بهاء الله و احکام فروزنده و تابان که از ابتکار فرود آمده و با انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده‌ی سر به مهر برداشته‌اند: کوچکترین تأثیری در اصلاح جامعه نداشته است. در این یک صد و چند سال که از ظهورش می‌گذرد، عبدالبهاء و شوقی افندی شب و روز الواح نازل و اغنام را تشویق به تبلیغ نموده وعده‌های پیشرفت قریب الوقوع امر بهائی را در دنیا بشارت داده که شاید تعداد الواح از ده هزار هم تجاوز کند، نه تنها پیشرفتی حاصل نشده و به اندازه‌ی خردلی در جامعه خود او ایران و کانون بهائیت تأثیری نه نموده و نود و نه درصد ایرانیان هنوز نام او را نمی‌دانند تا چه رسد به احکام و دستوراتش که باعث خنده و مسخره جهان امروز است. حقیقتاً شرم آور است با دست خالی و نداشتن هیچ، بدبختان باید مطیع اوامر بوده به شهرها و

دهات و گاهی هم به خارج از کشور رفته مردم را به کیش خویش دعوت نمایند. در صورتی که اسلام در مدت کمتر از سی سال جهانگیر شد، یا عقاید کارل ماکس در مدت کمتر از چهل سال این اندازه در دنیا مؤثر افتاده است. یک مشت حرفها و وعده‌های دروغ عباس و شوقی افندی سرمایه این بیچارگان است که باید تحویل مردم بدهند و برای پیشرفت کیش خود از گفتن هر گونه دروغ ابا و امتناعی نداشته باشند. کیشی که پایه‌اش با تزویر و ریا و دروغ گذاشته شده و رهبران و پیشوایانشان در سر تا سر زندگی دروغ را روی دروغ گره زده به گردن [صفحه ۹۰] این گوسفندان انداخته‌اند، قبح و زشتی این عمل در نظر آنها به کلی از بین رفته اصولاً- توجهی به گفته‌ی خود ندارند که دروغ است. مبلغ فقط پیشرفت امر را طالب است که یک بدبخت دیگری مثل خودش را داخل گله نموده به جای سلام الله ابهی بگوید. دروغ که بدترین صفات و بزرگترین گناه به شمار آمده برای پیشرفت امر در نظر اینها مباح و بلامانع است، این دستوری است که پیشوایانشان عملاً کرده و یاد داده‌اند.

### کسی حق تأویل ندارد

(ص ۱۱ سطر ۱۷ من یتول هذا لایة او یفرسها بغیر ما نزل فی الظاهرانه محروم من روح الله و رحمه اللتی سبقت العالمین) ترجمه: کسی که تأویل نماید آیه را یا تفسیر کند به غیر آنچه در ظاهر نازل شده او محروم است از روح خدا و رحمت او که پیشی گرفته بر عالمیان). به موجب این آیه راه هر گونه تأویل و تفسیر را بر اغنام خویش مسدود ساخته و جای ایراد و شبهه باقی نگذاشته و پایه خدائی خود و آقائی اولادش را تا هزار سال محکم و استوار ساخته است. ولی مبلغین وقتی در سه کنجی گیر می‌کنند بر خلاف نص این آیه به تفسیر پرداخته و برای هر مطلبی معنی خاصی قائل می‌شوند که خدا نکند انسان با آنها روبرو شود که از عمرش سیر و از نفهمی‌شان خفه خواهد شد. [صفحه ۹۱] مرض تأویل و بیماری گذارش مثل تب در بدن اینها تمرکز پیدا کرده است.

### زینت سر

(ص ۱۴ سطر ۴ لا تحلقو رؤوسکم قد زینها الله بالشعر و فی ذالک لآیات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعه من لدن مالک البریه و انه هو العزیز الوهاب) ترجمه: سرهای خود را نتراشید زیرا خداوند آن را به مو زینت داده و در این کار نشانه‌هایی است برای کسی که به مقتضیات طبیعت ناظر باشد از نزد صاحب مخلوق که عزیز و حکیم است) موی سر را به مقتضیات طبیعت معلل نموده در صورتی که در آیه بعدی می‌گوید (ایاکم ان تجاوز عن حد الاذان) مبادا از برابر گوشها بگذرد و تجاوز کند. اگر اقتضای طبیعت در نتراشیدن است که باید آزاد باشد و به حال خود گذاشته شود چرا از حد گوشها نگذرد، آیا این تناقض بین نیست که در اول می‌گوید موی سر را نتراشید زیرا در آن آیاتی از مقتضیات طبیعت موجود است. بعد می‌گوید مبادا آن را به حال خود واگذارید که از حد گوشها تجاوز کند یعنی جلوش را بگیرید یا قیچی کنید هم کوسه هم ریش پهن هم نتراشید هم جلوش را بگیرید؟ مسخره عجیبی است. [صفحه ۹۲] تازه این حکم مخصوص اغنام است که باید عمل کنند حاکم یا حکم دهنده مقید به اجرای این حکم نه بوده است. زیرا بهاء الله و عبدالبهاء خدا و خدازاده گیسوانشان از حد گوش تجاوز کرده روی شانهاشان منزل کرده بودند (که به رشحات مبارک معروف است). بر فرض بگوئیم خدا مختار است دستورات خود را خود عمل ننماید. عبدالبهاء که مروج این دین است باید احکام اقدس را به مو به مو خود عمل نماید که سرمشق سایرین قرار گیرد، ولی اول کسی که به محاسن مبارک پدرش پوزخنده زده و این حکم آسمانی را زیر پا گذاشت و گیسوان را بر خلاف دستور خدا آزاد گذاشته از شانهاها هم تجاوز نمود همین جناب عبدالبهاء غصن اعظم و سرکار آقا یا به عبارت الاخری عباس افندی بود. دستوری را که دستور دهنده خود عمل نکند و جانشینش هم به آن حکم اعتنائی نداشته باشد من نمی‌دانم چه نامی باید رویش گذاشت. از ایراد این حکم چنین به نظر می‌رسد که بهاء الله تمام نکات برجسته زندگی را گفته نیکبها را از بدیها تفکیک کرده دیگر مطلب مهمی باقی نمانده که در



کتاب آسمانی خود نگفته باشد به موی سر و گرفتن ناخن (چنان چه بیاید) پرداخته است. آیا شگفت آور نیست؟! آیا چنین کسی را که در زمان او هزاران بدبختی و پلیدی اجتماعی گریبان گیر مردم بوده و مردم در دریای خرافات و موهامات غوطه ور و احتیاج به یک نجات غریق داشته‌اند [صفحه ۹۳] که از این گرداب هولناک به ساحل نجات بکشاند به ریش و موی سر و ناخن و استحمام و غیره پردازد؟ بیچاره چنان در حصار تقلید گرفتار بوده که هیچ توجهی به اطراف و دنیای خویش نداشته است چون در قرآن راجع به نظافت و تمیزی دستوراتی داده شده. این هم خیال کرده که در دین باید این چیزها گفته شود دیگر عقلش اینقدر قد نداده که فکر کند دستورات قرآن در هزار و چند سال قبل در جزیره العرب در بحبوحه‌ی توحش و بربریت که عرب بدوی از روز تولد تا دم مرگش حمام و نظافت نمی‌دید اصلاً نظافت نمی‌دانست چیست گفته شده نه امروز که مردم به اصول بهداشت و نظافت کاملاً آشنا و حمامهای مجهز به هر گونه وسایل در دست رس همگان قرار دارد. آیا چنین کسی را که این همه پلیدی و بدبختی را درک نکند می‌توان انسان فوق العاده نام نهاد به بینید چقدر کوتاه فکر بوده است.

### داغ باطله

(ص ۱۴ سطر ۷ قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینہ علامه یعرف بها لثلا یقبله مدن الله و دیاره ایاکم ان یأخذکم الرثفته فی دین الله اعملو ما امرتم به من لدن مشفق رحیم) چون می‌دانم شما وقتی این عربی‌های من در آوردی و سخیف [صفحه ۹۴] را می‌خوانید آروارهایتان درد خواهد گرفت زود به ترجمه‌اش می‌پردازم: نوشته شده است بر دزد دربار اول به تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم پس قرار دهید در پیشانی وی نشانه که شناخته شود به آن برای اینکه نه پذیرند او را در شهرهای خدا و آبادیهای او مبادا شما را مهربانی در دین خدا اخذ نماید رفتار کنید به آنچه مأمور شدید از نزد مشفق و بخشنده). عجباً بهاء الله احکام خود را چراغ راهنمایی بشر قرار داده آنها را احکام ندانسته بلکه به وسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت سر به مهر برداشته و آن را داروی سعادت بشر انگاشته است. این حکم هم یکی از همان احکام کذائی است که وعده کرده و اینک به رخ اغنام می‌کشد و اغنام به آن بالیده و آرزوی اجرای آن را در جامعه بشری دارند. «آرزو بر جوانان عیب نیست». بهاء الله می‌گوید دزد هر که باشد «و لو دزد آفتابه» دربار اول تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم در پیشانی‌اش داعی بدین مضمون (دزد است راه ندهید) بگذارید که در هیچ شهر و دهی وی را راه ندهند در آخر آیه هم تأکید می‌کند که مبادا در دین خدا رأفت و مهربانی به خرج دهید و از اجرای آن بازمانید خدا رثوف و مهربان است. گویند شخصی به قرائت قرآن مشغول بود عرب بدوی و بی‌سوادی نیز در گوشه لمیده گوش می‌داد خواننده قرآن به غلط چنین خواند. (السارق و السارقه فاقطعوا یدیهما ان الله عزیز غفور) اعرابی بانگ زد که کلام از آن کیست گفت کلام خدا است. بدوی گفت هان غلط گفتمی اگر کلام کلام الهی باشد ان الله عزیز [صفحه ۹۵] حکیم است نه عزیز غفور. قاری پرسید از کجا دانستی جواب داد: از آنجا که غز و حکم و قطع: ان عز و غفر لا یقطع در واقع ایراد عرب بدوی که به صرف فراست طبیعی دریافته بود به جا و درست بود. زیرا اگر خداوند آیه را به کلا عزیز و آورنده حکم می‌کرد به بریدن دست دزد حکم نمی‌کرد و چون موضوع حفظ نظام اجتماعی بود او به بریدن دست دزد نمود و کلمه غفور با بریدن دست تناسب نداشت. بیچاره بهاء الله که به اندازه یک نفر عرب بدوی و بی‌سواد نتوانسته تشخیص دهد که با آن شدت بیان که مبادا در اجرای احکام خدا دچار عواطف و احساسات شوید و اجرای امر خدا را مختل سازید به کلمه مشفق و رحیم آیه خود را پایان می‌دهد که هیچ تناسبی با اصرار در اجرای حکم ندارد زیرا شفقت و رحم با داغ باطله منافات کلی دارد در اینجا باید گفته شود من لدن حکیم قهار یا مستقیم مختار که لا اقل اصل حکم را تائید و تحکیم کرده باشد نه اینکه پیروان و قاضیان عدالت را بر خلاف صفات خداوندی مأمور سازد که چون خداوند مشفق و رحیم است. شما باید بر عکس بی‌رحم و قسی القلب باشید. به هر حال اکثر آیات کتاب اقدس بدون رعایت تناسب لفظ با معنی مقصود نازل و استفاده شده و بیشتر آیات به کلمات نامتناسب و

نامربوط به اصل موضوع ختم شده که به هیچ وجه با اصل مقصود مربوط نیست فقط به منظور اینکه آیات خود را به سبک و شیوه آیات قرآن جلوه دهد [ صفحه ۹۶ ] همچون قرآن پیاپی (لو انتم تعلمون) (انه الهوا الغفور الکریم) (انه لهو الباقی الکریم) (انه لهو الباقی الکریم) و مانند اینها آورده. کلماتی بدون رعایت معنی و ارتباط با مقصود در آخر هر آیه تلقین نموده اعم از اینکه با اصل موضوع و مقصود مربوط باشد یا نه. گذشته از اینها این حکم نیز که اغنام به آن می‌بالند از همان احکامی است که به جنون گوینده‌اش دلالت تمام دارد باز اگر در دو سه هزار سال پیش بود شاید می‌توانستند محملی برایش بتراشند. ولی در دنیای متمدن امروز که زندانهای دزدان مجهز به تمام وسائل آسایش و بهداشت و تعلیم و تربیت بوده و با بهترین طرزی از زندانیان پذیرائی و روحیه‌اش را به کلی عوض می‌نمایند که پس از گذراندن دوره محکومیت یک فرد شرافتمند و صنعت گر و یک انسان واقعی و مفید با سرمایه‌ای که برایش اندوخته کرده‌اند از زندان خارج و به زندگی آبرومندانه شروع و دزدی را برای همیشه فراموش کرده و به دور انداخته و یک فرد مفید تحویل اجتماع گردیده است. در چنین دوره و زمانی جناب بهاء الله می‌فرماید پیشانی‌اش را داغ نمائید که در هیچ جا راهش ندهند (خواهش می‌کنم بدون تعصب به میزان فکر این مرد درست توجه فرمائید) فرضاً اگر روزی بنا به عقیده و آرزوی بهائیان بهائیت عالم گیر یا کشور گیر یا شهر گیر یا ده گیر شود که به هزار و یک دلیل امکان ندارد، یا یک جامعه بخواهند احکام بهاء الله را اجرا کنند، مردم آن کشور به جای سعادت و خوشبختی دچار شقاوت و بدبختی خواهند شد. چه آنکه فرضاً کسی از زور بیکاری و بیچارگی به دزدی آفتابه پنج ریالی [ صفحه ۹۷ ] مبادرت نمود حبس و تبعید هم رفع بیکاری او را نه نمود با رسوم محکوم به داغ باطله گردید (دزد است راه ندهید) که در پیشانی وی نقش بسته و معرف او است او هم ناچار به حکم حب حیات کینه جامعه را در دل گرفته و به منظور حفظ جان از دزدی تجاوز کرده به جنایت و آدم کشی پرداخته و از این راه امرار معاش خواهد کرد، بدیهی است در یک کشور و جامعه دزد منحصر به یک یا دو نفر نخواهد بود و هر روز بر عده‌ی‌شان افزوده و به خوردن داغ باطله محکوم می‌شوند اینان بالطبع به هم نزدیک شده دسته‌هایی تشکیل و به حکم حفظ جان و انتقام از جامعه به کشتار و جنایت خواهند پرداخت زیرا جامعه آنان را به بدترین مرگ محکوم ساخته است. در چنان کشوری هرج و مرج دائمی برقرار و کشت و کشتار رواج یافته دستجات پارتیزانی به وجود آمده امنیت و آسایش از مردم سلب به جای سعادت به بدترین شقاوتها دچار خواهند گشت. شما را به وجدان و شرافت قسم قدری بیشتر و بهتر در اطراف این شاه حکم فکر کنید به بینید این بیچاره چقدر جاهل و بی‌مایه و بی‌اطلاع از دنیا بوده که نتوانسته راهی برای اصلاح دزد پیدا کند و او را به خوردن داغ باطله که مضارش ذکر شد محکوم کرده است. حال به ریش معتقدین این کیش با این احکام درخشان نباید خندید.

### غنا حلال رقص حرام است

(ص ۱۵ سطر ۱ انا حللنا لکم الصفاء الاصلوات و النغمات [ صفحه ۹۸ ] ایاکم ان یخرجکم الاصفاء عن شأن الادب و الوقار افرحو بفرج اسمی الاعظم الذی ناله تولهت الدفئده و انجذبت عقول المقربین) ترجمه: ما حلال کردیم برای شما شنیدن آوازاها و نغمه‌ها را ولی مبادا که سماع شما را از حد ادب و وقار خارج سازد. شاد باشید با شادی نام بزرگ من که به وسیله‌ی آن دلها بوده افتاده و مجذوب گردیده خرده‌های نزدیکان. چون بعضی آخوندها غنا را حرام دانسته‌اند لذا بهاء الله اغنام خود را بدین وسیله مسرر و عرض اندامی نموده است. در عین حال تأکید کرده که مبادا ساز و آواز اغنام را به بی‌ادبی وادارد و آنان را به رقص آورد که از حد ادب و وقار خارج شوند. ولی به جای رقص می‌توانند نام بهاء الله را به زبان رانده و بدان وسیله شاد باشند یعنی نام بهاء را به جای رقص استعمال کنند (درست دقت فرمائید چه می‌گوید). ولی شوقی افندی ولی امرش دستور نیای بزرگ خود را زیر پا گذارده و اولین درسی که در اکسفورد لندن به خوبی آموخت همان رقص بود. اکثر جوانان و بانوان بهائی هم به این امریه بهاء الله و قعی نه نهاد و عموماً رقص را مانند سایرین آموخته و بر خلاف گفته مولای خود ادب و وقار را تقدیم خود بهاء الله نموده بر خلاف ادب

می‌رقصند. [ صفحه ۹۹ ]

## تناقص آشکار

(ص ۱۶ سطر ۵ قد ارجعنا ثلث الدیات کلها الی مقر العدل و نوصی رجاله بالعدل لخالص لیصرفوا ما اجتمع عندهم فیها امر و به من لدن علیم حکیم). ترجمه: بر گردانیدیم یک سوم دیات را همه آن را به سوی قرارگاه داد و وصیت می‌کنیم مردان آن را به داد ناب که به مصرف رسانند آنچه جمع شده است نزد ایشان در چیزی که مأمور شده‌اند به آن از نزد دانا و حکیم). از اول کتاب اقدس تا اینجا که خوانندگان همراه ما بوده‌اند فقط دیه که معین شده راجع به زنا بوده که حسب الامر بایستی تمام آن را به صندوق بیت العدل پرداخته و رسید دریافت دارند. اکنون بهاء الله مانند اینکه از عقیده خود برگشته یا گفتار پیشین خویش را فراموش نموده که یک سوم آن را به بیت العدل هدیه می‌کند و از دو سوم دیگر سخن نمی‌گوید که تکلیف دو سوم دیگر چیست این پول حلال به جیب کدام شخص مجهول الهویه باید سرازیر شود. البته مسلم است به جیب مبارک ولی امر و اولادش یعنی ۶ مثقال طلا از ۹ مثقال طلائی که دیه هتک ناموس یک نفر از اغنام اناث است باید به صندوق مخصوص ولی امر هر که باشد و یک سوم آن که عبارت از ۳ مثقال طلا است به صندوق بیت العدل پرداخت گردد. اما کلمه ثلث الدیات کلها از ابتکارات بهاء الله و اعجاز وی به شمار می‌رود اشخاص معمولی امثال ماها نمی‌توانند درباره‌ی این کلمات [ صفحه ۱۰۰ ] بحث نمایند. اگر خواننده گرامی موقع مطالعه این کتاب به حیرت فرو رود یا اظهارات ما را باور نفرماید لطفا مطالعه خود را در همین جا ختم کرده به سراغ یکی از افراد برجسته بهائی دکتر یا مهندس خارجه دیده رفته و با او در اطراف احکام بهاء الله سخن گوید تا آنچه ما دیده‌ایم، دستگیرش شده و به درد دل ما واقف گردد. به نظر نگارنده بهاء الله به واسطه‌ی معاشرت و مجالست چندین ساله با درویش و قلندران با اخلاق و حالات آنها مانوس و تدریجا مرد صوفی منش و قلندر مآب و درویش بیکاره مفت خور بی‌بند و باری از کار در آمده، هیکل و قیافه با آن ریش و پشم و گیسوان بلند تا شان ریخته و کلاه نمودی درویشی دراز بلند (که پسرش همیشه آن را تاج مبارک می‌گفت) بهترین شاهد بر مدعی است. مگر خدا یا پیغمبر شدن لازم‌اش تغییر قیافه آن هم چنین قیافه هیولائی است، بهترین سنجش و میزان افکارش همین هیکل و قیافه است، بیچاره درویش آواره متدرجا اوهام و خرافات چنان قبضه‌اش کرده که در دریای تصور و خیال غوطه‌ور و امواج وهم و خیال به هر طرفی غلطانده گیج و از خود بی‌خود شده هر پرت و پلائی به نظرش آمده به عنوان آیات روی کاغذ آورده نامش را کلمات آسمانی گذاشته است، چون کسی جز مثنی شیعیه مقیم ایران آن آیات را نمی‌دیده و آن هم که می‌دیده مثل گوینده‌اش غرق در وهم و خیال بوده و چون مخفی و قاچاق هم به دستشان می‌رسیده عنوان و ارزشی داشته است (بدیهی است هر چیزی که به زحمت و دزدکی به دست آید ارزش و تأثیرش بیشتر است). [ صفحه ۱۰۱ ]

## جریمه نامعین یا خدای فراموشکار

ص ۱۷ سطر ۸ اما الشجاج و الضرب احکامه‌کما باختلاف مقادیرهما و حکم الدیان لكل مقدار دیه معینه انه لهو الحاکم العزیز المنیع لو نشاء نفلها بالحق و عدا من عندنا انه لهو للموفی العلیم). ترجمه: اما سرشکستن و کتک زدن حکم آنها به اختلافات مقدار آنها است و کرده است دیه معین کننده از برای هر مقداری جریمه معینی زیرا او حاکم و عزیز و منیع است ما اگر بخواهیم جریمه‌ها را به تفصیل و حق بیان می‌کنیم و وعده می‌دهیم زیرا او وفا کننده و دانا است) در اینجا که به کلمه‌ی اما جمله را شروع نموده می‌رساند که تمام دیات را از جزئی و کلی کوچک و بزرگ بیان کرده و فقط جریمه سرشکستن و کتک زدن باقی مانده که آن را هم به طور ناقص و وعده‌ی آینده ذکر می‌کند، در صورتی که از اول کتاب اقدس تا اینجا جز جریمه زنا جریمه و دیه دیگری ندیدیم. در اینجا هم واقعا اعجاز را تمام کرده که با آب و تاب زیادی می‌گوید دیه و جریمه سرشکستن و کتک زدن بسته



به مقدار آنها است و ما اگر بخواهیم می‌توانیم آن را مفصلاً شرح دهیم. آیا از هیچ شخص عاقلی یک چنین مهملاتی می‌شود شنید که مطلبی ناتمام و دم بریده بیان کرده سپس بگوید من اگر بخواهم می‌توانم این مطلب را کامل و درست بیان کنم (درست دقت فرمائید گوینده [ صفحه ۱۰۲ ] این حرف کسی است که مدعی خدائی بوده و در خلقت این جهان دست داشته است). اگر می‌توانستید چرا بیهوده وقت خود و دیگران را ضایع ساختید: در احکام و نظامات اجتماعی اگر بخواهیم معنی ندارد، اگر نمی‌خواستید چرا نام بردید، و اگر می‌خواستید چرا نتوانستید، تا آخر کتاب هم مطالعه شد از این موضوع دیگر نامی برده نشده، مانند اینکه خدا هم فراموش کار یا عاجز از دیات است که در خود آیه وعده داده و می‌گوید خدا به وعده وفا کننده و دانا است ولی وفا نمی‌کند و نادان است. آیا آقایان و مبلغین و فضلاء بهائی که کتاب اقدس را مطالعه کرده به خطا و غلطهای مولای خود پی برده و به مراتب علم و دانش و ادراک او واقف شده‌اند یا ما نفهمیده و بکنه مطالب آن پی نبرده‌ایم اگر واقعا چنین باشد وجدانا برایشان فرض و واجب است که ما و دیگران را به اسرار و حقایق بهائیت و اقدس آشنا سازند و راضی نشوند مردم محروم بمانند بزرگترین خدمت به بهائیت و تبلیغ امرالله جواب دادن به همین ایرادات و احکام مشعشع کتاب مقدس آسمانی اقدس است. بنویسید تا بهائیان و دیگران گمراه نشده دچار صرصر امتحانات نگردند. ولی ما می‌دانیم جواب نخواهید داد زیرا جوابی ندارید بدهید، منکر کتاب اقدس که نمی‌توان شد. [ صفحه ۱۰۳ ] اینهائی که در این کتاب آمده تماماً کلمات جمال مبارک خدای لم یلد و لم یولد است، چه دارید در مقابل این حرفها بگوئید تماماً دو دو تا چهار تا است هر چه بگوئید تف سر بالا است. خواننده گرامی شاید پس از مطالعه احکام اقدس نتواند باور کند که واقعا اینها آیات و احکام بهاء الله می‌باشد. زیرا این احکام و آیات با آنچه بهاء الله در ابتدای کتاب اقدس وعده نمود مغایرت کلی دارد و ممکن نیست هیچ آدم متوسط العقل و متوسط الفکری گوینده این لاطائلات را دیوانه و لایشعر نداند.

### میهمانی با آب

(ص ۱۷ سطر ۱۱ قدر قم علیکم الضیافه فی کل شهر مرته واحده و لو با الماء ان الله اراد ان یؤلف بین القلوب و لو باسباب السماوات و الارضین). ترجمه: به تحقیق نوشته شد بر شما مهمان داری در هر ماهی فقط یکبار (ماه بهائی ۱۹ روز است) هر چند که این مهمانی به آب باشد برای آنکه خداوند خواسته است که بین دلها تألیف نماید گرچه به اسباب آسمانها و زمینها باشد). به موجب این آیه بر هر فرد بهائی واجب است در هر ۱۹ روز یک بار عده‌ای را که یکبار عده‌ای را که کمتر از ۹ نفر نباشند دعوت به مهمانی نماید، مهمانی چه در زمان بهاء الله و چه امروز عبارت از این است که حداقل ۹ نفر را در هر ۱۹ روز به شام یا نهار دعوت نمایند، بدیهی است این [ صفحه ۱۰۴ ] مهمانداری بسیار مشکل بلکه محال است که هر خانواده بتواند هر ۱۹ روز یکبار ۹ نفر را به شام یا نهار دعوت و از آنان پذیرائی نماید، پس ناچار چنان که خود بهاء الله نیز به اشکال این موضوع برخورد کرده لذا به جمله ولو بالماء ختم نموده است. درباره‌ی این آیه و این حکم نو ظهور بهاء الله دقت فرمائید تا به مراتب علم و دانش وی پی ببرید. عجیب این است که می‌گوید: خداوند می‌خواهد بین بندگان خود تألیف قلوب نماید هر چند که به وسیله‌ی اسباب آسمانها و زمینها باشد، درست به پوچی این گفتار دقت فرمائید که این جمله «اسباب السماوات و الارضین» پس از جمله‌ی ولو بالماء آورده، توجه فرمائید این مرد چه اندازه باید پیاده باشد که به چنین مهملی تفوه کند. می‌گوید: خداوند مایل است که بین بندگان خود محبت و دوستی برقرار سازد هر چند که به وسیله‌ی اسباب آسمانها و زمینها باشد. نوع بشر در کره زمین زندگی می‌کند و کره زمین هم محاط به سایر کره دیگر است که به قول بهاء الله و قدماء به آسمانها تعبیر شده. پس نوع بشر که مخلوق کره زمین بوده و کره‌ی زمین هم محاط بر آسمانها باشد آیا می‌توانید وسیله‌ی دیگری بیابید که خارج از اسباب آسمانها و زمینها باشد؟ اندکی در این گفتار بیندیشید تا درست بکنه آن پی ببرید، گویا بهاء الله سایر وسائل تألیف قلوب را از قبیل محبت، از خود گذشتگی، خدمت، بذل بخشش اثار و

غیره را، خارج از اسباب آسمانها و [ صفحه ۱۰۵ ] زمینها می دانسته که می گوید هر چند که به اسباب آسمانها و زمینها باشد و گویا ایشان اسباب آسمانها و زمینها را فقط منحصر به آب می دانسته. این بیچاره که گفتار معمولی روزانه خود را یاد نداشته آیه هم نازل می کند آن به عربی و به سبک قرآن، از اغلاط و کج فهمی این بزرگوار صرف نظر کرده صراحت گفتارش را مدرک قرار می دهیم که بر هر فرد بهائی هر ۱۹ روز یکبار واجب است که عده‌ای را به آب دعوت نماید، فرضا شما یکی از مدعوین باشید همین که عموم مدعوین حاضر شدند در برابر هر یک یک لیوان آب بگذارند و میهمانی را با این نحو خاتمه دهند آیا شما به خود و میزبان فحش و ناسزا نخواهید گفت، اگر بهائیان می گویند مقصود از دعوت آب تأکید در امر بوده است، پس در این صورت بر می گردیم به حال اول که آیا برای تمام افراد بهائی از هر طبقه ممکن است که ۱۹ روز یکبار حداقل ۹ الی ۱۹ نفر به طور معمول به شام یا نهار دعوت نماید، هرگز، پس این حکم هم از محالات و لاطائلات است.

### قرارداد بین زن و شوهر

(ص ۱۹ سطر ۷ قد کتب الله لكل عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتا لصاحبه في آيه مده اراد ان اتى و وفى بالعهدانه اتبع امر مولى و كان من المحسنين في قلم الامر مكتوبا و الا ان اعتذر بغدر حقيقى فلا ان يخبر قرينه و يكون فى غاية [ صفحه ۱۰۶ ] الجهد للرجوع اليها فان فاة الدرمان فلها تربص تسعه اشهر لمعدودات و بعد اكمالها لابس عليها فى اختيار الزوج فان صبرت انه يجب الصابرات اعملو او امرى و لا- نبعو كل مشرك كان فى اللوح اثما) ترجمه: به درستی که نوشته است خداوند برای هر بنده که بخواهد بیرون رود از میهن خود که قرار دهد وقتی را برای رفیق‌اش که در چه مدتی می خواهد بیاید و وفا به عهد نماید او پیروی فرمان مولای خود را نموده و از نیکوکاران خواهد بود که از قلم فرمان نوشته شده و اگر معذور به عذر حقیقی شده بر اوست که خیر دهد همسر خود را و در غایت کوشش برای برگشت به سوی او باشد اگر که او فوت شد پس بر اوست (بر زن) که منتظر شود نه ماه شمرده شده پس از تکمیل نه ماه باکی بر او نیست در اختیار شوهر و اگر بردباری نماید او دوست می دارد زنان بردبار را عمل کنید فرمانهای مرا و پیروی نکنید هر مشرک را که در لوح گناه کار قلمداد شده). این آیات که به عربی تلفیق شده گاهی به حدی زننده و مهوع است که انسان بی اختیار مشمئز و بیزار می شود مثلا برای ادای یک مطلب ساده که می توانست به آسانی بگوید (من اراد السفر) گفته است (من اراد الخروج من وطنه) اگر بخواهیم همین مطلب فارسی بیان شود خواهیم گفت کسی که بخواهد مسافرت نماید و اگر به جای آن بگوئیم (کسی که خواسته است بیرون شود از وطنش) چقدر یاه و غلط خواهد بود یا به جای جمله‌ی متی يرجع! ملاحظه فرمائید چه می گوید (فی آیه مده اراد ان الی آخر) که به فارسی جمله ما چنین است (کی بر می گردد، ولی معنی جمله بهاء الله این است (در کدام مدت اراده کرده است اینکه [ صفحه ۱۰۷ ] بیاید) از همین دو جمله کوتاه می توان به میزان دانش و حماقت این مرد مازندرانی پی برد، کتاب اقدس از اول تا آخر صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی از حیث اسلوب و شیوه کلام به عربی مانند نیست. اکنون بر گردیم به اصل مطلب اگر مطابق این حکم کسی خواست مسافرت نماید با خانم خود نیز پیمان منعقد ساخت که در رأس موعد معین مراجعت نماید ولی نتوانست به وعده‌ی خود وفا نماید و وسیله هم نداشت به زوجه‌ی خویش خبر دهد مثلا جنگ شروع و روابط قطع گردید وظیفه خانم این است که فقط ۹ ماه صبر کند و پس از انقضاء مدت ۹ ماه شوهر تازه مطابق میل خود اختیار نماید اگر سه روز پس از انقضاء ۹ ماه شوهر اولی مراجعت و زن خود را در آغوش دیگری دید حق هیچگونه اعتراضی ندارد چشمش کور تا دیگر سفر نکند و احکام بهاء الله را به بازیچه نگیرد این است معنی سعادت بشر.

### حق هیچگونه ایراد به زمامدار ندارد

(ص ۲۱ سطر ۱۴ لیس اللاحدان يعترض على الذين يحكمون على العباد دعولهم ما عندهم و توجهو الى القلوب) ترجمه: هیچ کس

حق ایراد بر کسانی که به مردم حکومت می‌کنند ندارد و اگذارید ایشان را به آنچه در نزد آنان است و به دلها توجه کنید) به موجب این آیه نامقدس بهائیان هیچگاه حق ایراد و اعتراض به اعمال و رفتار زمامداران ندارند و آنها در طرز اعمال و رفتار خود آزاد و نزد کسی مسئولیت ندارند، هر نوع ظلم و ستم که نسبت به مردم [صفحه ۱۰۸] روا دارند کسی حق چون و چرا ندارد، فرض بفرمائید مطابق آرزوی اغنام روزی شهر یا کشوری با قوانین بهائیت اداره شود عموم حکام از زمامدار و استاندار و فرمان دار و بخش دار و دهمدار و غیره به موجب این حکم آزادی عمل دارند. هر عمل و کردار زشتی را خواستند نسبت به مردم اجری می‌نمایند «مثل سلاطین قدیم که اگر شب مزاجشان خوب کار کرده بود صبح آن روز خوشحال و خندان اطرافیان را مورد تفقد قرار داده و بذل و بخشش فراوان می‌نمودند و اگر خدای نخواست مزاج وظیفه خود را خوب انجام نداده و به بیبوست مبتلا می‌شدند عصبانی و اوقات تلخ به همه بدبین به در و دیوار ناسزا گفته احکام غلط و شداد صادر چه بسا شکم‌ها پاره و چشمها از حدقه بیرون آورده گردن‌ها با شمشیر زده می‌شد حتی به اولاد و نزدیکان خود رحم نکرده از دین بینائی یک عمر محرومشان می‌کردند». با اجرای این حکم و آزادی عمل حکام و سلب حق اعتراض از مردم حال و روزگار چنین ملتی چگونه خواهد بود؟! اگر آقایان حکام به ناموس بهائیان تعرض نمودند تکلیف چیست بدیهی است شخص بهائی در برابر حکومت باید تسلیم صرف بوده و دم نزند به دلها توجه داشته باشد، و اگر بعد از دست درازی به ناموس، به مال و دارائی هم طمع نموده هستی‌اش را از دستش گرفت باز هم حق اعتراض ندارد، اگر اقدام به قتل نفس نموده خانه‌های آنها را به آتش کشید بهائی مورد که به اقدس ایمان آورده و آیات او را احکام الهی می‌داند نمی‌تواند هیچگونه اعتراضی نموده وظیفه او در قبال [صفحه ۱۰۹] این همه ظلم و تعدی و غیره فقط توجه به دلها است و بس: اگر این مهملات را کسی به عنوان احکام آسمانی برای وحشیان آفریقا بگوید او را زنده زنده نخواهند خورد بی‌خود نیست که بهاء الله اینها را اغنام خطاب کرده کسی که فهم و شعور را از دست داده خودش از کار افتاده در مقابل هر گونه مصائب حتی مرگ هم تسلیم است.

### طلا یا معبود بهاء الله

(ص ۲۷ سطر ۱۸ و الذی تملک ماة مثقالا من الذهب فتسعه عشر مثقالا لله فاطر الارض و السماء ایاکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل العظیم) ترجمه: کسی که دارای یکصد مثقال طلا شد پس نوزده مثقال آن برای خدائست که آفریننده زمین و آسمان است مبادا خویشتن را از چنین بخشش بزرگی باز دارید). بازگو از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری بوجد از اول کتاب اقدس تا اینجا خواننده عزیز با ما همراه بوده و تا اندازه باید درک نموده باشد که خدائی یا پیغمبری بهاء الله از چه قرار و بر چه منوال بوده است، اکنون آشکار و هویدا می‌گردد که تمام فرمایشاتشان تا اینجا مقدمه و هموار نمودن جاده و آشنا نمودن افکار اغنام به احکام و آیات خود بوده است، اینکه که تا اندازه آنان را زیر بار کشیده و افسار به دهندشان زده مقصد و مقصود غائی و نهایی خود را ابراز و در اظهار این مطلب چنان دچار شتاب و اضطراب گردیده که سر از پا نشناخته [صفحه ۱۱۰] چندین آیه پشت سر هم بافته هر نوع تهدید، تخفیف، تشویق اصرار، التماس را جائز دانسته، بالاخره فهم و درک و علت و حکمت این گدائی را نیز از حدود استعداد و ادراک اغنام خارج و محدود به خداوند نموده و بس. در صورتی که فهم و درک این طملم بر خلاف فرموده بهاء الله که خواسته است افکار اغنام را منحرف نماید بسیار سهل و آسان است. اکثر افراد بشر در راه رسیدن به ریاست و آقائی در دوره زندگانی خود از هیچ نوع پستی و رذالت اخلاقی تملق و چاپلوس، تزویر و تدلیس، مکر و فریب، ظلم و خونریزی، خودداری نمی‌کنند برای زندگانی چند روزه هر یک راهی را انتخاب و روشی را پیروی می‌نمایند، تا اژدهای نفس پلید خود را ساکت و آرام سازند، این صفات در اشخاص متفاوت است. بعضی به صرف تملق و چاپلوسی، فریب و تزویر قناعت می‌نمایند، برخی از آن هم تجاوز کرده دین و ایمان و شرافت و ناموس و هر چه در نزد شرافتمندان عزیز است. همه را فدای خود خواهی و شهوت پرستی

می‌نمایند از ارتکاب به هیچ نوع رذالت، دنائت، پستی، بی‌شرفی، و وقاحت، و قباح، فروگذار نه نموده به جائی می‌رسند که به مقام مقدس ایزدی نیز توهین روا می‌دارند و به نام او گدائی می‌کنند و او را همچون خود بشری پست و رذل تصور می‌نمایند که نیازمند به پول و طلا باشد: ملاحظه فرمائید پستی و دنائت اخلاقی باید تا چه پایه و اندازه باشد که گدائی را به خدا نسبت دهند و نام مقدس او را خوار و بی‌مقدار [صفحه ۱۱۱] سازند و نام منزّه او را که آفریننده عالم و عالمیان است به طلا و امثال آن آلوده کنند، بدبخت تیره روز و گدای ولگرد را به نام مقدس خداوندی چکار؟ طلا چیست؟ پول کدام است؟ که در راه اصول به آن از هیچ نوع وقاحت و قباحتی فروگذار نمی‌کند که در آیه‌ی بعدی می‌گوید: (قد امرناکم بهذا بعد از کنا غنیا عنکم و عن کل من فی السموات و الارضین). ترجمه: شما را به این کار امر کردیم پس از آنکه از شما و از هر کس که در آسمانها و زمینها است بی‌نیاز هستیم. پر روئی و تردستی رامشاهده فرمائید کوسه و ریش پهن یعنی چه کسی که از زمین و آسمان بی‌نیاز است به گدائی چه نیاز دارد که با کمال وقاحت تکرار نماید. (که ان فی ذلک لحکم و مصالح لایحط بها علم احد الا الله العالم الخیر) ترجمه: در این کار حکمت‌ها و مصلحت‌هائی است که علم احدی به آن احاطه نمی‌کند مگر علم خدای دانا و باخبر. حکمت یعنی چه، مصالح کدام است، که علم احدی به آن نرسد، شاید طلا را خدای خود دانسته که علم احدی بکنه آن نمی‌رسد، و یا اغنام خود را به حدی گوساله تصور کرده که به چنین مهملاتی تفوه نموده، والا زر و سیم چه ارزش و اهمیتی در نزد خدا دارد که دارای این همه اسرار باشد و این همه اصرار ورزد و بگوید: (قل بذلک اراد تطهیر اموالکم و تقریکم الی مقامات [صفحه ۱۱۲] لایدرکها الا من شاء الله انه لهو الفضال العزیز الکریم). ترجمه: بگو بدین وسیله خواسته دارائی شما را پاک نماید و شما را به مقاماتی برساند که درک نمی‌کند کسی آن را مگر کسی که خدا خواسته باشد. ثروت و دارائی اگر از راه مشروع و پسندیده گرد آمده باشد به خودی خود پاک و تمیز است و اگر از طریق نامشروع و ناپسند جمع شده باشد. باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردد (نه به بهاء الله) تا پاک شده و ذمه شخص بری گردد. ایشان چگونه می‌خواهند با دریافت ۱۹ درصد دارائی نامشروع و ناپاک را طاهر و پاک گردانند، و با دریافت این پول «مثل کشیشان زمانهای پیش که بهشت می‌فروختند» تقرب به خدا بفروشد، خدائی که قرب او به واسطه‌ی دریافت پول حاصل شود بشر پستی است نه خدا. با این همه اصرار باز قلبش آرام نگرفته و تأکید بیشتری را لازم دانسته می‌گوید: (یا قوم لاتخونونی حقوق الله و لاتصرفوا الا بعد اذنه کذلک قضی الامر فی الالواح و فی هذا اللوح المنیع). ترجمه: ای مردم در حقوق خدا خیانت نکنید و آن را خرج ننمائید مگر بعد از اجازه چنین گذشت امر در الواح دیگر و این لوح بزرگ). در اینجا نصیحت می‌کند که در سهم خدا خیانت نکنند و آن را بدون تحصیل اجازه از خدا به مصرف نرسانند. [صفحه ۱۱۳] مقصود ایشان از این خدا کیست که باید اجازه دهد، اگر همان خدائی که خالق جهان است و همین طلا و معادن را به وجود آورده احتیاج به پول و طلا و فلان (که بهاء الله برای یک مثقال دلش لک زده) ندارد. و اگر مقصودش از کلمه خدا خود اوست (چنان که از آیه اخیر استنباط می‌شود) که نام او میرزا حسینعلی نوری است نه خدا، و با این عمل بزرگترین اهانت را به مقام مقدس ذات پروردگار، خدای بزرگ توانا نموده که اگر از تمام گناهانش هم صرف نظر شود این تقصیر و گناه و جسارت بزرگ را ندیده نمی‌توان گرفت و آن دهن را با سرب مذاب باید پر نمود شداد، و نمود، و فرعون، هم این غلط بی‌جا را کردند هنوز که هنوز است به لعنت ابدی گرفتار و بهاء الله نفر چهارمی خواهد بود. شعری به خاطر مرسد که بی‌مناسبت نیست اینجا آورده شود خانه‌ی فرعون را شیطان شبی حلقه بر در زد که دارم مطلبی گفت فرعونش ایا تو کیستی آدمی جنی مرا گو کیستی کرد شیطان بادی از مقعدرها گفت بادا این به ریش آن خدا گو نمی‌داند برون خانه کیست حلقه بر در می‌زند از بهر چیست باز هم خجالت نکشیده چنین می‌سراید (من خان الله یخان بالعدل و الذی عمل بما امر ینزل علیه البرکته من سماء عطاء ربه الفیاض المطفی الباذل القدیم). ترجمه: کسی که به خدا خیانت کند به عدل خیانت کرده هر کسی به آنچه مأمور شده رفتار کند (طلا بدهد) فرود می‌آید بر او برکت از [صفحه ۱۱۴] آسمان بخشش و عطا کننده و بذل کننده باستانی) خیانت به خدا به واسطه‌ی ندادن پول یعنی چه، چنین خدائی پست و محتاج و

حقیر است. تعالی الله عما یصفه الظالمون علوا کبیرا پروردگارا، تو خود گواهی که ما از چنین خدائی که نیازمند زر و سیم باشد بیزاریم و چنین خدای را مخلوق پست و رذل می‌شماریم که از زور تنبلی به دریوزگی و گدائی پرداخته موجب ضلالت و گمراهی برخی از مخلوقات گردیده است. پروردگارا، تو خود آگاهی که مقصود و مقصدی جز آگاهی بنده گانت نداریم، آنان را به فضل عمیم و رحمت بی‌منتهای خود به راه راست هدایت فرما تا تو را چنان که هستی به یگانگی و بی‌همتائی شناخته پرستش نمایند. کردگارا، ما به گفتار مقدس تو پی بردیم و ایمان آوردیم که گوش دارند ولی نمی‌شنوند چشم دارند لیکن نمی‌بینند دل دارند اما نمی‌فهمند. پس گوشهای آنان را شنوا و چشم‌های ایشان را بینا و دلها را خردمند و داناگردان. بارالها، نادانان و گرفتاران وادی ضلالت را دانا و به راه راست خدانشناسی آشنا و راهنما فرما خدایا جز تو و سایه‌ی تو پناهگاهی نداریم ما را در پناه سایه‌ی خود پناه ده تا وظیفه‌ای را که به گردن گرفته‌ایم به انجام رسانیم، آمین یا رب العالمین. [صفحه ۱۱۵]

### استحمام غیر عملی

(ص ۲۹ سطر ۱۸ قد کتب علیکم تقلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیا کلکم فی کل الاسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتوه من قبل ایاکم ان یمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن عزیز عظیم ادخلو ماء بکرا و المستعمل منه لایجوز الدخول فیه ایاکم ان تقربوا حماما العجم من قصدها وجد رائحتها المنتنه قبل وروده فیهها تجنبو یاقوم و لاتکونن من الصاغرين انه یشبه بالصدید و الغسلین ان اتم من العارفین). ترجمه: نوشته شد بر شما گرفتن ناخنها و داخل شدن در آبی که احاطه کند (پوشاند) هیکل‌های شما را در هر هفته و پاکیزه کردن بدن‌های شما به آنچه به کار برده‌اید از پیش مبادا اینکه باز دارد شما را غفلت از آنچه امر شدید بر آن از جانب عزیز و بزرگ داخل شوید به آب بکر (دست نخورده) و به کار برده شده آن جایز نیست دخول در آن مبادا آنکه نزدیک بشوید به گرمابه‌های عجم (ایران) از قصد آن (عمدا) یافت بوی و تعفن آن را پیش از ورودش در آن به پرهیزید ای مردم و نباشید از اهانت شدگان به درستی که آن مانند چرک و خون و آب غساله می‌باشند اگر شما از دانایان باشید). مقصود آخدا از این همه وراجی این است که ناخن‌ها را بگیرید و هفته یکبار در آب بکر و دست نخورده داخل شده استحمام نمائید و به گرمابه‌های خزانه داخل نشوید که آنها بدبو و متعفن می‌باشند. از همین جا می‌توانید به گفتار عربی این خدای قرن بیستم پی ببرید [صفحه ۱۱۶] که تا چه اندازه متعفن است. ما ناچاریم این مهملات را تحت اللفظی ترجمه نمائیم زیرا اگر به سبک و شیوه‌ی فارسی ترجمه کنیم باید در معنی هم تصرف شود که این عمل ناصحیح است. عربی بهاء الله درست همانند همان ترجمه‌ای است که ملاحظه می‌فرمائید، هر قدر شما از این ترجمه فارسی لذت می‌برید یک نفر عرب و عربی دان هم از عربی بهاء الله لذت خواهد برد، باری به موجب نص صریح این آیه گرما به دوش و نمره برای بهائیان حرام است، زیرا طرز استحمام را با زحمت زیادی بیان نموده که باید هر نفری در مقدار آبی که تمام بدن او را بپوشاند داخل شود، یعنی استحمام را منحصر به همان نحو دستور داده‌اند و غیر آن جائز نیست، در این صورت با دوش ممنوع خواهد بود، اگر اغنام بخواهند مطابق این دستور استحمام کنید هیچگاه عملا موفق به استحمام نخواهند شد، زیرا حداقل هر خانواده را اگر پنج نفر تصور نمائیم پنج بار هر باری دو متر مکعب آب لازم است تا هیکل شخص را بپوشاند و این مقدار آب در هفته مخصوصا در زمستان باید گرم شود یعنی در هر هفته‌ای برای یک خانواده پنج نفری ده متر مکعب آب گرم لازم است تا بتواند مطابق دستور فوق رفتار کند هزینه سوخت ده متر مکعب آب در هر هفته برای خانواده‌های طبقه دوم و سوم میسر نخواهد بود. پس بهائیان ناچار باید از نظافت چشم پوشیده یا بر خلاف دستور خدای خود به گرمابه‌های عمومی بروند و با خدا و مولای خود عصیان ورزند روح مشوش و مضطربش را در عالم ارواح پریشان‌تر سازند [صفحه ۱۱۷] تا دوباره احکام دیمی و بدون مطالعه نازل نفرمایند و ادعای خدائی نکنند واقعا مسخره است.



## دو عید بزرگ

ص ۳۱ سطر ۱ قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام تجلی الرحمن علی من فی الامکان باسما له الحسنی و صفاته العلیا و الاخر یوم فیه بعثنا من بشر الناس بهذا لاسم لدی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین) ترجمه: به تحقیق منتهی (منحصر) شد عیدها به دو عید بزرگ اما نخستین روزهایی است که در آنها جلوه نمود خدا بر آفرینش (هستی) به نامهای نیکو و صفات بزرگ، و دیگری روزی است که در آن برانگیختم کسی را که به مردم بشارت دهد به این واسطه آن مرده‌ها زنده شدند و بر پا خواستند کسانی که در آسمانها و زمینها بودند» مقصود از عید اول روزهایی است که میرزا حسینعلی نوری در بغداد کلاه را به سر برادر گذاشته جانشینی سید باب را نمود «از ۸ اردیبهشت ماه الی ۱۲ که در بین بهائیان به عید گل و عید رضوان نامیده می‌شود» دوم روزی است که سید علیمحمد باب ادعای مهدویت کرده که بنا به قول به‌الله وی را هم خود ایشان مامور ساخته و به سوی مردم فرستاده تا مردم را به ظهور من یظهرالله بشارت دهد که خدا قریبا خود ظاهر گشته و تمام مرده‌ها را زنده گردانیده و تمام مخلوق آسمانها و زمینها را محشور خواهد ساخت و بشر را به اوج سعادت و خوشبختی خواهند رسانید، و دیدیم هنوز مرکب این وعده و عیدها خشک نشده [صفحه ۱۱۸] جنگ جهانی اول شروع و دنیا را به خاک و خون کشیده همان آرامش و امنیت هم که داشتیم از برکت انفاس قدسیه این درویش مازندرانی از بین رفته و اعجاز ظاهر گشت. این قلندر عاجز بیچاره که تا این دجا حرفهای جنون آمیز و خارج از منطقش را شنیده و یک حرف به درد بخور در بین تمام گفتارش ندیده‌ایم دم از خدائی زده و می‌گوید من خالق جهانم، چقدر پست و چقدر خنک، و در عین حال چه اندازه وقیح و پر رو، که با نداشتن هیچگونه تفوق بر دیگران با کمال بی‌شرمی و بی‌حیائی چنان ادعای بزرگ و غلط بیجائی را بنماید، و یک دسته گوسفند هم بع بع گویند یا للعجب از این چشم‌بندان. البته خوانندگان محترم به گفتار بیهوده و یاوه‌های بهاء الله پی برده‌اند که این مرد پر رو پای بند هیچ منطق و دلیلی نبوده هر چه به زبانش آمد گفته و نوشته است. حال صرف نظر از بطلان ادعای هر دو بزرگوار اگر به گفته بهاء الله سید علیمحمد از طرف او مامور بوده ظهور و قریب الوقوع خدا را به مردم دنیا بشارت بدهد، او فقط باید مبشر و خبر دهنده باشد، در صورتی که می‌بینیم سید علیمحمد نه اسمی از بهاء الله برده و نه اعتنائی به او نموده بلکه خویشتن را فرستاده مستقل خدا، قائم، و مهدی، معرفی و کتاب و احکام عجیب و قریبی نازل و مردم را به اطاعت اوامر و احکام خود خوانده و در هیچ جا اسمی از بهاء الله نبرده است. حال اگر حرف بی‌دلیل بهاء الله را قبول کنیم، سید علیمحمد را دروغگو، و اگر ادعای سید علیمحمد را قبول نمائیم بهاء الله که فردی از [صفحه ۱۱۹] مریدان سید باب بوده دروغش آشکار می‌گردد، باید دانست و از بهاء الله پرسید به چه دلیل ایشان ظهور کل شده‌اند، باب و کتاب بیانش هیچ جا اسمی از ایشان نبرده فقط یکجا گفته است. پس از انقضاء مدت المستغاث که دو هزار و چند سال می‌شود «من یظهرالله» ظاهر خواهد شد، من یظهر الله دو هزار سال بعد به ایشان چه، که خود را روی دستگاه خدائی انداخته و باب را مبشر و خبر دهنده خود دانسته و بخورد اغنام داده است، من یظهر الله به او چه مربوط است او میرزا حسینعلی نوری است و یکی از بایان ناقض سید باب است، به فرض محال من یظهر الله دو هزار سال بعد باید بیاید نه سیزده سال، شه‌الله شیاد عجیبی بوده بدون هیچگونه دلیل و مدرکی من یظهر الله شده. فداکاری و از جان گذشتگی طرفداران باب که در راه او جان و مال و همه چیز داده‌اند به حساب خود آورده. همه جا مبلغین از خود گذشتگی اصحاب باب را به رخ مردم کشیده و در راه کیش بهاء به حساب می‌گذارند، در حالی که باب بهاء را اصلا نشناخته در هیچ جا اسمی ذکر از او نه نموده است، مؤمنین باب در راه پیشرفت دین باب سر و جان را فدا کرده‌اند به میرزا حسینعلی نوری مازندرانی چه مربوط است، او یک نفر بابی بوده که در زندان تهران برای نجات از مرگ باب را سب و لعن هم نموده است. ولی حالا در بغداد آیه نازل و ظهور او را عید می‌گیرند؟ وقتی که انسان شرم و حیا را کنار گذاشت همه کار می‌کند. مطلب قابل توجه این است فرض کنیم یکی از این دو واقعا از طرف خدا مبعوث و برای هدایت بشر آمده‌اند هنوز مرکب احکام و [صفحه ۱۲۰] دستورات سید علیمحمد باب خشک نشده و احکامش



مورد عمل و اجرای قرار نگرفته بهاء از آن طرف سر در آورده قوانین آب نکشیده «آن هم روی کاغذ قاچاقی و دزدکی» که نمونه‌هایش گفته شد قی کرده و مردم را به اطاعت از پرت و پلاهایش دعوت نموده، اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بوده اگر سید باب از طرف خدا آمده و آن شریعت را با دستور او گذارده (که مورد تأیید بهاء الله نیز می‌باشد زیرا بعضی از احکامش نسخ و بعضی را تأیید و جزء احکام خود آورده) چرا بایستی هنوز چند سالی نگذشته و شریعتش روان نگردیده نابود گردانیده شود. این کار از خدا بعید و نشدنی است. پس با ایمانی ثابت و عقیده راسخ باید گفت که هر دو دروغگو دزد و شیاد می‌باشند.

### حل مسئله خیلی بفرنج

(ص ۳۱ سطر ۱۴) اذا مرضتم ارجعوا الى الحذاق من الاطباء انا ما رفعنا الاسباب بل اثبتنا من هذا القلم الذي جعله الله مطلع امره المشرق المنير» ترجمه: هر گاه بیمار شدید به پزشک حاذق مراجعه نمائید ما اسباب را از بین نبریم بلکه آنها را استوار ساختیم از این قلم که خداوند آن را محل تابش فرمان فروزنده و نور بخش خود قرار داده. امروز هر کودک دبستانی هم می‌داند که اگر بیمار شد باید به پزشک [صفحه ۱۲۱] مراجعه نماید حتی حیوانات سگ و گربه خویش را مردم موقع بیماری به دام پزشک نشان می‌دهند ولی گویا روی سخن بهاء الله با اغنام است چون در قانون بیان سید باب مراجعه به پزشک و استعمال دارو را ممنوع و حرام کرده است. بهاء الله حکم سید باب رانسخ نموده بر گوسفندان خود منت می‌گذارد و اجازه مراجعه به پزشک را در موقع بیماری می‌دهد. حقیقتاً احکام و دستورات این دو نفر مصروع خنده آور و موجب تعجب و حیرت است که چگونه به چنین مهملائی نام احکام نهاده و چطور با چنین احکامی می‌خواهند سعادت بشر قرن بیستم را تأمین نمایند، چگونه می‌توان باور کرد کسی به اندازه‌ی خردلی فکر و عقل داشته باشد و این احکام را موجب سعادت داند، خدایا زین معما پرده بردار، جز اینکه بگوئیم هیچ یک از افراد بهائی از احکام اقدس اطلاعی ندارند چاره نداریم، و جز اینکه به عباس و شوقی افندی در نابود ساختن کتاب اقدس حق بدهیم جوابی نداریم، زیرا اگر این کتاب‌ها (بیان و اقدس) ترجمه و چاپ شود شاید ۹۹ درصد بهائیان به هوش آمده از کیش خود باز گردند. سبحان الله برای چند روز زندگی چه اندازه موجب گمراهی مردم می‌شوند؟ برای چهار روز ریاست و شهوت رانی چه جنایاتی مرتکب می‌گردند، هفتاد نفر زن و مرد و اطفال معصوم و بیگناه را در یزد دچار دژخیم مرگ کردند و خود به جای آنکه اندکی متأثر شوند «شرق منور شد، غرب معطر گردید» سرودند. عجبا اینان مگر دل از سنگ دارند یا اصلاً دل ندارند که خود [صفحه ۱۲۲] به بطلان کیش خود پی برده کتابش را نابود می‌کنند تا مردم بیشتر در ضلالت و گمراهی بمانند، زیرا زندگی خود را در گمراهی دیگران یافته‌اند، اینان جواب وجدان را چه می‌دهند یا شاید اصلاً وجدان ندارند اگر می‌داشتند در گمراهی دیگران نمی‌کوشیدند واقعا از هر بی‌رحمی به رحم‌تر و از شقی شقی‌تر و از هر ظالمی ظالم‌تر و از هر قصابی قصاب‌ترند.

### اجازه‌ی مضحک

(ص ۳۲ سطر ۱۴) قد اذن الله لمن اراد ان يتعلم اللسان المختلفه ليلبغ امر الله مشرق الارض و غربها و يذكرها بين الدول و الملل على شأن تجذب به الافئده و يحيى بكل عظيم رميم) ترجمه: اجازه داده است خداوند به کسی که بخواهد زبانهای مختلفه را بیاموزد برای اینکه امر خدا را در خاور و باختر زمین تبلیغ کند و آن را بین دولت‌ها و ملت‌ها ذکر نماید به طوری که دلها را جذب کند و استخوانهای پوسیده را زنده سازد. خدا اجازه داده که زبان خارجی را فقط به منظور تبلیغ امر خدا در بین دولت‌ها و ملت‌ها بیاموزند یعنی در غیر این صورت و برای مقاصد دیگر از قبیل تحصیل علوم و صنعت، تحصیل زبانهای خارجی ممنوع و حرام است. اندکی در این مورد بیندیشید، اجازه موقعی از مقامی صادر می‌شود که موضوع آن ممنوع باشد یعنی برای کارهایی که طبعاً و فطرتاً [

صفحه ۱۲۳] و قانونا آزاد است احدی محتاج به کسب اجازه از هیچ مقامی نیست. پس دادن اجازه معلوم می‌کند در کیش بهاء تحصیل زبان خارجی ممنوع بوده حال تحصیل را فقط به منظور تبلیغ امرالله اجازه داده ولی خود به زبان خارجی آیات نازل و سخن گفته است. در تمام مذاهب و ادیان تحصیل زبان خارجی آزاد و منع نگردیده. فقط بهاء است که غیر از برای تبلیغ تحصیل زبان خارجی منهای خودش را ممنوع دانسته و اغنام نباید برای علوم جدید که زبان خارجی هم جزء برنامه و دروس می‌باشد استفاده نموده و یاد گیرند، این هم یکی از معجزات و کرامات بهاء الله و یکی از وسائل سعادت اغنام است که مردم از درک و فهم چنین سعادت محروم می‌باشند. نمی‌دانم این تیره بختان و گمراهان وادی ضلالت چرا نمی‌خواهند بیدار شده قدری در اطراف کیش خود فکر کنند این کلمات بی‌ارزش مسخره که به واسطه‌ی چرند بودنش از انظار مخفی کرده و از بین برده‌اند بیندیشند مگر با جان و روان خود دشمنی دارند. اینها در مدت ۶۰ و هفتاد سال از جناب عبداله‌بهاء یا شوقی افندی نپرسیده‌اند چرا مطالعه و داشتن کتاب اقدس ممنوع و حرام است این کتاب را جمال مبارک برای مردم نازل فرموده‌اند که مورد استفاده مردم قرار گرفته و سرمشق زندگی باشد، برای حبس در صندوقخانه نازل فرموده‌اند، شوخی نیست این کتاب اقدس اس اساس مذهب است، مال مردم است، برای مردم است، نه تنها برای اغنام بلکه برای تمام مردم جهان که بخوانند و از کلمات و دستورات که هیچ کس از اولین [صفحه ۱۲۴] و آخرین قادر نبوده‌اند مثلش را بیاورند استفاده نموده داخل گله گردیده بهائی شوند، و بهائیت جهان گیر شده قضیه تمام شود، چرا کتاب خدا را زندانی کرده‌اید، شیکش نفر هم این سؤال را نکرده چرا یک نفر بهائی حق ندارد در خانه‌اش یک جلد اقدس داشته باشد خواندن و نگه داشتن کتاب بیان چرا گناه است مگر اینها کتاب آسمانی نیستند مگر اینها نازل نشده‌اند مگر اینها تماما کلمات و آیات الهی نمی‌باشند؟ آیات الهی مگر برای مردمان روی زمین نازل نشده، چرا باید مردم روی زمین از کلمات و گفتار خدا بی‌نصیب و محروم باشند، اگر بنا بود مردم این کتاب را ندیده و نخوانند پس چرانازل گردید، نازل شده که در صندوقخانه گذاشته درش را هم مهر و موم کنند؟ چرا ترجمه‌اش را حرام کرده‌اند، کلمات و آیات خدا باید به تمام زبانهای دنیا ترجمه و چاپ شود که مورد استفاده مردم جهان قرار گیرد، این گوسفندان اینقدر گوسفند بودند که حتی یک نفر هم بینشان پیدا نشد سؤال کند چرا، آخر چرا، کتاب آسمانی که برای من نازل شده چرا نمی‌گذارند مردم ببینند نه اجازه‌ی چاپ نه اجازه داشتن، نه اجازه خواندن، نه اجازه ترجمه، اجازه هیچ یک از اینها را ندارند یعنی اصلا باید نام اقدس فراموش گردد، واقعا داستان عجیبی است! شما در تمام کره‌ی زمین یک چنین جمعیتی می‌توانید پیدا کنید که هر چه بگویند و امر کنند گوسفندوار در مقابل گوینده فقط بی‌عقلند؟ آقایان بهائی به شرافت و انسانیت قسم من هیچگونه خصومت و دشمنی با شما ندارم اینهایی که گفته و نوشته می‌شود روی دلسوزی است و اینکه می‌بینم چنان غرق در این حرفها هستید و از دنیا بی‌خبرید که [صفحه ۱۲۵] گویا همان طوری که بهاء الله تشخیص داده واقعا گوسفندید که گوسفند، آخر به خود آئید، به بینید دنیا درباره‌ی شما چگونه قضاوت می‌کند، اگر انشالله ترجمه اقدس تمام و چاپ شد در کشورهای انگلیسی زبان هم به کلی آبروی شما خواهد رفت، شما را از مردمان ما قبل تاریخ خواهند دانست که پیدا شده و به این اراجیف معتقد شده‌اید.

### مشروبات الکلی

(ص ۳۷ سطر ۱۷ لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل و له ان یعمل ما ینبغی به الانسان لامایر تکبه کل غافل مریب) ترجمه: شخص خردمند را سزاوار نیست چیزی که عقل را زایل می‌کند بنوشد بلکه شایسته او اعمال انسانی است نه آنچه که هر غافل و شکاک به جا می‌آورد» واقعا بهاء الله در بیان علت و فلسفه احکام بی‌داد می‌کند، نوشابه را به علت زایل ساختن خرد روا نمی‌داند، حال آنکه حرمت نوشابه‌های الکلی و ممنوعیت آن برای زوال عقل نیست بلکه اصولا چون برای مزاج مضر است نوشیدنش ممنوع شده ممکن است یک نفر خمره‌ای را سر بکشد و عقلش زائل نگردد بلکه به درجات از آقای بهاء الله عاقل تر باشد، به نص این آیه

برای چنین کسی روا و جائز خواهد بود بر عکس برای کسی که سابقه و عادت نداشته به گیلاسی مست شده و عربده آغاز می‌کند ناروا و ممنوع است، خلاصه اگر کسی عقلش زائل نشود می‌تواند نوشابه بنوشد، علاوه بر این صراحت آیه حرمت نوشیدن [صفحه ۱۲۶] مشروبات الکلی را نمی‌رساند، بلکه یک نصیحت اخلاقی است که شخص عاقل با دست خود خرد خویش را زائل نمی‌نماید، اگر کسی نخواست به این نصیحت گوش ندهد خلافی نکرده و فعل حرامی را مرتکب نشده، به قول آخوندها ترک اولی کرده است، شاید به همین جهت هم باشد که اکثر بهائیان عرق را مثل آب نوش جان می‌فرمایند، خادم مشرق الاذکار عشق آباد که سید پیرمرد یزدی دائم الخمری بود می‌گفت من خادم خانه خدا هستم و خدا هم همیشه عرق من را پیش پیش می‌رساند.

## آزادی شیوه حیوانات است

(ص ۳۳ سطر ۱۰ انا نری بعض الناس اراد و الحریه تنتهی عواقبها الی الفتنه لا نخمد نارها کذالك یخبرکم الموصی العلیم فاعلمو ان مطالع الحریه و مظاهرها هی الحیوان و لانسان ینبغی ان یکون تحت سنن یحفظ جهل نفسه و ضر الماکرین ان الحریه تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و یجعله من الارذلین فانظر الخلق کا الاعنام لابدلها من راع لیحفظها ان هذا الحق یقین انا نصد قهافی بعض المقامات دون الاخر انا کنا عالمین) ترجمه: ما می‌بینیم بعضی مردم را که طالب آزادی می‌باشند منتهی می‌شود پایان آن به فتنه که خاموش نخواهد شد آتش آن چنین آگهی می‌دهد شما را وصیت کننده‌ی دانا پس بدانید که محل طلوع و بروز آزادی عبارت از حیوان است و برای انسان سزاوار است که [صفحه ۱۲۷] زیر روشهائی باشد که نگاه دارد او را از نادانی نفس او و زیان مکر کنندگان به درستی که آزادی انسان را از شئون ادب و وقار بیرون می‌سازد و او را جزء ارادل قرار می‌دهد پس مردم را مانند گوسفندان به بینید که ناچار برای آنها چراننده لازم است که آنها را نگاهداری نماید این گفتار حق و یقین است ما آزادی را در بعضی جاها تصدیق می‌کنیم دون دیگر ما بودیم دانایان) عجاا افراد بشر پس از آنکه از غارها بیرون آمده و زندگانی اجتماعی را شروع و تشکیل تمدن دادند چه جانها باخته و خونها ریخته و مشقت و مرارت‌ها کشیده تا به شکستن سدهای استبداد موفق شده آزادی را به دست آوردند، در نتیجه فداکاریهای آزادیخواهان ترکیه حکومت استبدادی عثمانی سرنگون و جناب بهاءالله از زندان آزاد و مشغول نزول آیات گردیدند این همان آزادی است که از شئون حیوانات می‌دانند. در دنیای متمدن امروز هر ملتی که از آزادی محروم و در زیر یوغ استبداد زندگی کنند اصولاً- جزء انسان به حساب نمی‌آورند، آقای بهاء الله که احکام خود را مایه سعادت بشر می‌داند آزادی را از شئون حیوانات دانسته و صریحاً در نهایت وقاحت می‌گوید ملت مانند گله گوسفند است و چراننده لازم دارد تا چراننده به نفع و میل خود دسته دسته آن بی‌زبانان را به کشتارگاه برده سر از تنش جدا کرده به فروش رسانده صدی ۱۹ را تقدیم خدا نمایند. اگر این حکم مشعشع را با حکم قبلی راجع بعدم اعتراض به حکام و اطاعت اوامر آنان مربوط سازیم دیگر کار تمام است مخازن [صفحه ۱۲۸] سعادت یک جایی و در بست تحویل اغنام الهی خواهد شد. واقعا چشم بهائیان روشن که در زیر سایه چنین احکامی به زنده گانی سعادت‌مندی نائل خواهند گردید. می‌فرمایند آزادی انسان را از حد ادب و وقار خارج می‌سازد اگر این ادعا درست باشد باید در بین تمام ملت آمریکا و انگلیس یک نفر شخص موقر و مؤدب یافت نشود چون در این دو کشور آزادی به معنی تمام حکم فرما است و انگلیس‌ها در دنیا معروف و به وقار و متانت هستند. بهاء الله یا معنی آزادی را نفهمیده یا خواسته سفسطه و مغالطه نموده بدین وسیله بنیان استبداد را استوار سازد، آزادی که مردم در راه به دست آوردن آن از همه چیز خود گذشته و فداکاریها نموده جان و مال در راهش رایگان نثار کرده گردن‌ها زیر گیتین‌ها رفته و هنوز در بعضی از نقاط دنیا خونها ریخته می‌شود و خانمانها نابود شده از بین می‌رود یک چنین نعمت بزرگی را بهاء الله از شئون و خصایل حیوان می‌داند. به عقیده‌ی بهاء الله عموم ملل متمدن و آزاد را باید حیوان دانست نه انسان به دلیل آنکه آزادند و آزادی از شئون حیوان است. اگر آزادیخواهان ترک فداکاری نکرده آزادی را به دست نیاورد بودند، بهاء الله هم در زیر فشار استبداد مانده و

آزاد نشده بود که آزادی را از شئون حیوانات بدانند همین آزادی است که به ایشان اجازه داده این مزخرفات را بگویند. شما ای خواننده عزیزای آقای بهائی، ای بهائی زادگان بی تقصیر، عاجزانه استدعا می‌کنم قدری بهتر و بیشتر و عمیق‌تر در [ صفحه ۱۲۹ ] اطراف این حکم و احکامی که گذشت خوب فکر کنید و بیندیشید، این مرد چه می‌گوید، موقع سرودن این آیات مست بوده، یا تب داشته، یا حشیش کشیده بوده است، مغز این مرد از چه موادی ترکیب یافته، مردم و اغنام خود را چگونه شناخته، هیچ فکر نکرده است که این حرفها را مردم خوانده و با ادعاهائی که خود را به مقام خدائی رسانده روی هم تلمبار کرده چه خواهد گفت، وقاحت و بی‌شرمی حد و حدودی ندارد، آن راه نزدیکت، و آن پول زیادت، و این هم عمل زشتت، اگر این احکام به زبانهای خارجی مثلا انگلیسی ترجمه شود و شخص آمریکائی آن را بخواند که در برابر سوزانیدن یک خانه کلی مرتکب را زنده بسوزانند، یا ارزش ناموس بهائی ۹ مثقال طلا است، یا آزادی از شئون حیوانات است، آیا این آمریکائی چنین کتابی را نخواهد سوزانید که مردم را گوسفند پندارد، و برای آنان چراننده لازم بدانند، آیا به عقل و فکر گوینده‌ی این مهملات نخواهد خندید، این مرد را دیوانه و محتاج معالجه نخواهد دانست، و به حال اشخاصی که این مهملات را احکام آسمانی و کلید سعادت بشر می‌دانند تاسف نخواهند خورد.

### آزادی پیروی احکام بهاء الله است

باز هم آخدا از رو نرفته در تائید گفتارش می‌گوید: (قل الحریه فی اتباع اوامری لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلنا لهم من سماء الوحي لتجدن انفسهم فی حریته بحته طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیتة المهیمنته علی العالمین). [ صفحه ۱۳۰ ] ترجمه: بگو آزادی در پیروی فرمانهای من است اگر شما از عارفین باشید اگر مردم پیروی کنند آنچه را که ما نازل کردیم برای ایشان از آسمان وحی هر آینه خود را در آزادی محض خواهند یافت خوشا به حال کسی که مراد خدا را دانست در آنچه که نازل شد از آسمان خواست مسلط بر جهانیان. آری ما هم تصدیق داریم که آزادی کامل بلکه هرج و مرج و بی‌بند و باری در پیروی از احکام بهاء الله است و بس، زیرا با پرداخت ۹ مثقال طلا هر زن و دختری را در کمال آزادی می‌توان به آغوش کشیده و از برکت احکام بهاء الله کام دل ستاند، با به کار بردن اندکی خجلت و انفعال هر بچه امردی را بدون بیم و ترس مفعول قرار داد از خواهر و دختر خویش استفاده نمود بدون آنکه مورد ملامت و سرزنش واقع شود، آزادی محض و حیوانی مگر همینها نیست، پس در این مورد بهاء الله راست گفته که آزادی محض در پیروی از احکام اوست، هر کسی مایل به چنین آزادی و شهوت رانی باشد بهائی شده پیرو احکام بهاء الله گردیده فقط سالیانه ۱۹ درصد خود را پردازد دیگر آزاد است واحدی حق اعتراض را به وی ندارد خوشا به حالش.

### نابوت بلور

(ص ۴۴ سطر ۴ قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاحجار اللممتنه اولو الاخشاب الصلبيه اللطيفه و وضع الخواتيم المنقوشه فی اصابعهم انه لهو المقتدر العليم: [ صفحه ۱۳۱ ] یکتب للرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و للورقات و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدير) ترجمه: حکم کرده خداوند دفن مرده‌ها را در بلور و سنگهای قیمتی (مانند الماس و برلیان و فیروزه و غیره) یا چوبهای محکم و ظریف (صنعتی) و نهادن انگشتری منقوش در انگشتان آنان هر آینه او توانا و دانا است نوشته می‌شود برای مردان برای خداست آنچه در آسمانها و زمین و بین آنها است و خداوند بر هر چیز دانا است و از برای برگ درختان نوشته می‌شود. برای خداست ملک آسمانها و زمین و بین آنها و خداوند بر هر چیزی توانا است). در اینجا آقای بهاء الله زنان را به ورقات تعبیر نموده که جمع ورق می‌باشد ورق هم در لغت عرب به معنی برگ درخت، یا

دراهم مسکوکه، یا ورق کتاب است، ما هم ناچار به همان برگ درختان ترجمه نمودیم. نه تنها در اینجا بلکه در اکثر الواح و آیات خود، زنان را ورقات نامیده حتی خواهر خود را ورقه علیا نام نهاده است: ۲ - درباره‌ی مردگان امت و اغنام خویش حداکثر بخشش و سخاوت را مبذول داشته آنچه از قلم اعلا نازل شده بدون فکر و مطالعه ثبت کرده و اغنام را مأمور به انجام آن نموده که حقیقتا به مسخره بیشتر شبیه است. اموات را در تابوت بلور و سنگهای قیمتی گذاردن و به خاک سپردن کار آدم عاقل نیست. [ صفحه ۱۳۲ ] شاید آخدا مانند مصریان قدیم دوام و بقاء روح را به بقاء جسد مربوط می‌دانسته و به وسیله‌ی تابوت بلور و پنج کفن حریر می‌خواسته جسد بیشتر محفوظ بماند هر چه بوده مثل سایر احکامش غیر عملی است، چه آنکه فرض کنیم یک کشور سی میلیونی که سالیانه پنج درصد متوفیات داشته باشد و مطابق این دستور بخواهد عمل نماید اگر هر تابوتی را پنج هزار ریال در نظر گرفته و ارزش قائل شویم مجموع بهای تابوت پنج درصد اموات سالیانه ۷۵۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال بالغ خواهد شد با این مبلغ می‌توان در سال دوست هزار نفر اطفال یتیم بی‌سرپرست بی‌بضاعت را به خوبی تربیت و نگهداری نمود و خیلی کارهای خیریه دیگر برای زنده گان.

### پنج کفن حریر

(ص ۳۵ سطر ۴ و ان تکفونه فی خمسته اثواب من الحریر او القطن من لم یستطع یکتفی بواحده منها کذلک قضی الامر من لدن علیم خبیر) ترجمه: کفن نمائید مرده را در پنج قطعه از حریر «پنج کفن روی هم بپوشانند که سرما نخورد» با پنبه کسی که استطاعت نداشته باشد به یکی از آنها اکتفا می‌کند این چنین گذشت امر از نزد دانا و آگاه. پنج کفن حریر روی هم به مرده پوشاندن و به خاک سپردن چه معنی دارد چه سعادت‌ی از این عمل ناصحیح شامل حال مرده یا بازماندگان او خواهد شد، آخر برای چه حریر را آن هم پنج ثوب زیر خاک نموده [ صفحه ۱۳۳ ] با مرده بپوشانند و هزاران بلکه میلیون‌ها نفوس سطر عورت نداشته مثل جدشان حضرت آدم برهنه زندگی کنند، آیا شخص عاقل به این یاوه‌ها تفوه می‌کند، آیا کسی که به این مزخرفات ایمان آورد از گوینده آن بی‌شعورتر نیست. ای آقای بهائی اینها را که می‌خوانی از جلد حیوانی بیرون آی و مثل پدران انسان شو قدری فکر کن دشمن جان خود مباش حیف است پسر انسان که بهاء الله حیوانش گفته و اغنام لقب داده چشم و گوش بسته با پای خود به کشتارگاه برود، عینک تعصب را از چشم بردار حقایق را آنچنان که هست تماشا کن، اینهایی که گفته و نوشته می‌شود بیانات جمال قدم است، تو خود اگر بخواهی قانونی برای دنیا بنویسی بدون آنکه هیچگونه ادعائی هم داشته باشی مسلما خیلی بهتر و پسندیده‌تر از پرت و پلاهای بهاء الله خواهی نوشت، حیف است خود را اینقدر تنزل دهی که بهائیی خطابت کنند. درست دقت کن ۵ پارچه حریر روی هم به تن مرده کردن شما را به وجدانتان قسم از عقل به دور نیست، اگر پنج پیراهن حریر به زنده بپوشانند باعث خنده و استهزا خواهد شد چه رسد به مرده، آخر هیچ فرد لایشعری چنین دستور خارج از منطقی می‌دهد که دسترنج بشر را زیر خاک کرده بپوشانند و میلیونها بشر هم جنس خود لخت و برهنه زندگی کنند، چه فائده از این کار احمقانه عاید خواهد شد، چه درب سعادت‌ی به رویش گشاده می‌شود، چه باری از دوشش برداشته می‌شود، که ده متر حریر را زیر خاک کرده بپوشانند، [ صفحه ۱۳۴ ] سطح فکر این مرد از معمولهم پایین‌تر بوده و ادعای خدائی هم کرده، همین ادعا بهترین و بزرگترین دلیل بر نفهمی و پائین بودن سطح فکر و جنون و دیوانگی‌اش می‌باشد، کسی که عقل و فهم داشته باشد یک چنین غلط بیجائی را نمی‌کند که بگوید من خدا و خالق جهانم دلیل و مدرک و معلوماتم هم کتاب اقدس است.

### یک ساعت راه

(ص ۳۵ سطر ۶ حرم علیکم نقل المیت ازید من ساعته من المدینه ادفنوه بالروح و الريحان فی مکان قریب) ترجمه: حرام شد بر شما



حمل جنازه بیشتر از یک ساعت را از شهر، دفن کنید او را به خوشی و شادمانی در جای نزدیک. بهاء الله نمی‌دانست که روزی خواهد رسید که مرده را ضد عفونی کرده و دور دنیا خواهند گرداند چنان که امروز می‌کنند و جنازه‌ها را به وطن خود می‌رسانند بدون آنکه کوچکترین تغییری در مرده پدید آید و اگر بهاء الله می‌دانست حمل جنازه را بیشتر از یک ساعت راه حرام نمی‌کرد که نوه زاده و ولی امرش شوقی افندی یا غصن ممتاز مشمول این حکم شده و از سعادت شدفن در مقام اعلی یا بیت مبارک و در جوار خدا و خدازاده محروم گردیده و در لندن کعبه آمال حقیقیش به خاک سپرده شود. این ولی امر الله که اغنام معجزاتی برایش قائل هستند خبر از مرگ زودرس خود نداشت حتی از نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین که [صفحه ۱۳۵] جزء وظایف حتمی‌اش بوده غفلت نموده یا اعتنائی به احکام آسمانی پدر بزرگش نداشته از وظیفه دینی سرباز زده است. بعد از فوتش شکافی بین اغنام پدیدار جمعی دوره‌ی خدائی را خاتمه یافته دانسته و پی کار خور رفتند، و عده‌ی دیگری مدعی شدند که مسلما وصیت خط بوده و غیر ممکن است ولی امر بر خلاف وظیفه عمل کرده باشد حتماً آنهایی که در این کار ذینفع بوده‌اند وصیت خط را از بین برده‌اند. بالاخره سران قوم نشستند عقله‌اشان را روی هم ریخته چنین نهادند که آیا دی امر الله در مقام شوقی افندی مرحوم مقام گرفته این دستگاه دین سازی را بگرداند حیث است چنین دستگاهی از دست داده شود، استفاده که از این پیش آمد نصیب اغنام گردید نجات و خلاصی از شر نزول الواح و شنیدن هر روز وعده‌های دروغ بوده که دیگر کسی نیست لوح نازل کند.

### بیت العدل نیم بند

و بعد لازم آمد یک کار فوق العاده و برجسته انجام شود که گوسفندان رم کرده که عادت به چوپان و چراننده داشته‌اند و حالا که چراننده را از دست داده‌اند ممکن است عده‌ی دیگری از گله خارج و پی کار خود روند برای جلوگیری از این خطر و جلب نظر آنها آمدند بیت العدل که آرزوی دیرینه اغنام و اجرای یکی از احکام اقدس بود تشکیل دادند، باز اینجا شکاف دیگری پدید آمد، بدین معنی کمیسونی که شوقی افندی از پنج نفر آمریکائی در زمان حیات خود برای اداره [صفحه ۱۳۶] امور دستگاه خدائی تشکیل داده و امور را در واقع آنها اداره نموده و دستگاه را می‌گردانند، این کمیسیون که همه کاره بودند با ایادی به رقابت و مخالفت برخاسته پس از آنکه نتوانستند توافق کنند آنها هم بیت العدل دیگری تشکیل و این دو بیت العدل با هم به مبارزه در آمده اغنام الهی هم دو دسته و دارای دو بیت العدل شدند که هنوز هم ادامه دارد. در حالی که خانه از پای بست ویران است، بیت العدل بدون وجود ولی امر معنی و مفهومی ندارد، طبق نص صریح الواح وصایای عبدالبهاء، و توفیق مینع ۱۰۵ صفحه ۲۱ شوقی افندی و صفحه‌های ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ از کتاب دور بهائی که صریحا گفته و تأکید اندر تأکید شده که بدون ولی امر بیت العدل وجود خارجی نمی‌تواند داشته باشد، ریاست بیت العدل منحصر با شخص ولی امر، عزل و نصب اعضاء بیت العدل فقط و فقط با شخص ولی امر است لاغیر، می‌گوید (بنیادش بر دو رکن رکن استوار رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین و رکن ثانی بیت العدل اعظم الهی که مرجع تشریح است) فقدان یکی دلیل بر عدم وجود دیگری است، این دو لازم ملزوم یکدیگرند، اگر این نباشد آن نیست و اگر آن باشد این نیز هست، ولی این آقایان با این همه تأکید و توصیف و توضیح و غیره به ریش مبارک همه‌شان خندیده احکام و دستورات و فلان را زیر پا گذاشته بیت العدل بدون ولی امر را تشکیل و اختیار صدی ۱۹ و دیه ۹ مثقال طلای زنا کننده و غیره را در اختیار خود گرفته و دستگاه دین سازی را به گردش انداختند [صفحه ۱۳۷] من می‌خواهم از سران یا امناء یا ایادی و آنهایی که واقعا بهائی بوده و بهائیت را حق دانسته و این کیش را کیش خدائی می‌دانند سؤال کنم آیا این الواح وصایای عبدالبهاء لازم الرعایه و لازم الاطاعه هست یا نه اگر هست چگونه با گفته صریح او که (ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لایعزل است) بیت العدل بدون آنکه ولی امر رئیس باشد تشکیل می‌دهد؟ یا آنکه می‌گوید (ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند و جمع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او) حال آیا انتخاب ایادی از



طرف بیت العدل و یا مجمع ایادی مخالف نص صریح فوق نیست؟ یا آنکه می‌گوید (حقوق الله راجع به ولی امر است) اخذ و مطالبه حقوق الله از ناحیه بیت العدل یا مقام دیگری مخالف نص صریح فوق نیست و دیگری می‌تواند دریافت کند؟ یا می‌گوید (حصن متین امر الله باطاعت من سو ولی امر الله محفوظ و مصون ماند) پس با حذف ولی امر الله از نظم بدیع الهی حصن متین امر الله چگونه مصون و محفوظ خواهد ماند؟ یا صلاحیت اخراج عضوی از اعضاء منحصر در اختیار ولی امر است، چنانچه عضو ناصالح و فاسدی در بیت العدل یافت شود چه کسی می‌تواند او را اخراج نماید؟ و یا اعاده‌ی نفوس طرد شده که انحصارا با شخص ولی امر و دیگری را چنین اختیاری نیست با نبودن ولی امر چه صورتی پیدا می‌کند؟ یا در صفحه ۷۶ دور بهائی که ولایت امر و بیت العدل را در دو مؤسسه لاینفصم ذکر کرده و می‌گوید: «در بدو امر باید به نهایت وضوح... مذکور گردد که این دو مؤسسه نظم اداری حضرت بهاء الله و اساسش من عندالله است و [صفحه ۱۳۸] وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل یکدیگر» و باز در صفحه ۷۷ می‌گوید: «اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است». پس با این بیان صریح که ولی امر و بیت العدل را مکمل و متمم یکدیگر دانسته بیت العدل‌های فعلی بدون وجود ولی امر ناقص و ناتمام نیست؟ در صفحه‌ی ۷۸ دور بهائی شوقی از قول عبدالبهاء در الواح وصایا «مبین آیات الله» را انحصارا از وظائف ولی امر الله می‌داند و در صفحه‌ی ۸۰ - ۷۹ تأکیداً تفسیر و تبیین آیات را جز ولی امر به دیگری اجازه نمی‌دهد حال باید سؤال شود با نبودن ولی امر تفسیر و تبیین آیاتی که ضرورت پیدا می‌کند چه نفسی یا کسی می‌تواند آیات را تبیین و تفسیر نماید؟ هیچ کس باز عبدالبهاء در الواح وصایا در مورد وظائف ایادی می‌گوید: «این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امر الله است که باید آنان را دائما به سعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت من علی الارض بگمارد». با این بیان صریح ایادی باید در زیر هدایت و راهنمایی ولی امر به خدمات مرجوعه خویش مشغول باشند. حال با فقدان ولی امر جمع ایادی در مرکز امر چه مجوزی دارد و آنها چه محلی از اعراب را دارند؟ عجیب است خیلی هم عجیب است اینها دانسته و فهمیده پا روی احکام و دستورات دینی گذاشته آنچه دلشان می‌خواهد بدون توجه [صفحه ۱۳۹] به وظیفه‌ی کیشی عمل می‌کنند و یک نفر هم از اغنام صدایش در نمی‌آید این هم شد دین؟ خود شوقی که ولی امر بود چندان علاقه‌ای به انجام وظائف نداشته بلکه می‌توان گفت عقیده هم نداشته و همان کمیسیون پنج نفری کارها را اداره و ایشان به خوش گذرانی در سویس و لندن و غیره اوقات گرانبهای خود را می‌گذراندند حتی به وظائف واجب و لازم که نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین بعد از خود و امثال اینها بوده توجهی نداشته و به کارهای لازم‌تری که از نظرها پنهان بوده مشغول بوده است و باز گفته‌ی عبدالبهاء را در الواح وصایا راجع به مرکز امر و بیت العدل «ما عداهما کل مخالف فی ضلال مبین» را جناب شوقی این چنین ترجمه فرموده‌اند: «و هر کس به غیر از این دو مرجع به هر مرجع دیگری توجه کند در خطای محض خواهد بود». با این نص و ترجمه خودش که حتما مکلف و موظف بوده در طی حیات خود این دو مرجع منصوص را تعیین و تشکیل نموده و هدایت و راهنمایی اغنام را دستخوش حوادث و نقشه‌های دیگران ننماید تعیین نکرده و موجب انحراف و گناه اغنام بیچاره شده است از این قبیل حرفها و ایرادات فراوان وجود دارد که شرحش باعث ملال است: خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج شما خوانندگان عزیز خوب توجه و دقت فرمائید پایه این دین از روز اول به چه نحوی گذاشته شده بهاء الله کلاه سر برادرش گذاشته [صفحه ۱۴۰] مدت‌ها با هم دعوی کرده و خونهای ریخته شده بعد نوبت به عبدالبهاء رسیده او هم با برادرش میرزا محمد علی زد و خوردهایی کرده بدترین و پست‌ترین تهمت‌ها و رکیک‌ترین کلمات را نسبت به هم داده‌اند بعد از عبدالبهاء شوقی روی کار آمده با برادران و خانواده‌اش دست به یقه شده اینها هم مدت‌ها با هم جنگیده و از دادن نسبت‌های زشت به یکدیگر مضایقه نکرده آنها شوقی را فاسد الاعمال گرفته شوقی هم مثل عبدالبهاء برادران را ناقص و مطرود دانسته است. پس از مرگ شوقی چون جانشین معین نشده بوده سران قوم و ایادی به جان هم افتاده برای استفاده از پشم و کشک و پشگل گوسفندان هر یک دسته‌ای تشکیل و به زد و خورد پرداخته‌اند آنچه در بین نبوده و نیست خدا و وجدان و انصاف است هر دسته خود را در نظر گرفته به دسته‌ای دیگر

می‌تازد. پیدایش این کیش به جای نعمت نکبت آورده اگر درست دقت شود در مدت یکصد و خورده سال این جمعیت به ۸ - ۷ دسته تقسیم شده به جای وحدت و یگانگی اختلاف و تشتت ایجاد کرده و عده‌ی زیادی هم بقائش را به لقائش بخشیده پی کار خود رفته‌اند باقی مانده هم اکثراً بهائی زاده بوده و از کیش خود اطلاع درستی ندارند. یکی مرد و یکی مردار شد یکی هم به غضب خدا گرفتار شد به این دستگاه خدائی درست توجه فرمائید هر پیشوا و رهبری که عوض شده با جنجال و فحش و توهین و زد و خورد توام بوده حتی یکی هم بدون سر و صدا و انشعاب انجام نشده هر دسته‌ای ساز به خصوصی نواخته و راه متسقلی پیش گرفته هنوز هم مبلغین مفت خور خود فروخته و رندانی که سر نخ را در دست دارند اغنام بیچاره گیر افتاده را [صفحه ۱۴۲] امیدوار می‌سازند که کیششان دنیا گیر شده و بشریت تحت لوای امر مبارک به آرزوی دیرین خود که صلح و صفا است نائل آمده احکام بهائیت سر تا سر گیتی را بهشت برین کرده گرگ و میش از یک چشمه آب خورده و مردم دنیا برابر و برادر خواهند شد، این کیش با آنچنان پیشوایان و این چنین احکام و دسته جاتی که در داخل خود به وجود آورده واقعا جا دارد که آرزوی اغنام را بر آورده کند؟ فاعتبرو یا اولوالالبصار

## دو جا و جاها

(ص ۳۵ سطر ۱۵ و ارفعن البیتین فی المقامین و المقامات اللتی فیها استقر عرش ربکم الرحمن کذلک اخبركم مولی العارفين) ترجمه: بلند سازید دو خانه را در دو جا و جاهائی که برقرار شده است در آنجاها تخت پروردگار شما که بخشنده است چنین فرمان می‌دهد شما را مولای عارفین. مقصود بهاء الله از دو خانه چنان که گذشت، خانه سید علی محمد باب در شیراز و حسینیه بغداد است و جاهای دیگر نیز از قبیل سلیمانیه و اسلامبول و ادرنه و عکا و حیفا می‌باشد که خدای در آنجاها قرار گرفته بوده است. در اینجا میرزا حسینعلی نوری به صراحت ادعای خدائی خود را آشکار می‌سازد و خویشتن را پروردگار می‌خواند و دستور ساختن کاخهای مرتفع در جاهائی که چند روزی در آنجا بوده می‌دهد. بهاء الله علاوه بر تمام تبه کاریها و یاوه گوئی‌ها مردم را به بست [صفحه ۱۴۳] پرستی سوق داده که با دست خود در کجا و کجا کاخی ساخته آن را پرستش کنند. بر فرض محال بهاء الله نیز مانند سایر انبیاء از جانب خدا آمده باشد بتخانه ساختن و پرستش کردن یعنی چه، کدام یک از پیغمبران خدا چنین امری را نموده که آخرین آنها بهاء الله باشد؟ پس وجود کثیف خود را که آکنده از کثافات است خدا نامیدن و پروردگار دانستن مسخره نیست از او مسخره تر کسانی باشند که به این مزخرفات گوش فرادهند و وجود پلیدی را خدا خواند و برای او جا و مکان قائل شوند در عین حال ادعای عقل و خرد هم بنمایند. یک فرد بشر بدبخت و ناتوان خود را خدا خواند و عده‌ای از همه جا بی‌خبر و کور کر اطاعتش نموده او را خدا دانند وای بر این نفهمی.

## بوی خدا در زندان

(ص ۳۶ سطر ۱۱ و الذی تفکر فی هذه الايات و اطلع بما ستر فیهن من لالی المخزونه تا الله انه یجد عرف الرحمن من شطر السجن و یسرع بقلبه الی الله باشتیاق لایتمعه جنود السماوات و الارضین قل هذا الظهور یطوف حوله الحجته و البرهان کذلک انزله الرحمن ان اتم من المصنفین قل هذا روح الکتب قد نفخ به من القلم الاعلی و انصعق من فی الانشاء الامن اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهیمنه علی العالمین) [صفحه ۱۴۴] ترجمه: و کسی که فکر کند در این آیات و آگاه شود به آنچه که پوشیده شده در آنها از گوهرهای گنجینه شده، به خدا سوگند او می‌باید بوی خدا را از جانب زندان و به تندی با دل خود به سوی او می‌شتابد با شوقی که باز نمی‌دارد او را آتش‌های آسمانها و زمینها، بگو این ظهور می‌گردد دور او حجت و برهان چنین فرود آورد خداوند، اگر شما از شناسندگان باشید، بگو این جان کتابها است که دمیده شده به آن از قلم بلند و مبهور شده‌اند موجودات مگر کسی که

گرفته است او را بوهای خوش بخشش من و عطر مشکهای لطف من که مسلط بر جهانیان است. خواننده گرامی از ابتدای اقدس همراه ما بوده آیات آن را به دقت مطالعه و به ارزش ادبی و علمی مادی و معنوی آن کاملاً پی برده اکنون به رجز خوانی بهاء الله بر می خورد که با کمال وقاحت و پر روئی می گوید کسی که در اطراف آیات من تفکر نماید و به آنچه در آنها مستور است بیندیشد هر آینه بوی خدا را از جانب زندان استشمام خواهد کرد «در اینجا مقصود بهاء الله از خدا خود او و از زندان عکا می باشد» و چنان به سوی او خواهد شتافت که نیروهای آسمان و زمین نتوانند جلوگیری نمایند. علاوه بر اینکه این ظهور با حجت و برهان توأم است کتاب اقدس نیز جان و عصاره‌ی کتابها است. تقاضا و تمنای ما هم از مردم به ویژه بهائیان همین است که در اطراف آیات و گفته‌های بهاء الله فکر کرده و با میزان علم و عقل بسنجند: ما اکنون برای هزارمین بار به اتفاق خواننده محترم به دستور بهاء الله رفتار و همین آیه را با موازینی که در دست داریم سنجیده تجزیه و [صفحه ۱۴۵] تحلیل می کنیم شاید ما هم بوی خدا را استشمام کنیم، از حیث ترکیب کلمات و سبک آیات در خور اعتنا نیست که بتوان در اطراف آن بحث نمود، و اما از حیث معنی تاکنون آنچه آیات برجسته بود نقل کردیم و معانی آنها را آشکار ساختیم و یکایک را مورد دقت قرار داده بطلان و یاوه گئی آنها را ثابت نمودیم و به جای به دست آوردن گوهر گرانبها خر مهره هم نیافتیم، حجت و برهان هم در هیچ یک از گفتارش ندیدیم که ما و دیگران را قانع سازد همه اش ادعا و ادعای بی دلیل و منطق، ادعای خنده آور بچه گانه، یکی از ادعاها این است که کتاب اقدس روح و جان کتابها است که آن روح به واسطه‌ی قلم اعلی به آن دمیده شده، از این عبارت چه می توان درک کرد قلم اعلی یعنی چه که به وسیله‌ی آن روح به روح دمیده شود به کتاب چطور روح دمیده می شود دمیدن روح به کتاب چه ربطی با مبهوتی و بی هوشی مردم دارد گویا می خواهند بگویند که بر اثر نزول کتاب اقدس که شیره و جان کتابها است. جهانیان مبهوت و بی هوش شدند فقط عده‌ای که مورد توجه و لطف خواص ایشان بودند به هوش آمده و به او ایمان آوردند. بقیه مردم جهان هنوز در حالت بیهوشی به سر می برند، و بیشتر خیلی بیشتر مردم دنیا اسم بهاء الله را هم پس از صد و خورده سال هنوز به گوششان نخورده است. اگر جناب ایشان چنین قدرتی داشتند که می توانستند مردم را به هوش آورند بهتر بود که یک دفعه همه مخلوق جهان را بیدار می نمودند که بهائی شده و بیچاره اغنام اینقدر عقب مبتدی نه دوند خداوند که نه مرکب است، و نه جسم، نه دیده می شود، نه محلی دارد، (نه مرکب بود و جسم [صفحه ۱۴۶] نه مرئی نه محل) آن چیزی را که در زندان عکا محبوس ساخته و بوی خدا رابه زندان منحصر نموده اند چه بوده است. اگر مقصود از خدا خودشان بوده که این حرف بسیار ابلهانه و کفرآمیز است و امیدوارم منظور خودشان نبوده باشد. کتاب اقدسی که روح و جان کتابها و شیره جان به وسیله قلم اعلی به جای سوزن آمپول به او تزریق شده که تمام مردم جهان به واسطه‌ی پیدایش این کتاب بیهوش شده و در عالم بهت هنوز باقی هستند مگر همین کتاب نیست، همین کتابی است که الان زیر نظر شما و مشغول مطالعه او هستید، این همان کتابی است که به واسطه‌ی رسوائی و بیهوده بودنش عباس و شوقی افندی به جمع آوری و از بین بردنش زحمات زیادی متحمل شده ولی به نابودیش موفق نگردیدند، زیرا کتاب کتاب خدا است، آن لالی مخزونه و گوهرهای گرانبها در کجا پنهان است که ما هر چه می گردیم پیدا نکرده و نه می بینیم اگر کتاب همین کتاب و آیات همین آیات است که قابل هیچ نوع اعتنائی نبوده بلکه یک کتاب پریشان و مغلوط و بی معنی و بیهوده‌ای بیش نیست که شایسته و سزاوار کوبیدن بر سر مؤلف آن می باشد.

### یک آیه بهتر از تمام کتب

(ص ۳۷ سطر ۱۲ من یقرء آیته من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین) ترجمه: کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند هر آینه برای او [صفحه ۱۴۷] بهتر از خواندن کتابهای پیشین و پسین است. در مفاد این آیه ها اندکی دقت فرمائید و در اطراف عقل و خرد گوینده آن تفکر نمائید، کتابی را که بهترین آیه‌های آن را استخراج و مورد مطالعه خوانندگان گرام قرار دادیم و به

ارزش علمی و ادبی و اخلاقی آن پی بردیم. اینک به بینید این مرد چه می گوید، یک آیه از آن کتاب را بهتر از تمام کتب اولین و آخرین «درستتوجه فرمائید یعنی آسمانی و زمینی و علمی و اخلاقی و غیره» دانستن بهترین و منطقی ترین دلیل بر بی خردی و جنون گوینده آن نمی باشد؟ کسی که اندک قوهی ممیزه داشته و معنی خوبی و بدی صحیح و سقیم را بداند هیچگاه ممکن نیست چنین یاوه‌ای بیاورد و لو آنکه در دیار بی خردان و دیوانگان باشد. همین ادعای بی خود و بی جا خود دلیل بر بی خردی است زیرا شخص عاقل بیهوده سخن نمی گوید «کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند برای او بهتر از کتب اولین و آخرین است» یعنی چه آیات او را یکایک خواندیم و به معنی آن پی بردیم جز یاوه و بیهوده سخن نگفته، پس چگونه یک آیه‌ی او بهتر از کتابهای اولین و آخرین است. در کتابهای اولین صرف نظر از کتب علمی - فقهی - منطقی - طبی - حکمت - فلسفه - کتب توره - انجیل قرآن در دسترس می باشد این آیه کذائی او در کجا است که این همه شأن برای آن قائل شده، مگر آیات ایشان همینها نیست که ما یک یک ذکر کردیم و شرح دادیم این آیات که از هیچ حیث ارزش نداشت پس گفتار آخدا روی چه [صفحه ۱۴۸] اصل بوده؟ کتب آخرین هم امروز در دسترس عموم است که با مندرجات آنها بشر امروز چه معجزاتی می کند. با چندین صد خروار بار در هوا می پرد، در زیر دریاها ساعت‌ها و روزها شنا می کند، با یک گرم جسم کثیف دنیائی را ویران می نماید، و با یک آمپول مزمن ترین امراض را نابود می سازد، در کره ماه پیاده می شود صدا و گفتگو و عملیاتش در صفحه تلویزیون دیده و شنیده می شود، و هزاران از این کارهای محیر العقول، بلی یک آیه‌ی بهاء الله که بوی گند آن دنیا را متعفن می سازد بهتر از این اکتشافات و اختراعات و خدمات بشری است؟ شما را به خدا اندکی فکر کنید آیا کسی که به میزان متوسط عقل و شعور داشته باشد یا مردم را اندکی دارای عقل و شعور بداند به چنین گفتاری مبادرت می ورزد؟ قطع دارم که شما خواننده‌ی محترم به عقل و شعور ما می خندید چرا بیهوده در اطراف این قبیل مزخرفات اوقات گرانبهای خود را صرف کرده به توضیح واضحات می پردازیم، ولی درد اینجا است که من کسانی را سراغ دارم که با هیچ قیمتی حاضر نیستند ذره‌ای در اطراف کار خود و مولای خود فکر کنند، تعصب را چنان با سمبه در شکم اینها جا داده و کوبیده و با سیمان و آهن بتون آرمه کرده اند که جز با دینامیت به وسیله‌ی دیگری نمی توان متلاشی و نابودش نمود، شما اگر با یک نفر بهائی روشن فکر تحصیل کرده طرف مذاکره قرار گیرید و این احکام و آیات را به رخش بکشید. [صفحه ۱۴۹] اولاً منکر خواهد شد که چنان چیزی نیست، پس از آنکه کتاب اقدس را باز نموده و آیه را نشان دادید می رود دنبال تأویل و تفسیرهای بدتر از گناه، وقتی آیه تفسیر را نشان دادید که بهاء الله می گوید هیچ کس حق تأویل و تفسیر آیات مرا ندارد، جواب خواهد داد جاهل را بر عالم بحثی نیست و در کلمات جمال مبارک اسرار و حکمتی هست که بشر از فهم او عاجز است و باید بروم از مبلغین و علمای بهائی سؤال نموده جواب شما را بدهم، همین که خود را مغلوب دید چه یک دکتر تحصیل کرده و چه یک نفر بهائی عامی بی سواد به دستور مولایش عباس افندی موقتاً خود را از چنگ شما خلاص می کند. بعضی‌ها هم که در مقابل دلائل منطقی در بن بست گیر می کنند و جوابی ندارند بدهند خود را متجدد و لا مذهب مآب نشان داده تظاهر به بی علاقه گئی به کیش خویش نموده خود را بهائی ندانسته گاهی هم قسم یاد نکرده ضمناً سعی می کنند بهائیت را جزء ادیان قلمداد کرده مزورانه می گویند هر یک از انبیاء آمده جمعی را پیرو خود کرده و بین بشر اختلاف ایجاد کرده و هنوز هم جانشینانشان مثل پاپ درباری درست کرده و بر دنیای مسیحیت حکومت می کنند. بهاء الله هم مثل آنها عده‌ای را به خود معتقد کرده همان برنامه را انجام می دهد یا باید همه را قبول نمود و یا منکر همشان شده بعبارة الاخری دین او را به دور انداخت. او از این حرفها فقط یک منظور دارد و آن هم این است که بهائیت را جزء ادیان بخورد طرف بدهد چون پس از صد و بیست سال [صفحه ۱۵۰] خودکشی و دوندگی هنوز که هنوز است در هیچ کشوری بهائیت را کیش ندانسته و رسمیت نداده اند. این تیره بختان نمی دانند یا بهتر بگوئیم نمی فهمند که بهائیت نه تنها مذهب نیست بلکه به مسلک هم شباهت ندارد چون مسلک‌ها مرا منامه و نظامنامه و فلان دارند که خیلی چیزهایش به درد بشر امروز می خورد، و سنگهایی که در جلو پا قرار گرفته برداشته می شود،

کارهایی که انجام می‌دهد صد در صد به نفع مردم و جامعه تمام می‌شود، ولی بهاء الله و کتاب آسمانی و احکام مسخره و رسوایش چه می‌کند، هیچ، فقط برای مفت خوری و ریاست، یا جلب رضایت مبعوث خود، مردم ساده لوح بیچاره را به وادی وهم و خیال سوق داده گمراه و بی‌بند و بار می‌گرداند همین و همین. اصولاً بهایی نمی‌خواهد بفهمد، وقتی که با او طرف صحبت هستی دقت فرمائید تمام سعی و کوشش‌اش این است که پشتش به خاک نرسد، در مقام فهمیدن نیست گوسفند است که گوسفند، مغزش را چنان این مزخرفات اشغال و آلوده کرده که دیگر جایی برای شنیدن حرف حساب باقی نمانده است. اگر در گفته‌های من شک و شبهه دارید به یکی از بهائیان متمدن درس خوانده مراجعه و وارد بحث شوید تا صدق اظهارات بر شما معلوم و به درد دل ما پی ببرید، تکرار می‌کنم گوش دارند نمی‌شنوند چشم دارند نمی‌بینند دل دارند اما نمی‌فهمند صم بکم عمی فهم لا یبصرون: صدق الله و رسوله علت دیگری که ما را به نوشتن این کتاب وادار نموده بیماری و [صفحه ۱۵۱] مرض تبلیغ این از خدا بی‌خبران است. مخصوصاً جوانهای دانشجو که گرفتار همکلاس دانشجوی بهائی خود شده و یک مشت حرفهای چرب و نرم و دلپسند تحویل گرفته و تمایل به شنیدن و دانستن دارد، و خواهی نخواهی گرفتار مبلغ خود فروخته بی‌وجدان شده، و به واسطه‌ی عدم اطلاع از سابقه این کیش ممکن است باعث انحراف بعضی جوانهای ضعیف النفس گردیده خود و خانواده‌شان را ناراحت و عصبانی گردانند بوده است. از این گوسفندان باید پرسید صد و خورده‌ای سال است که شب و روز کوچک و بزرگ زن و مرد می‌دوید و خود را هلاک می‌کنید که یک بیچاره‌ای را به دام انداخته داخل گله نمائید با این همه دونده‌گی به کجا رسیده و کجا را گرفته‌اید یکی دو نسل آمده و رفته‌اند شما هم و بعد از شما هم خواهند رفت و رو سیاهی به دغال خواهد ماند، شرم کنید حیا نمائید، کسی که با شما کاری ندارد، شما چرا مزاحم مردم می‌شوید و آتش اختلاف را دامن می‌زنید.

### آمیزش با ادیان

(ص ۳۹۵ سطر ۲ عشر و مع الادیان بالروح و الریحان لیجد منکم عرف الرحمن ایاکم ان تأخذکم حمیته الجاهلیه بین البریه کل بدء من الله و یئود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین) ترجمه: با کیش‌ها آمیزش نمائید به خوبی و خوشی تا از شما بوی خوش خدا را بیابند مبادا شما را تعصب نادانی فرا گیرد در بین [صفحه ۱۵۲] مردم همه از خدا آغاز شده و به سوی او بر می‌گردد او ایجاد کننده خلق و محل برگشت عالمیان است. این آیه که در آن روح و ریحان به کار رفته یکی از آیات برجسته بهاء الله به شمار می‌آید که دست آویز بهائیان بوده و پیوسته به رخ همگان کشیده و می‌بالند، مانند آنکه مسئله بغرنجی را حل کرده و یا قطعه جدیدی در جهان کشف نموده‌اند، کیشی که پایه و اساس نداشته و بر اصل حقه بازی و پشت هم اندازی و دروغسازای عده‌ای بیچاره و از همه جا بی‌خبر را گمراه نموده دکانی باز کرده قاچاقی و پنهانی با تقیه توی مردم زندگی کرده عقیده‌ی باطنی خود را از ترس مرگ آشکار نکرده و پنهان می‌داشته، بدیهی است برای حفظ جان خود و عائله‌اش باید با روح و ریحان با مردم آمیزش کند. این به خوبی و خوشی و فلان‌ها که دستور می‌دهد و با لغت روح و ریحان عقد اخوت خوانده از ترس و ضعف و نداشتن قدرت است، والا اگر نیروئی می‌داشت مثل سید باب حکم قتل عام را صادر می‌کرد، چنان که دیدیم جایی که زورش رسیده از هیچگونه جنایت خودداری نکرده و چهار نفر بایی ازلی بیچاره بی‌پناه مظلوم را با شقاوت و بی‌رحمی تکه پاره‌شان کرده به قتل می‌رساند، تنها گناه اینها این بود که بهاء الله را نمی‌توانستند به خدائی بشناسند. این جنایت به قدری بی‌رحمانه و دلخراش صورت گرفته که هر شنونده‌ای را تکان می‌دهد، زیرا این چهار نفر بی‌پناه در بین آن جمعیت در واقع میهمان بوده‌اند و گناهی نداشته‌اند. بهاء الله به خیال آنکه ممکن است جاسوسی کنند بی‌انصافانه [صفحه ۱۵۳] دستور قتل آن مظلومان را می‌دهد، تف بر این وجدان و مرگ بر این عقیده. این آیه و احکام‌ها برای چند نفر بهائی گمنام در ایران نازل می‌شده چون غیر از ایران در جای دیگر بهائی وجود نداشته است. بهائیان که به تقلید از مولا- و پیشوایانشان تقیه بیش گرفته خود را مسلمان و شیعه معرفی و در ایام عزاداری محرم به سر و



روی خود کوفته سینه و زنجیر زده روضه خوانی کرده خیرات داده خود را شیعه دو آتشه نشان می‌دادند، یک چنین مردمان قاچاق ترسو با شدشمنان خونی خود اگر به خوبی و خوشی آمیزش نکنند چه کنند.

### بدون اجازه داخل نشوید

(ص ۳۹ سطر ۵ ایاکم ان تدخلو بیتا عند فقدان صاحبه الا بعد ذنه تمسکو بالمعرف و فی کل الاحوال و لاتکونن من الغافلین) ترجمه: (مبادا داخل شوید خانه‌ای را نزد گم شدن صاحب آن مگر پس از اجازه او به نیکی بیاویزید در همه حال و نباشید از غافل شدگان). هر چند تصمیم داشتیم با لفظ کاری نداشته باشیم ولی این آیات به اندازه‌ی جفنگ است که نمی‌شود از نظر شما خوانندگان عزیز پنهان داشت دقت فرمائید «عند فقدان صاحبه» چه معنی دارد. فقدان در لغت عرب به معنی گم شدن یا گم کردن است چه ربطی به [صفحه ۱۵۴] نبودن دارد. نمی‌دانم این مرد چقدر کودن بوده که نتوانسته لاقول این معنی را از قرآن اقتباس نموده بگوید: «لاتدخلو البيوت الا- باذن اهلها» ایشان هم می‌خواستند همین مطلب را بگویند که «بدون اجازه به خانه مردم داخل نشوید» ملاحظه فرمائید برای اداء دو سه کلمه چه غلطی مرتکب شده «مبادا داخل خانه نزد گم شدن صاحب آن شوید» چه معنی دارد، اگر عین عبارت قرآن را اقتباس می‌کرد نه غلطی مرتکب شده بود و نه مجبور بود به کلمات بی‌معنی متوسل شده و بالاخره هم نتواند مقصود خود را برساند، البته یکی از آن آیات کذائی هم که خواندن آن از کتب اولین و آخرین بهتر است همین آیه می‌باشد، جماعتی که گوینده این عربی‌ها را خدا یا پیغمبر بدانند چگونه مردمانی هستند؟!

### زکات بدون نصاب

(ص ۳۹ سطر ۷ قد کتب علیکم تزکیه الاقوات و مادونها بالزکوه هذا ما حکم به منزل آیات فی هذا الشرح المنیع سوف نفصل لکم نصابها اذا شالله و اراد أنه يفصل ما يشاء بعلم من عنده أنه لهو العلام الحکیم) ترجمه: به تحقیق نوشته شده بر شما پاک کردن خوردنیها و غیر آنها بزکوه این است آنچه حکم کرده است به آن فرود آورنده نشانیها در این برگ سفید و بزرگ به زودی تفصیل خواهیم داد نصاب آن را اگر خدا بخواهد و اراده نماید زیرا او تفصیل می‌دهد هر چیزی را [صفحه ۱۵۵] که بخواهد به وسیله دانش از نزد خودش اوست بسیار دانا و حکیم» جمال قدم جل ذکره الاعظم در عین آنکه احکام اسلامی را شایسته قرن بیستم ندانسته مع ذلک قدم بقدم از احکام اسلامی تقلید ناقص نموده از آن جمله در مورد زکوه است که پیغمبر اسلام بنا به اقتضای محیط و زمان و برای تجهیز سپاه و به منظور حفظ حدود و ثغور اسلام زکات را واجب ساخت آن هم در موارد محدود و معین مانند گندم - جو - خرما - مویز - گوسفند شتر - طلا، ولی جمال مبارک اولاً زکوه را بر خوردنیها و سایر چیزها واجب دانسته «یعنی بر همه چیز» ثانیاً نصاب و میزان آن را تعیین نکرده، اول وعده می‌دهد که به زودی میزان آن را تعیین خواهد کرد، سپس پشیمان شده به خواست و اراده خدائی موکول می‌سازد. این خود عمل غلط و بیجائی است که شخص موضوع را بگوید و آن را ناقص گذارده و بعد هم فراموش کند، مانند تعیین دیات «جزا» ضرب و جرح که وعده کردند ولی فراموش نمودند، اکنون با چنین حکم دم بریده تکلیف بهائی متدین چیست، زیرا زکوه را واجب کرده ولی میزان آن را معین نه نموده چه مقدار و چه مبلغ یکی باید بپردازد معلوم نیست، مسخره است، مسخره.

### گدایی جز برای بهاء الله حرام است

(ص ۳۹ سطر ۱۰ لایحل السئوال و من سئل حرم علیه العطاء قد کتب علی الکل ان یکتسب و الذی عجز فلولو کلاء و الا [صفحه ۱۵۶] غنیا ان یتنوله ما یکفیه اعملو حدود الله و سننه ثم احفظوها کما تحفظون لفسکم و لاتکونن من الخاسرین) ترجمه: جایز و



حلال نیست سؤال (کدائی) و کسی که سؤال کرد (گدائی نمود) حرام است بر او بخشش نوشته شد بر همه اینکه کسب کنند و کسی که عاجز باشد پس بر عهده و کلا بیت العدل و اغنیاء است که معین نمایند برای او چیزی که کفایت کند زندگی او را عمل کنید حدود خدا را و روش‌های او را سپس نگاهدارید آن را چنان که نگه می‌دارید نفس خودتان را و نباشید البته از زمره زیان کاران). اگر گدائی و سؤال برای مردم حرام است چرا آقای بهاء الله با آن همه اصرار و التماس خود گدائی کرده و صدی ۱۹ عایدات اغنام را مطالبه می‌کند، مگر بین میرزا حسینعلی نوری با میرزا عیقلی کجوری چه تفاوتی موجود است که برای او عملی واجب و برای دیگران همان عمل حرام و ناروا باشد، مثل موی سر و گیسوان که برای خود مباح و برای اغنام حرام نموده است. گدائی بر اثر احتیاج و احتیاج نتیجه بیکاری و تنبلی است، گدائی چه دهشاهی چه ده هزار تومان در نفس عمل تفاوتی نخواهد داشت هر دو گدا و هر دو تنبل و هر دو بار دوش جامعه هستند وجود هر دو در جامعه مضر و انگل خواهد بود، این گدائی چه در کنار کوچه و چه در ساختمانهای مجلل، چه به عنوان رد مظالم و چه به عنوان نوزده درصد، هیچ تفاوتی ندارد هر دو مساوی است، چه تحصیل کرده اکسفورد لندن چه درس خوانده نجف اشرف، هر دو گدایند، ولی گدای گردن کلفت اگر ندادی این تکفیر و دیگری حکم نقض صادر [صفحه ۱۵۷] می‌نماید، هر دو بگیرند و هر دو مفتخور، چرا مانند دیگران کار نمی‌کنند و زحمت نمی‌کشند. امیر المؤمنین علی علیه‌السلام که به اتفاق دوست و دشمن یگانه نابغه دوران زمان و خلیفه مسلمین بود جز از راه زحمت زندگی نمی‌گرد لقمه‌ای نان جوینی بر اثر کار و زحمت به دست می‌آورد پیراهنی از پشم شتر بر تن داشت که از زیادی وصله متن آن ناپیدا بود. چاپلوسان اظهار داشتند که سزاوار خلیفه مسلمین نباشد که چنین پیراهن وصله‌دار بپوشد، فرمود: وای بر شما از مال کی پیراهن تازه بپوشم، به خدا سوگند پوشیدن این جامه‌ی پاره پاره برای من به مراتب بهتر از استفاده از حق دیگران و گوارا تر از غضب خداوندی است، دنیای شما در نظر من از کثافات شکمبه خوک نجس تر است، این بود طریق زندگانی پیشوا و مقتدای عظیم الشان، و این بود روش هادی و راهنمای بزرگ عالم بشریت. اکنون مدعیان نیایت را نگرید چه تشریفات از مال مردم برای خود قائل و بیت المال چگونه بین عشیره و اقوام تقسیم می‌شود یکی صدی ۱۹ از عایدات را می‌خواهد و می‌گیرد دیگری هم وزن خود طلا دریافت می‌کند. به عقیده نگارنده زیاد تقصیر متوجه این گدایان نیست مادامی که مردم باربر باشند باید سواری دهند ملتی که نتواند تشخیص دهد خدا به پول احتیاج ندارد چشمش کور اینقدر سواری بدهد تا او ماند. [صفحه ۱۵۸]

### دل شکستن با طلا جبران شود

(ص ۳۹ سطر ۱۹ قد منعتم فی الكتاب من الجدل و النزاع و الضرب و امثالها عما یحزن به الا فئده و القلوب من یحزن احدا فله ان ینفق تسعته عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین) ترجمه: به درستی که منع شدید در کتاب از جدال و نزاع و کتک زدن و مانند آنها از چیزهایی که محزون می‌سازد دلها را کسی که محزون نماید یکی را پس بر اوست که انفاق کند نوزده مثقال طلا. این است آنچه حکم کرد به آن مولای جهانیان. در ابتکار این حکم نمی‌توان تردید نمود زیرا جمال قدم به سکه به موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت می‌داده خواسته است به وسیله‌ی شدن جزا فحش و ناسزا را که منجر به حزن و شکستن دل می‌شود ریشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آن را نکرده و شاید لازم هم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هر چه بگوید اغنام بی‌چون و چرا عمل خواهند کرد حزن و تأثر موضوعی است وجدانی و برای تشخیص میزان الحزنی در دست نیست تا بتوان صحت و سقم ادعای اشخاص را تشخیص داد، هستند اشخاصی که به هزاران فحش و ناسزا کوچکترین ترتیب اثر نمی‌دهند. در مشهد پیرمردی می‌گذشت زنی به او فحش داد پیرمرد هیچ عکس‌العمل از خود نشان نداد پرسیدم چرا جوابش را ندادی؟ [صفحه ۱۵۹] گفت من فحش او را تحویل نگرفتم. اشخاصی هم وجود دارند که به یک کنایه متأثر می‌گردند قاضی بیت العدل به چه وسیله و از چه راهی می‌تواند میزان حزن را تشخیص دهد؟ علاوه بر این دامنه محزونی دلها بسیار وسیع است هر روز بین زن و شوهر، پدر و

پسر، آقا و نوکر، رفیق و دوست، رئیس و مرئوس، هزاران کلمات حزن آور بی اختیار مبادله می‌شود که اگر همه به محکمه مراجعه نمایند کار قاضی زار و به کار دیگر نخواهد رسید. موضوع این آیه نکته‌ی دیگری را بیاد ما می‌آورد که خدای قرن بیستم دل شکستن را بالاتر از هتک ناموس امت خود دانسته برای این ۱۹ مثال طلا جزا قائل شده، یعنی هتک ناموس یک دوشیزه بهائی با نصف کمتر یک فحش مساوی دانسته است، پس صرفه در این است که از فحش صرف نظر کرده به سراغ زن یا دختر آن کس رفته هم لذتی برده هم دق دلی در آورده و از همه بهتر ده مثال طلا-هم صرفه جوئی کرده است. به نظر شما خواننده عزیز گوینده‌ی این یاوه‌ها از عقل و خرد عاری نبوده و کسانی که به خدائی این شخص و احکام او ایمان دارند از عقل و شعور بری نیستند؟ معلوم می‌شود بهاء الله اصولاً- به ناموس و عفت و عصمت چندان ارزشی قائل نبوده آن را جزء موهومات دانسته به ثمن بخس که ۹ مثال طلا باشد معامله کرده است تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل [ صفحه ۱۶۰ ]

### الواح باسماع خوانده شود

(ص ۴۰ سطر ۱۵ علمو ذریاتکم ما انزل من سماء العظمه و الاقتدار ليقرلو الواح الرحمن باحسن الالحن فی الغرف المبنیه فی مشارق الاذکار) ترجمه: پیامزید اولاد خود را آنچه نازل شده از آسمان بزرگی و توانائی تا بخوانند الواح خدا را به نیکوترین آهنگ‌ها در غرفه‌های بناء شده در مشرق الاذکارها). جمال قدم خواسته‌اند رکاکت لفظی و معنوی الواح آسمانی خود را به وسیله‌ی آواز و آهنگهای خوش برطرف نمایند تا شنونده متوجه اغلاط و رکاکت الفاظ و پوچی الواح نشده خاطرش مشمئز نگردد بلکه متوجه سماع باشد و از آواز خوش لذت برد زیرا آواز خوش هر شعر و نثر پوچ و بی‌معنی را دلپذیر می‌سازد این است علت و شان نزول این آیه آسمانی.

### مصیبت بزرگ بهائیان

(ص ۴۱ سطر ۱ کتب علیکم تجدید اثاث البیت بعد انقضاء تسعته عشر سنه کذلک قفل الامر من لدن علیم خبیر) ترجمه: نوشته شد بر شما تجدید اثاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال این چنین گذشت امر از جانب دانا و آگاه. به موجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال [ صفحه ۱۶۱ ] یکبار آغاز می‌شود، زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یکبار هر چه اثاثیه دارند بسوزانند یا به دریا بریزند و اثاثیه جدید خریداری نمایند. در بادی امر از کلمه سوزانیدن یا به دریا ریختن اثاثیه تعجب خواهید کرد ولی تعجب نفرمائید فقط توجه کنید، بهاء الله هنگام انزال آیات و همچنین عبدالبهاء و شوقی افندی مرتباً در الواح و گفتار و بخش نامه‌های خود دنیاگیر شدن این کیش در زمان خیلی کوتاهی را به اغنام وعده داده اغنام هم به همین امید و آرزو شب سر به بالین می‌گذارند صبح که بیدار شدند دنیا را بهائی به بینند، اکنون ما هم بر همین فرض با آرزوی آنها شریک شده فرض می‌کنم بهائیت دنیا را گرفته و فقط احکام اقدس در روی زمین روانست، همه بهائی هستند و همه می‌خواهند. اثاثیه کهنه را فروخته اثاثیه جدید تهیه کنند، وقتی که اهالی یک شهر یا یک کشور بخواهند اثاثیه خود را بفروشند خریدار اثاثیه مستعمل وجود نخواهد داشت، چون همه بهائی هستند باید تجدید اثاث کنند، پس ناچار اثاثیه کهنه را عموماً یا به دریا ریخته یا باید بسوزانند زیرا نه مصرف دارد نه خریدار، موضوع اجناس نفیس و قیمتی هم تقریباً منتفی است، درب تمام موزه خانه‌های دنیا را باید کل گرفت، چون بهاء الله فرموده هیچ شیئی بیش از ۱۹ سال نباید عمر کند. اشیاء یادگاری خانواده‌گی که چند پشت نگهداری شده و جزء اشیاء عتیقه در آمده و قیمت خیلی خوبی پیدا کرده به امر بهاء الله باید سوزانده و به دور انداخته شود، با ظهور اعظم این عادات و رسوم باید [ صفحه ۱۶۲ ] از بین برود، اشیاء عتیقه چیست، یادگار خانوادگی و اجدادی کدام است، همه چیز باید تازه شود، چون دین هم تازه شده. تازه جناب بهاء الله یک استخوان هم لای زخم گذاشته معلوم نکرده اشیائی که ۱۹ سال کار کرده باید تعویض شود یا کلیه

اثاثیه خانه، اگر نظر اولی باشد که هر خانواده برای هر تکه اثاث باید شناسنامه و دفتر و دستک تهیه کند که وقتی ۱۹ ساله شد نابودش کند، و اگر منظور کلیه اثاثیه باشد اشکال دیگری پیش می‌آید یعنی چنانچه ۶ ماه قبل از تعویض اثاثیه فرضاً یک تخته قالی یا قالیچه یا لوستر کریستال و غیره خریداری شده جزء اثاث منزل در آمده باشد طبق این آیه شریفه باید تعویض شود ولو شما خیلی هم علاقه به شیئی نامبرده داشته باشید. از این مرد لایشعر باید سؤال کرد چرا ظروف ظریف دوره‌های قبل، چینی‌های قدیم، شال وزری‌های کهنه، مجسمه‌های فلان مجسمه ساز معروف، تابلو و نقاشی‌های نقاشان هنرمند، قالی و قالیچه‌های دوره‌های خیلی قدیم که تازه گی و درخشندگی و جلوه خود را حفظ کرده، و یک بر صد یا هزار بلکه صد هزار بر قیمتش افزوده شده و نشانه صنعت و تمدن یک ملتی است باید به دور انداخته یا سوزانده از بین برده شود، از این عمل چه سعادت‌ی نصیب بشر خواهد گردید، بیچاره بدبخت عاجز با این فکر و تدبیر ادعای خدائی هم می‌کند.

### پاهای را بشوئید

(ص ۴۱ سطر ۵ اغسلوا رجلکم کل یوم فی الصیف و الشتاء [صفحه ۱۶۳] کل ثلثه ایام مره واحده و من اغتاض علیکم قابلوه بالرفق و الذی زجرکم لاتزجروه و دعوه بنفسه توکلوا علی الله المنتقم العادل القدير). ترجمه: بشوئید پاهای خود را هر روز در تابستان، و در زمستان هر سه روز یکبار فقط، و کسی که غضب کرد بر شما در عوض به مدارا رفتار نمائید و کسی که شما را بیازارد شما او را نیازارید و اگذارید او را به خود و توکل نمائید بر خدائی که انتقام گیرنده و توانا است. به به عجب خدای رؤوف و مهربانی است که به اغنام خود شستن پا را تعلیم می‌دهد گویا خود و امت خود را در عصر حجر تصور کرده که شستن پا را تعلیم می‌دهد، مثل اینکه تمام احکام را از کلی و جزئی مو به مو تشریح کرده و هیچ حکمی از احکام ما به الاحتیاج بشری را فرو گذار نکرده اینک به فروعات پرداخته شستن پا را یاد می‌دهد، و عجب این است که در زمستان شستن پا را فقط به سه روز یکبار محدود می‌سازد یعنی اگر کسی همه روزه پای خود را بشوید تخلف از امر خدا کرده و معصیتی را مرتکب شده است زیرا به جمله مره واحده منحصر می‌نماید. ملت‌های متمدن که نامی از بهائیت و جمال مبارک و جمال قدم به گوششان نخورده و نشنیده‌اند، صبح از تختخواب یکسره به حمام رفته سر تاپای خود را زیر دوش شسته سر میز صبحانه حاضر می‌شوند، گذشته از اینها شستن پا در زمستان و تابستان چه ربطی به توکل بر خدا و مدارا کردن در برابر زجر دارد در دنباله شستن پا می‌بایستی گفته باشد پاهای خود را بشوئید تا دیگران از بوی تعفن پای شما در عذاب نباشند، نه اینکه بگوئید پای خود را بشوئید و کسی که نسبت به شما [صفحه ۱۶۴] غضب کرد با به مدارا رفتار نمائید، و به خدا توکل کنید، اینها هیچ ربطی با هم ندارند. آیا گوینده این گفتارهای ناهنجار دیوانه نیست، مگر بی‌ربطی گفتار دلیل بر جنون گوینده آن نمی‌باشد؟ تازه کسی که کلام خود را با انتقام گیرنده و توانا ختم می‌کند چرا ما قبل آن را با تعلیم بی‌غیرتی و بی‌حسی تنظیم می‌نماید؟ در صورتی که قرآن قصاص را توصیه می‌نماید گویا در اینجا خواسته چاشنی از افکار حضرت مسیح داشته باشد!

### صعود بر منبر حرام است

(ص ۴۱ سطر ۸ قد منعتم عن الارتقاء الی المنابر من اراد ان یتلو علیکم آیات ربه فلیقعہ علی الكرسي الموضوع علی السریر و یذکر لله ربه و رب العالمین قد احب الله جلوسکم علی السریر و الكرسي لعز ما عندکم عن حب الله و مطلع امره المشرق المنیر) ترجمه: به درستی که منع شدید از بالا رفتن بر منبرها کسی که بخواهد اینکه بخواند بر شما آیات پروردگار خود را پس باید بنشیند بر تخت که نهاده شده باشد آن هم بر تخت و به ذکر خداوند پروردگار خود و پروردگار جهانیان پردازد به تحقیق دوست داشته خداوند بر تخت و تخت‌ها به واسطه‌ی عزت آن چیزی که نزد شما است از دوستی خداوند و محل طلوع امر او که فروزان و نوربخش است. ]

صفحه ۱۶۵] بنام چنین خدای مهربانی را که به گوسفندان خود نشست و برخاست را نیز تعلیم داده و آنان را از زحمت بالا رفتن پله‌های منبر نهی می‌کند، کرسی در لغت عرب به معنی تخت و سریر به عبارت دیگر همان تخت است. در اینجا آقای بهاء الله خواسته اظهار فضل و اعجاز نماید دستور داده تخت را بر تخت گذارده بر آن قرار گیرند معنی این جمله چنین می‌شود که به جای منبر دو صندلی را روی هم گذارده بر آن قرار گیرند و به ذکر خداوند پردازند، این عمل کار مشکل است زیرا دو صندلی روی هم بند نمی‌شود مگر اینکه چند نفر آن را نگه دارند، یا اعجاز بهاء الله به فریاد رسد، و یا اینکه صندلی دو طبقه بسازند که باز همان منبر خواهد شد، ولی گویا مقصود بهاء الله از نهادن کرسی بر سریر بدین معنی نبوده، شاید مقصود دیگری داشته و از بیان آن عاجز بوده و نتوانسته مطلب خود را پروراند، مثلاً منظورش از سریر فرش قالی بوده که صندلی را روی فرش قرار دهند و بر اثر عدم اطلاع و احاطه به لغت عرب فرش قالی را سریر تعبیر نموده، یا اینکه مقصودش از کرسی همان صندلی و سریر تخت معمولی بوده که صندلی را روی تخت نهند تا خواننده آیات بر آن نشسته تلاوت نماید. خلاصه مقصود ایشان هر یک از این معانی باشد غلط است، و دلیل بر عجز و ناتوانی در بیان مطلب، مگر آنکه در این مورد هم متابعت از بهاء الله کرده بگوئیم هر چه ایشان گفته و نوشته‌اند صحیح است و مردم باید گفته‌ها و قواعد زبان خویش را با آن تطبیق نمایند، چنانچه خودش می‌گوید گفته‌های مرا با قواعدی که در بین مردم است تطبیق نکنید [صفحه ۱۶۶] بلکه قواعد معموله را باید با گفتار من بسنجید، در این صورت غلطهای لفظی و معنوی ایشان بخشوده است و باید اهل زبان کتب صرف و نحو و دستور را اصلاح نمایند. باید دید مردم این ادعا را می‌پذیرند و اغلاط او را می‌بخشند اگر مردم این اندازه گذشت داشته باشند باید یکباره ادبیات را کنار گذاشته از لغات موضوعه معانی منظوره را نداشته باشند، اگر کسی به دیگری ناسزا گفت و ادعا کرد که منظورش از این کلمه تعریف و تمجید بوده نه فحش از او به پذیرند در اطراف این موضوع بیش از این سخن روا نیست.

### حمل اسلحه حرام است

(ص ۴۲ سطر ۱۰ حرم علیکم حمل آلات الحرب الاحین الضروره و احل لکم لبس الحریر قد رفع الله عنکم حکم الحد فی اللباس و اللحی فضلا من عنده انه لهو الامر العلیم) ترجمه: حرام شد بر شما حمل اسلحه مگر هنگام ضرورت، و حلال شد بر شما پوشیدن حریر، رفع شد از شما حکم حد از پوشاک و ریش به واسطه‌ی فضل و بخشش پروردگار به درستی که او فرما نفرما و دانا است. این آیه هم مربوط به احکام (سید باب) است که آنها را نسخ کرده حلالش را حرام و حرامش را حلال دانسته بر اثر این جسارت از ترس بابی‌ها در آیه بعد می‌گوید: [صفحه ۱۶۷]

### حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنیم

(ص ۴۳ سطر ۲ لویحل ما حرم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحدان یعترض علیه و الذی توقف فی اقل من آن انه من المعتدین الذی ما فاز بهذا الاصل الاسنی و المقام الاعلی تحرکه اریاح الشبهات و تقلبه مقالات المشرکین من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامه الکبری حبذا هذا المقام الابهی الذی بذکره زین کل لوح منیع) ترجمه: اگر حلال نماید آنچه را که حرام بوده در آغاز پیدایش یا بر عکس، حرام نماید آنچه را که حلال بوده، نیست برای کسی که به او اعتراض نماید و کسی که یک آن توقف نماید (در خدائی بهاء الله تردید کند) به درستی که او از متجاوزین است و کسی که فائز نشد (بهاء الله را به خدائی شناخت) به این بیخ روشن و جایگاه بالا تحریک کرده است او را بادهای شبه‌ها و منقلب ساخته است او را حرفهای مشرکین کسی که رسید به این بیخ (به بهاء الله ایمان آورده و او را شناخت) به تحقیق که رسیده است به پایداری بزرگ به به از این جایگاه روشن که به ذکر او تزئین شده هر لوح بزرگی. «این همه رجز خوانی پس از آنی است که احکام بیان را نسخ نموده و مورد اعتراض سخت برادرش میرزا

یحیی صبح ازل و پیروان باب واقع گردیده که چگونه میرزا حسینعلی که خود یکی از پیروان و بنده گان رب اعلی (سید باب) بوده جسارت را به جائی رسانده که [صفحه ۱۶۸] حلال او را حرام و حرامش را حلال می‌نماید، بهاء الله که تازه بر خر خویش سوار و اکثر بایبان را فریب داده مرید خویش ساخته، سیاست خارجی هم پشتیبانش بوده و با کمال صراحت در جواب می‌گوید اگر ما آنچه در ازل حرام بوده (مانند مال یتیم و هم بستری با مادر) حلال نمائیم و آنچه در روز نخست حلال بوده مانند (حق الزحمه و استفاده از نتیجه زحمت) حرام سازیم کسی حق اعتراض ندارد. در این مورد صرف نظر از بطلان ادعای هر دو بزرگوار (سید علیمحمد و میرزا حسینعلی) باز هم همان ایرادی که قبلا گذشت وارد است زیرا معقول نیست که خداوند کسی را به حق مبعوث سازد کتاب و احکام نازل نماید هنوز یک حکم از احکامش اجری و عمل نشده دیگری را بر انگیزد که احکام او را لغو و نسخ نماید. نفس عمل بهاء الله که اقدام به نسخ قوانین و احکام سید باب باشد می‌رساند که احکام او مطابق مقتضیات عصر و زمان او نبوده و این خود بهترین دلیل بر بطلان ادعایش می‌باشد. پس از آنکه ادعای سید باب بنا به عمل و رفتار بهاء الله که خود یکی از اصحاب و مؤمنین سید باب بوده باطل گردید، ادعای بهاء الله (بر فرض حقانیت سید باب) به طریق اولی باطل می‌شود، برای درک مطلب اندکی توجه و ذقت و فکر لازم است، در صورتی که بدیهیات محتاج فکر و دقت نیست ولی چه می‌توان کرد که بهائیان مسائل بدیهی را هم نمی‌توانند تشخیص داده و تفکیک نماید، ما هم به همین اندازه قناعت نموده می‌گوئیم، بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی. [صفحه ۱۶۹]

### یک خط و زبان انتخاب کنید

(ص ۴۹ سطر ۱۷ یا اهل المجالس فی البلاد اختار و لغته من اللغات لیکم بهلمن علی الارض و کذلک من الخطوط ان الله یبین لکم ما ینفعکم و لیغنیکم عن دونکم انه لهو الفضال العلیم الخیر) ترجمه: ای کارمندان مجلس‌ها در شهرها برگزینید زبانی را از بین زبانها تا با آن گفتگو کنند هر کس که بر زمین است همچنین اختیار کنید از خطها به درستی که خداوند بیان می‌کند برای شما چیزی را که برای شما نفع دارد و بی‌نیاز سازد شما را از غیر شما به درستی که او بخشنده و دانا و آگاه است. این حکم یکی از اصول ۱۲ گانه عباس افندی است، که چندی پیش در دوره شوقی افندی به دستور او زبان اسپرانتو زبان عمومی بین المللی اعلام و بهائیان از زن و مرد به تحصیل و فراگرفتن آن زبان پرداخته و آقای بهمن شیدائی که گویا یکی از بهائیان تهران بود کتابی به آن زبان تألیف و از این راه استفاده کامل برد، شور و غوغائی در بین بهائیان برپا شد، کلاسهای شبانه دائر و سر و صدای عجیبی راه انداختند که تعلیمات جمال مبارک عملا در دنیا اجری می‌شود، چه و چه و چه و چه، ولی بر خلاف انتظار اغنام و ولی امر شوقی افندی با اینکه زبان اسپرانتو زبان آسان و خوبی بود به نحوست بهاء الله گرفتار و خود به خود محو شده و از بین رفت، چنان که اکنون نامی هم از آن [صفحه ۱۷۰] زبان باقی نمانده و یکباره در بوته فراموشی نهاده شده، کان لم یکن شیئا مذکور این آرزو را هم بهاء الله و بعد از او عبدالبهاء و اخیرا غصن ممتاز شوقی افندی ولی امر الله به گور بردند و اعضای مجالس عالم به ریش مبارک خدا پوزخند زدند. البته داشتن یک زبان عمومی بین المللی در دنیا بسیار خوب و مفید است این چیزی است که همه می‌دانند و آرزوی آن را دارند حرف اینجا است که داشتن آرزو و گفتن به اینکه فلان کار را بکنید مشکلی را نمی‌گشاید چنانکه تا کنون نگشوده گوینده باید راهش را نشان دهد مخصوصا بهاء الله که خدای قرن بیستم است خدائی که کارهایی بسیار کوچک را نتواند انجام دهد به چه درد می‌خورد، این چنین خدائی به دو پول سیاه نمی‌ارزد. فلان کار را بکنید خوب است فلان عمل را انجام دهید مفید است گره از کار مردم باز نمی‌کند، مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

(ص ۵۰ سطر ۲) انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم الاول و هو الاس الاعظم انزلناه فی الواح آخری و الثانی نزل فی هذا اللوح البدیع (ترجمه: به درستی که ما قرار داریم دو چیز را نشانه بلوغ (کمال) جهان نخستین که آن پایه بزرگ است فرود آوریم در الواح دیگر و دوم فرود آمده در این لوح تازه و بدیع. [صفحه ۱۷۱] آخدا چون به حد پرستش به طلا علاقمند بوده و تا آخرین روزهای زنده گی اش اوقات خود را مصروف کیمیاگری (طلا سازی) می نموده ولی به کشف و ساختن آن توفیق نیافته «چنان که در لوح کیمیای معروفش دستوراتی درباره ساختن طلا می دهد» این آرزو را هم با خود به گور برد ولی کثرت علاقه موضوع را جزء کیش قرار داده و تکمیل این علم را نشانه بلوغ و کمال عالم دانسته، بفرموده ایشان بشر هر وقت به کشف طلا سازی موفق گردید دنیا به حد کمال بلوغ رسیده است، نشانه دوم بلوغ تعالم وحدت زبان تشخیص داده اند که پس از کشف طلاسازای اگر موفق به وحدت زبان هم شد دیگر در عالم بشریت نقصی وجود نخواهد داشت و به سر حد کمال خواهد رسید. ملاحظه فرمائید چقدر فکر این مرد محدود و چه اندازه نظرش کوچک بوده که بلوغ دنیا را در تکمیل علم کیمیا و ساختن طلا دانسته، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، بی خود نبوده که عباس و شوقی برای نابودی اقدس و از بین بردن آن اینقدر خود کشی می کردند. [صفحه ۱۷۲]

### چند سؤال از روشنفکران بهائی

خوانندگان محترم دوستان عزیز خانم ها و آقایان در اینجا احکام و آیات کتاب آسمانی اقدس به پایان می رسد حال می خواهم بعضی سئوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلا- بپرسم معنی این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست؟ بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفرد - یا سؤال کنم این دعا که به تقلید از دعای (بک یا الفرور - بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد المتفرد - بسم الله الفرد المتفرد - یا سؤال کنم این دعا که به تقلید از دعای (بک یا الله) شیعیان ساخته شده که بی خردی و خداناشناسی و غلطبافی او را یک جا نشان می دهد به چه درد بشر امروز می خورد بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی بک یا کاشف بک یا ناشف بک عاطف انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی بک یا جان بک یا ایمان انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی بک یا تائب بک یا نائب بک یا زادب انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی یا قاتل عشاق یا واهب فساق یا کافی بان تحفظ حامل هذا الورقه المبارکه که ثم الذی یلقى علیها ثم الذی یلقى علیها یمرفی حول بیت التی هو فیها ثم اشف بها کل مریض و علیل و فقیر... پس از آنکه دویمت بار به خدا سوگند می دهد و صد نام چرند [صفحه ۱۷۳] بر روی او می گذارد در پایان چنین می خواهد که با خود دارنده این دعا و خواننده آن و کسی را که از پیرامون خانه گذرد که این دعا در آن خانه باشد نگهدارد - از چه نکه دارد - چرا نکه دارد به گفته عوام آن سوگندت که می دهی و آن کارت که می فرمائی. یا سؤال کنم اینکه در لوح احمد می گوید: «فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرافی ایامک و لا تکن من الصابرین فان الله قد قدر لقارئها اجرماه شهید» یعنی ای احمد این لوح را از برکن و هر روز آن را بخوان و نشکیب زیرا خدا بخواننده آن مزد صد شهید خواهد داد. شهید کسی را گویند که در راه دین خدا جنگیده و در میدان جنگ کشته شده باشد. بهاء الله به کسی که چند سطر عربی مغلوط را بخواند گذشته از اینکه هر حاجتی داشته باشد بر آورده می شود ثواب و مزد صد شهیدی که در میدان جنگ جنگیده و کشته شده به او ارزانی خواهد داشت، باید پرسید چرا مگر خواندن یک لوح چه سختی دارد، یا چه نتیجه بزرگی از آن به دست می آید که چنین مزد بزرگی به خواننده آن داده شود آیا چنین سخنی از کسی که به دعوی پیغمبری یا خدائی برخاسته نشان هوسبازی و بیخردی نیست؟ دوم چنین سخنی از یک بنیادگذار دین کندن ریشه دین خود نیست؟ چه در جائی که مردم توانند با خواندن یک لوح مزد صد شهید [صفحه ۱۷۴] گیرند چه نیازی دارند که به کارهای نیک دیگر پرداخته از بدیها و گناهها بپرهیزند. بهائی ها به کسانی که در جنگهای بایبگری در



مازندران و زنجان و جاهای دیگر کشته شده‌اند بسیار ارزش قائل‌اند، بیچاره گان پس از آنکه جنگها کرده و آدم‌ها کشته و خود کشته شده‌اند یک شهید بیشتر نبوده و مزد یک شهید دریافت خواهند داشت. ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روز یکبار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیر شود و بمیرد مزد صدها و هزارها شهید را خواهد گرفت؟ این سخن از بهاء مانند آن است که کسی کارخانه‌ی تاسیس کند و به کارگران مزدهائی تعیین نماید و یک روز هم هوس به سرش زده یک رباعی بسازد و بگوید هر کس رباعی مرا از بر کرده و بیاید در مقابل من بخواند مزد صد کارگر به او خواهیم داد پیدا است که این آگهی در کارخانه را خواهد بست زیرا کارگران به جای اینکه ۸ ساعت کار کنند مزد یک روز بگیرند رباعی آقای کارخانه‌دار را حفظ کرده در مقابلش خوانده مزد صد کارگر را گرفته پی خوشیهای خود خواهند رفت. یا پیرسیم این کلمات و جملات از یک مدعی نبوت چه معنی دارد «از باغ الهی با سدره‌ی ناری آن تازه غلام آمد، هی هی هذا جذب الهی، هذا طلع رحمانی، هذا قمص ربانی» این کلمات یعنی چه از این قبیل سئوالات به قدری داریم که با آیات بیان و اقدس برابری می‌کند: آیا خدا پیغمبر و نبی را برای گفتن این مهملات به میان بشر می‌فرستد؟ [صفحه ۱۷۵] جای بسی تأسف است که این هموطنان عزیز ما که کور شده‌اند تا جمال منیر بینند و کر شده‌اند تا صدای ملیح بشنوند و گوسفند شده‌اند تا فکر و عقل نداشته باشند فاعتر و یا اولی الابصاد

### مطالعه از جنبه‌های سیاسی

حال قدری هم از جنبه‌های سیاسی قضیه را تجزیه و تحلیل کنیم در سال ۱۲۴۶ قمری زمان فتحعلی شاه قاجار پرنس دالغوره کی کارمند سفارت روسیه تزاری در تهران بوده مسلمان شده نزد شیخ محمد نامی به درس خواندن پرداخته رخت و لباس آخوندی پوشیده و زن مسلمان گرفته و به میان مسلمانان آمد و رفت می‌کرده ولی باطنا کار کن دولت خود بوده و به جاسوسی می‌پرداخته با کسانی که آشنا گردیده و خیلی با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند یکی میرزا حسینعلی نوری و دیگری میرزا یحیی برادرش بوده و هر دو برادر را با دادن پول به جاسوسی و امید داشته و کارهایی به زیان ایران می‌کرده است. پس از فوت فتحعلی شاه که محمد شاه به جای او نشسته مرحوم قائم مقام با حکیم احمد نامی که از علما متنفذ اندوره بوده می‌خواسته‌اند سلطنت را از قاجاریه مترع و به خاندان زندیه باز گردانند پرنس دالغوره کی به دستیاری میرزا حسینعلی از این داستان آگاه و به جلوگیری کوشیده و با دست میرزا حسینعلی زهر به حکیم احمد خورانیده و محمد شاه را از چگونگی آگاه نموده و او را به کشتن قائم مقام واداشته است. سپس دالغوره کی به روسیه بازگشته و از آنجا به عنوان درس [صفحه ۱۷۶] خواندن به کربلا رفته و در آنجا با سید علیمحمد باب آشنا گردیده و او را به دعوی امام زمانی واداشته مجدداً به روسیه بازگشته و این بار به عنوان سفارت به ایران آمده و در شورش بایبگری به هواداری بابی‌ها کوشیده و جان میرزا حسینعلی نوری وعده‌ی بایبان دیگر را از مرگ نجات داده با نظارت خودش به سلامت به بغداد اعزام و حق دوستی و سابقه را به جا آورده است. این چیزی است که در کتابها نوشته شده و یک وقتی هم به عنوان (زنجر خوشبختی) نسخه‌هایی برداشته به این و آن می‌فرستادند و روزنامه‌ها هم چیزهایی در این باره می‌نوشتند ولی از صحت و سقم این جریان اطلاع صحیحی نداشته و تحقیق هم نکرده‌ام لیکن اعمال و کردار و سابقه‌ی بهاء الله را چنانچه در نظر بگیریم می‌توانیم به خود به قبولانیم که این حرفها به آن مرد چسبنده گی داشته و قاتل حکیم احمد و باعث قتل قائم مقام ممکن است بوده باشد. زیرا کسی که برادرش میرزا یحیی را در ادرنه با زهر می‌خواسته مسموم کند و میرزا یحیی مطلع شده و از مرگ جسته است و کسی که پس از تبعید به عکا چهار نفر بابی به نامهای حاج سید مهدی اصفهانی «از یاران باب» میرزا آقاخان کج کلاه میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصرالله که همراه آنها به عکا تبعید شده بودند میرزا نصرالله را قبل از حرکت در ادرنه مسموم و سه نفر دیگر را با وضع فجیعی در عکاتکه پاره کرده به قتل برساند که بهاء الله مدتها گرفتار بازپرس و غیره بوده و از همه اینها گذشته کسی که برای چهار روز زندگی باعث این همه کشت [صفحه ۱۷۷] و کشتار بی‌گناهان گردیده و برای ریاست و آقائی خود را از مقام پیغمبری هم

بالا تر برده به مقام خدائی برساند مرتکب این همه قتل و جنایات شده خم به ابرو نیاورد، و پشت سر هم لوح نازل کند، مردم بیچاره بی گناه را تشویق به مردن و کشته شدن نماید، هیچ بعید نیست که قاتل حکیم احمد نیز بوده و باعث قتل قائم مقام آن مرد وطن پرست بوده باشد. تا در ایران بود خدمتگزار سفارت روسیه تزاری و پس از تبعید به بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا زیر پرچم بریتانیای کبیر رفته و به پشتیبانی دولت فخمیه دین جدید را تحکیم تا خود را به مقام خدائی رسانده، بلی قدرت بریتانیای کبیر در آن زمان مافوق تمام قدرتهای جهان بوده است. بهترین دلیل خدمتگزاری این دستگاه به امپراطوری بریتانیا مفتخر شدن عبدالبهاء به عنوان و نشان «سر» از طرف ژرژ پنجم پادشاه انگلستان است که با تشریفات خاصی فرمان و نشان به وسیله ژنرال الامبی فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین به عبدالبهاء ابلاغ و در آن روز جشن بزرگی برپا و عکسی برای نشان دادن به عالمیان گرفته شده که در همین کتاب به نظر قارئین محترم می‌رسد، به طوری که ملاحظه می‌فرمائید عبدالبهاء نشان را به سینه نصب و روی صندلی قرار گرفته پرچم انگلیس را روی میز کشیده ژنرال الامبی حامل عنوان و نشان در حضور عبدالبهاء ایستاده و یکی از اغنام فرمان را در دست داشته بقیه اغنام هم با کلاه‌های ایرانی ایستاده این عکس تاریخی را گرفته‌اند البته بر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که عنوان «سر» در [ صفحه ۱۷۹ ] بریتانیای کبیر به کسی داده می‌شود که بزرگترین خدمت را به امپراطوری کرده باشد حال عبدالبهاء چه خدمت بزرگی به امپراطوری بریتانیا انجام داده که استحقاق چنین موهبتی گردیده آن را باید اغنام جواب بدهند دیگر لوحی است که همین عبدالبهاء به افتخار ژرژ پنجم نازل فرموده که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

### لوح ژرژ پنجم انگلیس

هو الله اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذا لارض المقدسه في مشارقها و مغاربها و نشكرك و بجهدك على حلول هذا السلطنه العادله و الدوله القاهره الباذله اتقوه في راحته الرعيه و سلامت البريه اللهم ايد الامپراطور الاعظم جورج الخامس عامل انگلیتر ابثو فيقا تك الرحمانيه و ادم ظلها الظليل على هذا لا قليم الجليل بعونك و صونك و حمايتك انك انت المقتدر المتعالی العزيز الکریم حيفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ع ترجمه: اوست خدا خداوندا اینکه پرده‌های عدالت با رشته‌های آن بر این سرزمین مقدس در شرق و غرب گسترده شده حمد و ثنا می‌کنم به تو برای وجود این سلطنت عادل و دولت قاهره که قدرت خود را برای رفاهیت و سلامتی رعایا بذل می‌نماید. بارالها امپراطور اعظم جورج پنجم انگلیس را با توفیقات رحمانیه خود نگهدار و سایه عدالت گستر او را به این کشور عزیز بگستر و در زیر کمک و حمایت خود حفظ فرما زیرا تو خدای توانا و عالی و عزیز و کریم هستی حيفا دسمبر ۱۹۱۸ ع این لوح موقعی نازل شده که ارتش انگلیس مسلمانان را در [ صفحه ۱۸۰ ] فلسطین و مصر و عراق درو می‌کرد و امپراطوری مسلمان عثمانی را تکه پاره کرده مثل گوشت قربانی چندین کشور دست نشانده به وجود آورد، که باز همین عبدالبهاء بعد از خاتمه جنگ بین‌المللی اول که انگلیس‌ها امپراطوری عثمانی را منکوب و خود جای آن امپراطوری وسیع را گرفتند نامه به ایران می‌نویسد که از مطالعه آن نامه موی در بدن هر مسلمان وطن پرستی راست شده و ماهیت این دستگاه خدائی؟ و دین سازی را روشن و جسارت و جرئت دست برد به مقام الهی را آشکار ساخته معلوم می‌نماید که پشتیبان خدا شدن میرزا حسینعلی نوری چه قدرتی بوده که این مرد را به چنین گستاخی بزرگی جسور نموده که نظیرش در تاریخ دنیا کمتر دیده می‌شود.

### نامه با قراف

اینک نامه از مکاتیب جلد سوم عبدالبهاء صفحه ۳۴۵ طهران جناب آقای سید نصر الله با قراف علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند هو الله ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخبره به کلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا اینکه در این ایام الحمدولله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی «مقصود حکومت عثمانی است» و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود «مقصود حکومت انگلیس است» سلطه

جایزه زائل (حکومت عثمانی) و حکومت عادلانه حاصل (حکومت انگلیس) جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال بتالان و تاراج رفت و آه و این بیچاره گان در هر فرازی بلند شد و [صفحه ۱۸۱] سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان، الحمدو الله بفضل و عنایت جمال احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست و هذا معجزه عظمی لاینکوها الاکل معتدائیم و واضح و مشهور شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاء الله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارکه ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخمیه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند «یعنی انگلیس ها عثمانیها را به زانو در آورده امپراطوری را متلاشی کرده خود جای آنها را گرفتند» و این اول نامه‌ای است که من به ایران می‌نگارم انشاء الله من بعد بازار سال می‌شود احبای الهی را فردا فردا با نهایت اشتیاق تحت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند طوفان انقلاب شدید بود الحمدالله سفینه نجات محفوظا مصونا به ساحل سلامت رسید حضرت ایادی امر الله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ ع خوب دقت فرمائید عبدالبهاء بالواح مبارکه پدرش (خدا) استناد می‌کند و عدالت دولت فخمیه انگلیس را به رخ اغنام خود می‌کشد که باید رفت و از مردم مستملکات که زیر چکمه سربازان انگلیسی لگدکوب و زن و بچه‌هاشان در مزبله‌ها برای به دست آوردن خوراکی‌های [صفحه ۱۸۲] گندیده مثل کرم میلویدند پرسید، که چقدر عادلند، هستی‌شان را ببرند و خودشان برهنه و گرسنه باشند. واقعا معنی عدالت همین است که عبدالبهاء گفته است.

### پایان گفتار مؤلف

در اینجا به گفتار و کتاب خود پایان می‌دهیم و خدای را سپاس می‌گذاریم که با عدم سرمایه علمی موفق شدیم احکام و آیات اقدس را از اول تا آخر عین آیه با ترجمه‌اش را در این کتاب آورده و در معرض افکار عامه قرار دادیم. به عقیده نگارنده برای هر خانواده مسلمان ایرانی لازم است یک جلد از این کتاب را در خانه داشته باشد چون جوانان و دانشجویان در دبستان و دبیرستان و دانشگاه‌ها گرفتار بیجه بهائی‌ها که عشق و حرارت عجیبی به تبلیغ دارند می‌شوند و چون از پیدایش این کیش بی‌اطلاع هستند و زبان چرب و نرم و حرفهای شیرین و دلپسند، هم کلاس و هم درس خود را از صمیمیت و دلسوزی دانسته مجذوب حرفهای او شده خواهی نخواهی کارشان به مجالس تبلیغ کشیده و گرفتار مبلغین اجیر خود فروخته می‌گردند، و همین رفت و آمدها به واسطه‌ی عدم اطلاع ممکن است باعث انحراف بعضی جوانان ضعیف النفس گردیده خود و خانواده خود را دچار ناراحتی و عصبانیت گردانند، ولی این کتاب اگر در دست رس هر خانواده باشد با مطالعه آن به قول عوام از جیک و بوک این کیش جدید مطلع بلکه به جای شکار شدن خود، صیادرا به دام انداخته به راهش بیاورند که بزرگترین خدمت را به دین و وطن کرده‌اند. کسی که به دقت این کتاب را خوانده باشد بر من مسلم است که [صفحه ۱۸۳] اگر خود بهاء الله هم از قبر سر در آورده و زنده شود و بخواهد این شخص را تبلیغ نماید غیر ممکن خواهد بود چون بهائیت را شناخته است، و با این اسلحه‌ای که ما به دستش داده‌ایم می‌تواند به جنگ بزرگترین مبلغین بهائی رفته و فاتح و سربلند برگردد. انشاءالله امید است برای بهائیان و بهائی زاده گانی هم که تا کنون از کیش ارثی خود اطلاعی نداشته‌اند این کتاب مفید واقع شده و متوجه شوند که به چه دامی گرفتار و چه عمر و وقتی تلف کرده‌اند، آمین یا رب العالمین. ضمنا عیب و نقص ممکن است در این کتاب بسیار دیده شود، چون من خود نویسنده نبوده و دانشی در خود سراغ ندارم، و در مقابل نویسنده گان پیرو جوان این دوره خود را از (صفر) هم کمتر یا پایین تر می‌دانم، و منظور از انشاء و جمع آوری مطالب این کتاب روشن نمودن و مطلع گرداندن مردم بی اطلاع مخصوصا جوانان عزیز که چشم و چراغ و امید آینده

ایران وطن عزیزمان هستند بوده، از خوانندگان و نویسندگان محترم تمنا و خواهش داریم، هر عیب و نقصی که به نظر شریفشان رسید چشم پوشی فرموده و به دیده‌ی اغماض نگریسته گذشت فرماید. چون بیش از این سرمایه علمی و نویسنده‌گی نداشته و آنچه داشته‌ام ظاهر و باطن در طبق اخلاص و ارادت گذاشته تقدیم طالبین راه حق و حقیقت نموده‌ام. امید است این خدمت ناچیز مورد توجه قرار گرفته و خدمتی به دین و وطن به حساب آید انشاء الله، و چون عمرم به پایان نزدیک و قریباً ندای حق را لیبیک گفته غزل خداحافظی را خواهم خواند. خدای را شکر گذارم که در مدت عمر ۷۴ سال طبق شناسنامه و [صفحه ۱۸۴] (۷۷ سال مطابق نوشته‌ی پشت قرآن) حق کسی را پایمال نکرده و به حدود دیگران تجاوزی نه نموده، بلکه سایرین با کمال بی‌وجدانی و بی‌شرفی حقوق شرعی و قانونی‌ام را غصب و از هیچگونه پستی و لثامت خودداری نکرده خسر الدنیا و الآخره شدند، و با اینکه قادر بوده‌ام حق شان را کف دستشان بگذارم فرموده مولا را در نظر گرفته تحمل و بردباری نموده صبر پیشیه کرده‌ام، و چون در زندگی به مادیات زیاد توجه نداشته و هیچوقت نخواسته‌ام ثروتمند انگشت نمائی باشم، و احتیاج زیادی هم نداشته زنده‌گانی‌ام به خوبی و خوشی گذشته و می‌گذرد، شخصیت و بزرگواری را همیشه بر مال و جیفه دنیائی ترجیح داده، آنها را به خدا و نتیجه اعمالشان واگذاشته و گذشته‌ام. و اگر در دوره زنده‌گانی خدمتی که شایسته یک انسان واقعی به بشریت است انجام نداده، یا از عهده‌ام بر نیامده، و یا اسباب و وسائش فراهم نکرده‌ام، و یا شانس و توفیقش را نداشته‌ام، هر چه بوده امید است این کتاب به جبران غفلتی که کرده‌ام مفید واقع گردیده، دوستان و خوانندگان و جوانان عزیز بی‌اطلاع و بی‌گناه بهائی و غیر بهاییانی که در دام تبلیغ گرفتارند، با مطالعه این کتاب پرده تزویر و ریا از جلو چشمانشان کنار رفته و پشت پرده را به خوبی دیده و اگر در دام گرفتارند خود را نجات داده و اگر چشم بسته جلو می‌روند چشمها را باز و از افتادن به دام یا بهتر بگوئیم لجن زار خودداری نمایند. در این صورت است که در آن عالم روح شاد و خرم خواهد به امید خدا انشاء الله س. ح. ک تهران خردادماه ۱۳۴۹ شمسی

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه‌ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

